



وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

سنة ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶

واقعات شاہ شجاع

۱۲۵۵



در مصبع جمع کتب باقی ماند



و قوت استعداده دانی و جویانی بذات خود در قید تحریر و ترجمه کرده و جمعی اهل علم را مستحق فضل و مروت  
عصر خود امر نموده که هر یک آن را در وارسلکت تالیف و تنظیم و کشیده اند تا صرف روزگار بگذارد  
و در قریل و نهار طوماری مثبت بهر قرار بوده هوش افزای دیده و روان باشد باز خاطر فطین مختصر  
نیازمند درگاه اعیان سلطان شجاع الملک شاه درانی نیز چنان خطیر نمود که تمامه نجاران  
و بگی واقعات خود را از آغاز جلوس بر اورنگ فرمانروائی در سنه هجری یک هزار و دویست و  
شانزده بمقتول جوانی یعنی هفده سالگی الی یومنا <sup>۱۲۳۱</sup> سال یک هزار و دویست و هجده میل بحسب وقوع  
یافته بقید قلم درآرد تا مورخان خراسان تاریخ جوانان آن اوطان را اطلاع بوقعی حاصل شود  
اهل انش را بموجب کتاب عبرت و باعث حصول خیرت گردد و وقایع محاربات بگنای  
ناسی هیچ بطور پیوسته چنانچه در بعضی از آن فتح و فیروزی و در بعضی شکست و سرگردانی بوقوع  
آمده با وجود آنکه اموال و جواهرات و نفوذ و مبالغ کثیره که در خزانه عامه مایه وجود بود و  
بعضی از آن جهت تهیه و آراستگی سپاه و جان نثاران بارگاه بمصرف رسیده و اکثری از آن  
بتاراج و فساد رفته لیکن بندگان با در همه حال مضمون صداقت مشحون و آن لکین للانسان الا ناسی  
بآنچه لازم می آید تدبیر بشری بوده در هر واقعه و هر محاربه هرگز اندیشه از سر خود نکرده بلکه  
بنفس خود بمقتل لشکر آورده و اسباب پیراسته با مخالفان مقابله و مجادله مینمودیم چون  
اعانت فتح و فیروزی و اعطاء مملکت و سروری بید قدرت ایزد دست نه بر و از آن  
و اساس شوکت و پادشاهی چنانکه بر اکثری از طبقات سلاطین سابقین پادشاهان تاج و تین  
بارادات ازلی و تقدیر است لم یزلی فتح و شکست بلکه تاراج تاج و تخت نیز بوقوع انجامید  
از آنجمله از متاخرین یکی اسیر تیمور کورگانیست که دوازده مرتبه از سمرقند و خوارزم و بخارا  
شکست یافته و از مستقیمان افراسیاب که با کجی و هتاد دفعه مقابل نمود و بهرمت خورد



دست بردار گشته و همایون شاه نواسه امیر تیمور کورگان بالنگه اکثر ولایت هند و سستان  
تصرفش در آمده بود از شیر شاه و سلیم شاه قوم لودی شکست خورده و فرار کرده التاج و استبداد  
بایران نزد شاه عباس صفوی برده چنانچه موزین صداقت تبیین انواع معاونت و معاونان  
شاه عباس صفوی مرهایون شاه را در کتب خود تحریر نموده اند <sup>برای شرط از آن</sup> آنجی که تا مشیت ایزدی نباشد  
هیچ کار صورت انتظام نمی پذیرد چنانکه مضمون صدق مشیون قل ان نصیبنا الا ما کنت لکم  
لنا و مصادق الامور موهوبه یا وقتها نمونید حال دگواه این مقال است <sup>برای</sup> تا در نزد  
هر کار که هست سودی نكند یاری هر بار که هست چون وقت حصول آمال رسد و عتبات  
شامل حال گردد البته مقصود خود بوقوع خواهد انجامید ثم رجعا الی بیان مقصدنا سینه  
یکبار دو صد و شانزده بود که ناگاه در اکای پشاور سیمع اشرف رسانیدند که بندگان  
سکندر شان شاه زمان که بجزم مقابل شاه محمود از دار السلطنه کابل سمت قندهار تشریف فرما  
شده بودند و احمد خان نورزائی را پیش قراول مقرر کرده دو منزل پیش فرستادند تا میرده بنابر  
خشب باطنی با مخالفان ساخته هم از آنجا را و بفرار نهاده با مخالفان قرار نمود آنرا بمعنی هرمت  
فاحش در لشکر شاه محمود افتاد و بندگان شاه موصوف در نصورت ناچار و بریشان حال  
از منزل مکرر عنان غرمت را بسمت کابل معطوف فرمودند از آنجا که مردم کابل را بر شاه  
در خاطر ناشتوی بود در خدمت بندگان بکنه شان شاه زمان اجمال و تحاسل و ریزند نهادند  
صلاح دولت در قیام آنجا ندیده همچنان از شهر کابل نیز عبور فرما شده عمان غرمت را بسوی  
اکای پشاور معطوف ساخته بحسب ضرورت و افسردگی راه در قلعه عاشق نام شوماری که قریب  
جلال آباد واقع است با وزیر و فادار خان و زمان خان و زانی بامیرائی و پانزده سوار غلامان  
گرفته نرول اجلال فرمودند عاشق نام تکب عمامه بطینت بدست انجام اول بندگان را

[illegible]

در قلعه خود جا داده و بخدمت و جانفشانی سر مقدم ملازمان اندر نهاده آخر بیگم نصف شب  
 قریب دو صد نفر قوم شنواری را طلبانیده بمقتضای منافت و خجاست باطنی در واره قلعه را  
 سد و ساخته و حاجا بنا بر استحکام قلعه چنان نشانیده پس بر گهر خود را در جانش بسته  
 اطلاع بخیمت شاه محمود بسبیل استیصال سمیت کابل فرستاد هرگاه بندگان شاه زمان ازین مطلع  
 یافتند هر چند سعی و تروؤد در تخلیص خود نمودند فائده پذیر نگردید و آن سنگدل هیچ اثر نکرد  
 چون این خبر وحشت ایشان رسید فی الفور قریب صد سوار جرار بمعه عبد الکریم خان اسحاق زالی  
 سردار جهه تخلیص بندگان شاه محمود و بصرمت تمام از راه خیر مرخص فرمودیم از انطرف شاه محمود  
 نیز جهه برون بندگان شاه زمان سمیت کابل اسد خان براد قح خان باکرانی را بمعه بسیار سواران  
 فرستاده بود از آنجا که تدبیر بخارنض تقدیر حضرت قدیر نمیدانند شد در حالیکه عبد الکریم خان از  
 عبور نمید و خبر باد رسید که اسد خان مذکور بوقت خسته بندگان دارد در بان شاه زمان از قلعه  
 عاشق برداشته بکابل برود در صورت عبد الکریم خان چاره را بر سرش کردن منحصریده کیفیت حال  
 بحضور اشرف معروض داشت نمود که الحال غلام را چه حکم است چون مقصود از دست زفته و تقدیر  
 چنین امضا پذیرفته بود بندگان اشرف ناچار خان مذکور را بمعه سواران بحضور انور طلبانیده  
 و چون در آنوقت غرضه روزگار از عم و الم بسیار و نیز بندگان ناچار بر بندگان با شکسته بود  
 و ننگ و غمت گریه تگر حال شده در استعدای انتقام اعدا تا امید و تقویت از جناب ایزدی  
 مساکت نموده و امداد دعا از بزرگان دین خواسته هم در بلده پشاور داعیه سلطنت فرمودیم  
 و در آنحال همگی دو صد نفر بر کاب نصرت انتساب حاضر بودند بقیامت صدی و الطاف  
 سرمدی پیشه نهاد خاطر محبت گزین و نیت حق طویت محبت آئین این بایرند در گاه که  
 پیشه شد که از ابتدای جلوس برادر ننگ شاهنشاهی و آغاز تمشیه جفا و آلامی که جمیع بندگان و رعایا

سر فرستاد محمود بود

بناقله خود را در سواران و لشکر و ملا با خبر نمود

و در آنحال همگی دو صد نفر بر کاب نصرت انتساب حاضر بودند بقیامت صدی و الطاف

و سایر خلایق و بر آنکه بدائع و دائع خالق عالم ایجاد و تکوین اند در ظلال عدل و انصاف  
 سایه رافت الطاف بندگان خود در آورده مرقه الحال و فارغ البال بوده پیوسته در آید  
 و طائف شکرگزاری و ستایش و شای حضرت باری که موجب از یاد نعمت و استقامت است  
 عذب البیان و رطب اللسان احسان باشند زیرا که مقصود از سلطنت و حکمرانی پاسبانی خلایق  
 و انجامی مطلوب است ظلم و اجرای احکام شرعی نبوی و قلع و قمع اهل بدعت و تقویت اعدای  
 علمای دین است از آنجا که حصول این مطالب از جهند و وصول این مناصب بلند بجز عساکر نصرت  
 صورت پذیر نبود بنابراین بندگان با اقل توجه بجمع آوری لشکر شدند بهمدین اثنایاگاه مسموع باجی  
 رسانیدند که زهد و ادخان درانی نو فلزانی که سابق ازین در عهد بندگان سکندران شاه زمان درازی  
 شده در حدود یوسف زانی منروی بود حالا از استماع خبر ظهور سلطنت شاه محمود با چند نفر غایب  
 یوسف زانی در قلعه انکلی آمده و از آنجا با اتفاق چهار صد نفر سوار و پیاده قوم خراسان جمع نموده  
 باغی ای شاه محمود در قریه بده میر که حرمند و پنج گروهی شهر شاد دست فرود آمده و سنگر  
 با طرف خود زده مستعد جنگ میباشد و مطلب ازین حرکت این است که دیگر بندگان با  
 شده خدمت خود را بشاه محمود هویدا سازد و قانع اول جنگ گری زرداد خان  
 و خراب شدن و شکست یافتن او سواد این وقایع چنان است که بندگان با جلیان  
 کل محمد خان و فیض طلب خان و نیزانی و یار محمد خان تسبیحی باشی امر نمودند که باد و صد سوار  
 کمل ریان و چهل نفر پیاده از حضور مرخص شده بمقابل زرداد خان پردازند و او را بنیم  
 زده و دستگیر نموده بجنور سادات ظهور حاضر سازند بعد تمهیل امر اشرف چون عالیجا بان  
 در موضع مذکور رسید فیما بین جنگ واقع شد هرگاه چند نفر از رفیقان زرداد خان قبل  
 رسیدند نامبرده تاب مقاومت نیاورده و دیگر زرداد و تسلیحانان مذکور با فتح و غیره

فی زمانه نام  
 و نام است که در  
 این کتاب  
 و نام است که در  
 این کتاب

وقایع اول

مشرف حضور گشته کوائف را بمعرض عرض رسانید بندگان اشرف با همچنان در فکر جمعیت لشکر بودند  
 هر چند قوم در غلامی و غلام خانه از خوف شاه محمود که تازه کار سلطنت با و قرار یافته بود تجرات  
 بر آمدن از کابل نمیدادند تا بندگان اشرف با آمدن نفوذ کثیره ز سرخ و سفید و اعطای بخششها  
 خلعتهای فاخره اکثر آن مردم را مسمون فرمودن استنان بیکران ساخته تا خود رجوع بندگان  
 نمودند حتی که مغلچیان میرخورباشی که از رکاب بندگان شاهزبان فرار نموده در حلال آباد تو  
 داشت از اجتماع جلوس جایون با بعه پناه شصت سوار با ستار پوسی مشرف گردید و عالیجا  
 محمد اکرم خان با میرانی این ملک که در نزد شاه محمود بود نیز از آنجا فرار کرده بعه پناه شصت سوار  
 بر کاب خاقانی رسید بعد از آن عالیجا خان محمد خان نساجی باشی بحضور اشرف حاضر گشت علی بن  
 القیاس مردم درانی از کابل روز مره سوار و پیاده حاضر شده جمع آوری نموده میشد و حرم  
 خاص جناب اقدس که صبیته وفادار خان وزیر بود بعه برادرش محمد صدیق از راه یوسف زائی  
 بسمت لاهور پستی فرستاده شد تا از حوادث مانول و ازین معرکه بیرون باشند و تو آب  
 رعفت ایاب یعنی جناب والده ماجده مقدسه مطهره بعه ایالی حرم محترم شاهزبان با بنده نوروز  
 و ملازمان معتبر در پشاور گذارندیم حجتی آنکه بندگان شاهزبان در کابل گرفتار اند اگر تو سبحانه تعالی  
 فضل کرد و شاه مقصود رخ نمود البتة همه یحجا فراهم خواهند شد و الا و البتة بندگان ایشان  
 باو شان خواهند رسید چون خاطر بندگان از طرف ایالی حرم محترم تسلی و تشییع کلی یافت در آنجا  
 عنان رایات عالیات بالشکر فراهم آورده بسمت کابل معطوف داشته عالیجا خان مغلچیان  
 باشی با پانصد سوار پیش قراول مقرر نموده مخصر فرموده و قانع دوم محاربه در  
 عبدالواحد خان و عطاء الله خان بلوچ خان بهر میت یافتن آنان  
 چون عنان غریت موکب نصرت آیات بسمت کابل معطوف گشت و منزل منزل کوچیده در قریه

لاهور پستی  
 را اول فرستادند  
 و در  
 پشاور واقع است  
 تا قلعه آنکس مجاور است

چنانچه





و لشکر که در باغ اشیان حائل بود و کومک بآنها رسیدن نتوانست در آن حال محمد خان شهنشاهی  
 و آله یار خان باجوری که سرداران طائفه خلیل و مهند بودند کشته شدند از وقوع این واقعه  
 آن دو طائفه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند و از فرار کردن آنها هر نیت در تمامی لشکر  
 بندگان افتاد حتی که لشکر مخالفان اطراف جوانب این بیارمند درگاه آبی را چون دایره پرگاه<sup>طقت</sup>  
 محاصره کردند آرا بجا که جواهرخانه و صندوقخانه در رکاب حاضر بود لشکر مخالفان را نظر امیران<sup>حصار</sup>  
 اسباب افتاده متوجه غارت شدند و قی سبانه بندگان را با بمصدق تلف الما خلف الحقیقه  
 از آن مهملکه نجات بخشید چنانچه با پنجاه سوار از میدان معرکه خود را سالم کشیده به سمت بغداد  
 عازم شدیم و از آنجا تا دوروز سختی و تعب راه کشیده و نشیب و فراز کو به با قطع نموده بر روز  
 سوم در میان درّه که حد قوم ثوری و حاجی بود رونق افروز گردیدیم آنجا که مردم آنجا  
 شرکارا شرف بودند ازین واقعه اطلاع یافته هر یک موافق استعداد خود مهمانی و جالعهایی  
 بجا آورده بحال خدمتگزاری و هوشیاری از خود و خود با گذرانیده بحال تیر که یکی از وضع  
 محکم خیمه است رسانید و قریب بیست اسب درین سفر از صعوبت شوا فوج چبال که سیر و مرور  
 بر آنها بدایت دشوار و غیر عمو به نهایت دشوار گذار بود تاب نیاورده نقطه شدند و غرض که  
 بانی سوار باقی مانده بحال مذکور رسیده بخانه سید محمد رضا سکونت ورزیدیم چون نام برین  
 آنچه لازم خدمتگزاری و مهمانداری بود بجامی آورد بندگان اشرف با بجلدوی آن یکدیگر<sup>طلای</sup>  
 با یراق مرصع با و عطا فرمودیم بعد چند روز با غوای بعضی مفسدین میخواست که علم مخالفت و نفی<sup>نام</sup>  
 برافرازد و خود را ملحق بابل عداوت و شقاق سازد بندگان با از فساد مافی الضمیر مطلع شده  
 متوجه بدفع آن عناد و اصلاح آن فساد بودند که ناگاه عالیجاهان محمد امیر خان خیبر با یکدیگر  
 نساجی باشی سرکار و دیگر اکابر و اصاغر خیبر با و در کومک بندگان باراد خانه رسیدند و

بعضی از بندگان  
 باین غرض شدند  
 باینکه اگر در مال نقصی بود فاسد تمام  
 نقصان سنگی میشد و موجب سلب ای  
 جان بزرگ است

در یافته با جمعیت خود با هر یک بر کاغذاتی حاضر شدند و آنچه لازم اخلاص و خدمتگاری و متابعت  
 جان شاری بود بدین جان صدق ایقان ظاهر ساخته شدند که صورت حال صداقت اشتغال آنها  
 ملاحظه نموده آن خیالات فاسده که در باطن داشت ظاهر ساخت بعد از آنکه بندگان با این  
 کوچ نموده در دره خیمه که مکان خاص امیر محمد خان مذکور بود تشریف فرما شدند چون این  
 که در جنگ ایشان بر کاب و الا حاضر بودند و از قدیم الایام نیز بحال صدق خدمتگاری بندگان  
 داشتند مطلع شدند و در و دو موکب بندگان را شرف و افتخار خود دانسته خود و بزرگ  
 خوانین تابعین امین خود را از طرف شاه محمود منقطع ساخته در خدمتگاری جان شاری بندگان  
 حاضر بودند و بهمان چند مدت در خیمه گذشت در آن فرصت شهنشاه کامران در پشاور و ارد  
 و چند گاه در اینجا مانده بسمت کابل رفت در حین مراجعت عبدالواحد خان بزرگانی را بجا  
 و خواجه محمد خان فخرانی را بخدمت پشاور مقرر فرمود در آن حال بندگان با خوانین خیمه  
 مصلحت فرموده و بقدر چهار پنج هزار پیاده خیمه تدارک لشکر نموده عازم تخیر الکلی پشاور  
 شدند چنانچه منزل اول در قلعه جبروت و منزل دوم در سنگو سرحد خلیل نزل فرمودیم  
 و قانع چهارم محاربه نمودن در سنگو با عبدالواحد خان و خواجه محمد خان  
 سوانح این قانع چهارم است که عبدالواحد خان بزرگانی و خواجه محمد خان فخرانی خبر و دو موکب  
 با یونان را شنیده بی توقف با جمعیت سواره لشکر خود مقابل شدند و مجادله و مقاتله از طرف  
 برپا شد بعد از جنگ جدال بسیار چون مردم پیاده خیمه در میان تان و مقابله با لشکر سواره و  
 شاهین پیاده روی بهر نیت نهاده بندگان با ناچار بی نیل مراد مراجعت نموده باز بخیمه  
 نزل فرمودند و اکثر مردم فراری بسبب گرمی هوا و کمیا بی آب در عرض راه هلاک شدند لیکن جمعت

جمع بزرگانی  
 و در آن

مردان و پادشاه  
 و ناچار از پشاور  
 بکنار آمدند  
 و در آن

و در آن

و آفرین بر وفاداری مردم خیر که بر لشکریان خود نوحه نمیکردند و غم نمیخوردند بلکه هفتاد و  
 سلامتی جسمانی بندگان می نمودند و چون اطلاع می یافتند که بندگان اشرف سلامت بخورند  
 شکرانه بدرگاه کارساز بی نیاز بجا آورده میگفتند که الحمد لله پادشاه مایان سلامت و  
 خیریت رونق افراشته اند مقولان همه تصدق قدم بندگان اشرف باد و هر یک بزبان  
 صدق ترخان عرض می نمایند که سرخواب اشرف سلامت باشد هیچ کدورتی و مالتی را بجان  
 مبارک راه ندهند صد بار اگر گشته در راه دفعه اگر خسته شویم باز جنگ خواهیم نمود که برگاه  
 اشرف ظل سبحانی کشته شدن خود را حیات ابدی دولت سرمدی می پنداریم و تا زمانی که  
 نام و نشان خواهد بود و سرا و قدم پیغمبر خواهد بود و بندگان با اخلاص خدمتگاری  
 و اختصاص و جان نثاری آنها را بصدق و صفا و بی روی ریا ملا خطه فرموده عرضه یکسال  
 در خیر دوباره استقامت و زینت در غیر عرصه عرض خوانین در آنسینه و غلامخانه و قزلباشیه و  
 بحضور عبادت ظهور رسید که هرگاه موکب دولت و اقبال بهضرت فرماید غلامان و نکیر بندگان  
 سعادت ابدی خود دانسته از دل و جان خدمتگاری و پرستاری بجا خواهند آورد و آنرا بنحاطر  
 همایون با چنین مصلحت قرار یافت که هر چند خوانین خیر خدمت بندگان با اخلاص نام دارند  
 در بجاکاری نخواهد و حسب عادت می آید از بخت که مکرر سوار ولایت بنجامند و و بهیه اسباب  
 سامان سلطنت متعدد و موجود است بالفرد و غسان غریب است قندار معطوف باید فرمود چرا که مرد  
 درانی و آلوس افغانی و رعایا و بزرگایا همه بخواه سرکار را شینا و باین دولت بیشتر رجوع دارند شاید که  
 بشیت این دوی ازاده صحرای شاه مقصود بکام مملو بهود حسب اقامت است و در آنجا سلطنت بوجه  
 و نحوه صورت پذیر گردد بتأ علیه از خیر کوچ فرموده باد و صدوار و چند نفر سپاه کوه بکوه



مذکور را بندگان والا بخیرین کیفیت بدولت عقد ممتاز فرمایند البته موجب افتخار غلامان با عفت  
 عزت و اعتبار این خاندان خواهد بود از اینجا که عرض خوانین مذکور از کمال اخلاص بوده  
 در آنوقت بحصول مقصود نهایت اختصار حاصل داشت بندگان اشرف با منظور فرموده پذیرا  
 نمودند و بعد از وقوع مناکحت عنان غرمت باد و صد سوار بطرف کوششال مستنگ  
 سرحد ملک بلوچ است معطوف فرمودیم چون ایام زمستان و کثرت برف و باران بشدت  
 بخاطر مبارک چنان گذشت که موسم زمستان و شورش برف و باران را در همین جا گذرانیدیم  
 رجوع بمقصد نمائیم مگر در آنوقت از وجوه نقدیه چیزی در سرکار وجود نداشت بحسب اتفاق  
 قافله از شکار پور و رود یافته عازم قندهار میبودند بندگان اشرف با بقدر نیازتحتاج  
 از مردم تجارت بطریق مساعده چیزی از نقد گرفته و عده فرمودیم که هرگاه عنایت آید  
 و الطاف سردی شامل حال این نیازمند قادر ذوالجلال شود و بر تخت سلطنت کابل  
 کامیاب گرداند ادای وجه نمایان بوجه نیک کرده خواهد شد مردم تجارت که همه وقت  
 خوف زده و ترسیده شهزاده کامران دفعه خان بودند که اکثر اوقات تمام اموال قافلها  
 بناخت و تاراج غارت مینمودند و چیزی در نزد ایشان نمیگذاشتند از مسلول که این سبک  
 شکرا نه الهی بجا آورند و هر قدر که بندگان با خواستند بطوع و رضا خوشدلی و شادمانی  
 مع المنة الله تقدس و تعالی چه که قرض مردم تجارت را بعد از جلوس برادرنگ سلطنت  
 و شهراری مقدم بر همه اعمال تحسنة رعیت پروری و داد گستری داشته اند و  
 علاوه بر آن مهر بانیهای گوناگون درباره او شان مبدول فرمودیم عرض که بعد از  
 وجه تاجران از شال مستنگ عنان غرمت معطوف ساخته بحال کوشک رسیده

۹۱  
 شکرانه کامران  
 شکرانه شهزاده کامران  
 شکرانه مردم تجارت  
 شکرانه مردم تجارت  
 شکرانه مردم تجارت



نزول اجلال فرمودیم وقایع ششم جنگ نمودن بندگان با منزل  
 کو جنگ با صاحب محمد خان غلزالی و غیره چون این نیازمند درگاه الهی  
 در منزل کو جنگ باد و صد سوار منزل نمودیم خوانین مذکور از طرف شاه محمود شهزاده کامران  
 با جمعی از سواران بزم محاربه و مجادله علمای با فرماخته و شاهین خانه بکلیواند خسته  
 خود را ساخته و اسبان را ناخسته رسید در آنوقت بندگان با جبل مستین بکل و عود و تفاسیر  
 امید مالک کل جنگ زده و اینکا بمضمون آیه کریمه کم من قسۃ قلیده غلبت قسۃ  
 کثیره باذن الله داشته باد و صد سوار حاضر رکاب بمقابلت هرگاه عرصه جنگ  
 تنگ آمد این نیازمند بارگاه الهی بید رنگ خود دست بقبضه شمشیر نصرت آهنگ  
 بر کسیوار که بمقابلت بندگان شده بود انداخته بند دست او را منقطع ساخته و از آن در گذشت  
 مشغول قتال آن گروه بد سگال بودیم که بتوفیق الهی شکست فاحش در لشکر خافان  
 افتاد تا که برهم خورده رخت ادبار بجانب قندمار کشیده و بکلی شهزاده کامران شدند و  
 بندگان با یون با حصول فتح و فیروزی در ارغستان کین و دوزخانی و دوزخانی بود عطف  
 عثمان فرموده بنا بر جمع آوری لشکر نزول اجلال فرمودیم چون لشکر شکست خورده در نزد  
 شهزاده کامران رسید و شهزاده مذکور قبل از وقوع شکست بجای فیروزالدین عموی خود  
 جانب هرات نوشته مشغول بر استعدای کوکب فرستاده بود حاجی فیروزالدین شهزاد  
 ملک قاسم بن خود را با دو هزار سوار هزار فرستاد شهزاده کامران بعد ورود کوکب هرات  
 و جمعی لشکر قندمار که جمله پیچزار سوار بودند مجدداً ایداعیه جنگ ناگاه بر دوزخانی  
 ارغستان رسید در آنوقت جمعی بندگان با قریب پانصد سوار شده بودند لکن

چند گروه از لشکر  
 سرور و پیچزار



توقف نموده چند دانه جواهر منجمه جواهرات که همراه بود با ملازمان معتبر داده اصرار فرمود  
 که بطرف دیرجات رفته معامله کرده قیمت آن را بحضور برسانند و بهم در آن فرصت  
 دستخط مبارک برای خوانین و درانیه و علاءمخانه قزلباشیه اعزّه کابل و کوهستانی در آن  
 مخالفت نمودن پشاه محمود صدر یافت متعاقب آنکه معتقدان مأمور حضور سرانجام حج  
 نموده مشرف حضور پر نور شدند بندگان از منزل بوری کوچ نموده بحد زمرت که بم  
 طائفه غلزلایست نزول اجلال ارزانی فرمودیم و همچو این غلزلای نیز دانه چند از جواهر  
 شده که تا کید تهیه جمیع خود و فراهم آوری لشکر نمایند که عزم بندگان باین بابت  
 کابل بالخرمست وقایع به قیام جنگ مردم کابل پشاه محمود و مخصوص  
 ساختن این صورت این وقایع چنانست که چون اعزّه مردم کابل در رعیت و خوانین  
 درانی و کوهستانی بیک و تمامی شیوه اعطاف و بنده پروری و روش الطاف و شفقت  
 گسری حبسلی بندگان مارا نیک دریافته و از ظلم و تعدی قزلباشیه و از عملهای بی  
 و کردارهای زشت او باشیه خوانین و سپاه شاه محمود جان بلب رسیده بودند چنانچه  
 دعوی اندیشه و سید مقصود نموده جنگ شنی و شیعی را پیش آورده چندین مجاهدانهای خانه جنگ  
 نمودند حتی که مردم بسیار از طرفین کشته و خوار و خسته شدند تا آنکه حکم شاه محمود را بشنیدند  
 نواح کابل منسوخ نمودند و در قلعه بالا حصار محصورش کردند بندگان نیز در آن فرصت از  
 محال زمرت کوچ کرده در التماس کردند یک محال او گردست تشریف فرما شد بم  
 عالیجاه حاجی رحمة الله خان فوغلزائی بعد آن عالیجاهان گل محمد خان بامیرانی و عطایه  
 خان بامیرانی و له نحمدا له و له برکاب اشرف مشرف شده عرض کردند که عالیجاه مشرف

وقایع

مختارالدوله نیز قریب یک که برکاب بوسی کامیاب گرد و چنانچه در همان اثنا مختارالدوله  
 و بعضی خوانین و اراکین دیگر از شهر کابل از نزد شاه محمود فرار شده برکاب حاضر شدند بعد  
 از آن مردم کابل بلوای عام نمودند غرض که هرگاه رایات عالیات رونق افزای نزدیکی  
 لهو گرد کردید جمعیت سپاه بندگان با تاسه هزار سوار رسیده بود شکرانه ایزدی بجا  
 آورده شد در آن حال جمله خوانین بجز عرض رسانیدند که از استماع رونق بخشی بندگان  
 همایون اعلی در التهور شاه محمود را هر اس گلی دست داده بشورت و مصیحت جماعه  
 عرب و حبشی سکنه بالا حصار و دروازه های قلعه را مسدود ساخته توپ و تفنگ از برج  
 باره بشهر می اندازند از این معنی رعیت و ساکنان شهر جان بلبان از برای خدا پادشاه  
 تشریف فرما و رونق افزا بکابل شوند بندگان با عرض آنها مقبول فرموده بنوعی  
 آگهی از اینجا کوچ نموده بلهو گرد و رونق افراشدیم شب در اینجا گذرانیده روز دوم  
 جلال و دولت و اقبال سوار شده بر یارت بابر پادشاه که مقبره اش متصل شهر کابل  
 نزول فرموده فاتحه خوانده و در رکعت نماز شکرانه مؤدی ساختیم البته در آنوقت جمعیت  
 سپاه نصرت پناه نایک و نیم لک سوار و پیاده برکاب طفرانتساب حاضر بودند بهانیت  
 باز سوار شده داخل شهر کابل شده در باغ عالیجاه سردار مدد خان نزول اجمال فرمودیم  
 چون دولتخانه بالا حصار مسدود و دروازه ها بدست جماعه عرب حبشی مضبوط بود  
 و از بالا حصار هنوز توپ و تفنگ میزدند بنا بر آن بندگان بار و زمره سوار شده باطله  
 جوانی قلعه سیر کرده و پیادهای کوهستانی را با جاجا مقرر نموده برای نگهبانی و محاصره قلعه  
 می نشانیدیم تا از اندرون قلعه احدی بیرون نشود و آفرین سپاه سلامت کوچه ها را

این باب شاه  
 پیر جهان پادشاه است  
 پیر جهان پادشاه است  
 در این سرزمین از عجب

پیش میردند تا که نقب بزرگ شاه بُرج قلعه بردند از آنجا که شاه محمود و جماعه عرب و حبشی امید  
 حمایت و آرزوی کمک برای نجات و نخلی خود از طرف شهزاده کامران فتح خان داشتند  
 بعد از چند روز بسمع اشرف رسید که فتح خان با جمعی فراوان برای تخلص شاه محمود بمجال  
 میدان رسیده بندگان نیز از شهر کابل بتوفیقات ایزدی با جاه و جلال عنان عزیمت با  
 بسمت قلعه قاضی بمقابلۀ آنها معطوف فرمودند و قلاع هشتم بجنگ آمدن  
 فتح خان که از قندهار بجهت تخلص شاه محمود آمده بود و واقع  
 محاربه در قلعه قاضی و شکست خوردن فتح خان و فرار نمودن  
 بسمت قندهار و تسلط یافتن بندگان با شهر کابل باستقلال  
 جاه و جلال کیفیت این مقدمه چنانست که چون بنین توکل بر عنایت ایزدی  
 توکل توفیق سردی نواب همایون با بغر و جاه بقلعه قاضی رسیدند و عساکر فیروزی  
 مآثر از سوار و پیاده آراسته و علمای جنگ برافراخته و طبیبهای محاربه نواخته آمد  
 جدال و قتال بودند که از آنطرف علمای سواران فتح خان نیز نمایان شده بمعرکه میدان  
 رسید و بازار گیر و دار دلاوران جلالت شعار گرم گردید بتفضلات ایزدی عنایت  
 صمدی اکثر مردان کاری مخالفان مقتول تیغ یلان عسکر نصرت بنیان گشتند و هنگامه  
 زد و خورد و آورد و بُرد از صبح تا نماز عصر گرم ماند قاقبه الامر بوقت آخر نماز عصر  
 شکست خورده روی فرار بدشت اوبار آورده را برای بسمت قندهار گردید الحق  
 در عالم اسباب سبب ظاهری در برهی سلطنت شاه محمود همین بود که مردم او باش و لباس  
 خمر خواری و بدکرداری و سبب اصحاب و کارهای ناصواب بر ملا میکردند و طایفه علما

و قلاع هشتم

بمیدان مهر که

بمیدان مهر که

بمیدان مهر که

بمیدان مهر که



صلی و اهل شریعت و طریقت را حکام وقت و ذلیل دبی و قاری سید شدند و اهل عین  
طرا و تیز گفتار شده بودند و شاه محمود بخوار این امور نمی رسید و پیر و رش اهل علم و فضل  
نمی پرداخت هیچ قوی را خوار و سوار نکرد و تادل صاحب دلی نابد بدرد و پس بمصد  
صداقت نطق آید که می بیند ان الله لا یغنی عنکم شیئاً و اما یا نفسیه و  
بنحوای هدایت ایهای حدیث شریف اعمالکم عما لکم حق تعالی عزت و نعمت آن گزیده  
مخدول بذلت و نعمت تغیر داده عمل زشت آنها صورت عامل ساخته بر آنها مسلط گردانید  
تا اهل دانش و بینش ند گیرند و بیدانشان کوتاه نظر عبت گیرند ثم رجعنا الی المقصد  
نواب همایون با حصول فتح و نصرت و شمول سلطت و بهجت و دخل کامل شدند شاه محمود  
و جماعه عرب و حبشه که متحصنان بالا حصار و مستحفظان دولتیخانه بودند از بیخال مطلع گردیده  
بنفایت یاور گشته حضرت کلام الهی را شفیع و وسیله عفو جرائم خود نموده بفرض همایون  
رسانیدند که الحال بنندگان ظل الهی از تقصیرات در گذرند و بشکرانه دولت پادشاهی  
موجب است نامتناهی گناه غلامان عفو فرمایند چنانچه تقصیرات آنها عفو فرموده مقربان  
حضور را با دستجات خوانین با امور ساختیم که مادر و اترهای قلعه بالا حصار را بکشند  
و شاه محمود را بعزت و احترام تمام در بالا حصار بالا ببرد فی الفور تعمیل این امور بطور  
پیوسته روز دوم که آفتاب عالمتاب از افق مشرق ساطع و لامع گردید بنندگان همایون  
بدولت اقبال و شمس و اجلال و دخل دولتیخانه بالا حصار گشته در ساعت بعد تجت  
سلطنت و شهر یاری و برادرزنگ خلافت و کامکاری روزی افزا گردیدیم عزت و مقام  
ان الارض لله رب العالمین و العاقبه للمتقین محمد که علی نقی

صلی و اهل شریعت و طریقت را حکام وقت و ذلیل دبی و قاری سید شدند و اهل عین  
طرا و تیز گفتار شده بودند و شاه محمود بخوار این امور نمی رسید و پیر و رش اهل علم و فضل  
نمی پرداخت هیچ قوی را خوار و سوار نکرد و تادل صاحب دلی نابد بدرد و پس بمصد  
صداقت نطق آید که می بیند ان الله لا یغنی عنکم شیئاً و اما یا نفسیه و  
بنحوای هدایت ایهای حدیث شریف اعمالکم عما لکم حق تعالی عزت و نعمت آن گزیده  
مخدول بذلت و نعمت تغیر داده عمل زشت آنها صورت عامل ساخته بر آنها مسلط گردانید  
تا اهل دانش و بینش ند گیرند و بیدانشان کوتاه نظر عبت گیرند ثم رجعنا الی المقصد  
نواب همایون با حصول فتح و نصرت و شمول سلطت و بهجت و دخل کامل شدند شاه محمود  
و جماعه عرب و حبشه که متحصنان بالا حصار و مستحفظان دولتیخانه بودند از بیخال مطلع گردیده  
بنفایت یاور گشته حضرت کلام الهی را شفیع و وسیله عفو جرائم خود نموده بفرض همایون  
رسانیدند که الحال بنندگان ظل الهی از تقصیرات در گذرند و بشکرانه دولت پادشاهی  
موجب است نامتناهی گناه غلامان عفو فرمایند چنانچه تقصیرات آنها عفو فرموده مقربان  
حضور را با دستجات خوانین با امور ساختیم که مادر و اترهای قلعه بالا حصار را بکشند  
و شاه محمود را بعزت و احترام تمام در بالا حصار بالا ببرد فی الفور تعمیل این امور بطور  
پیوسته روز دوم که آفتاب عالمتاب از افق مشرق ساطع و لامع گردید بنندگان همایون  
بدولت اقبال و شمس و اجلال و دخل دولتیخانه بالا حصار گشته در ساعت بعد تجت  
سلطنت و شهر یاری و برادرزنگ خلافت و کامکاری روزی افزا گردیدیم عزت و مقام  
ان الارض لله رب العالمین و العاقبه للمتقین محمد که علی نقی

صلی و اهل شریعت و طریقت را حکام وقت و ذلیل دبی و قاری سید شدند و اهل عین  
طرا و تیز گفتار شده بودند و شاه محمود بخوار این امور نمی رسید و پیر و رش اهل علم و فضل  
نمی پرداخت هیچ قوی را خوار و سوار نکرد و تادل صاحب دلی نابد بدرد و پس بمصد  
صداقت نطق آید که می بیند ان الله لا یغنی عنکم شیئاً و اما یا نفسیه و  
بنحوای هدایت ایهای حدیث شریف اعمالکم عما لکم حق تعالی عزت و نعمت آن گزیده  
مخدول بذلت و نعمت تغیر داده عمل زشت آنها صورت عامل ساخته بر آنها مسلط گردانید  
تا اهل دانش و بینش ند گیرند و بیدانشان کوتاه نظر عبت گیرند ثم رجعنا الی المقصد  
نواب همایون با حصول فتح و نصرت و شمول سلطت و بهجت و دخل کامل شدند شاه محمود  
و جماعه عرب و حبشه که متحصنان بالا حصار و مستحفظان دولتیخانه بودند از بیخال مطلع گردیده  
بنفایت یاور گشته حضرت کلام الهی را شفیع و وسیله عفو جرائم خود نموده بفرض همایون  
رسانیدند که الحال بنندگان ظل الهی از تقصیرات در گذرند و بشکرانه دولت پادشاهی  
موجب است نامتناهی گناه غلامان عفو فرمایند چنانچه تقصیرات آنها عفو فرموده مقربان  
حضور را با دستجات خوانین با امور ساختیم که مادر و اترهای قلعه بالا حصار را بکشند  
و شاه محمود را بعزت و احترام تمام در بالا حصار بالا ببرد فی الفور تعمیل این امور بطور  
پیوسته روز دوم که آفتاب عالمتاب از افق مشرق ساطع و لامع گردید بنندگان همایون  
بدولت اقبال و شمس و اجلال و دخل دولتیخانه بالا حصار گشته در ساعت بعد تجت  
سلطنت و شهر یاری و برادرزنگ خلافت و کامکاری روزی افزا گردیدیم عزت و مقام  
ان الارض لله رب العالمین و العاقبه للمتقین محمد که علی نقی

فی الجمله چون فتح خان سگست خورده و فرار کرده بنزد شهزاده کامران بطرف قندمار رفت  
 بخاطر خطیر رسید که از جندی شهزاده حیدر را بمعه احمد خان نورزائی و شش هزار سوار رکابی  
 مقرر و مامور قندمار نموده مخص نائیم تا شهزاده کامران را دلاسانی و در جمعی داده امیدوار  
 الطاف شاهنشاهی نموده بحضور آورند و اگر سرکشی نموده مخالفت و زرد از قندمار خارج سازند  
 و قانع نهم فرستادن شهزاده حیدر و سردار احمد خان نورزائی را سمیت  
 قندمار شرح این مقدمه چنانست که چون بغایت سردی و توفیقات ایزدی بعد از  
 جلوس برادرنگ سلطنت شهرابری از جندی شهزاده حیدر و سردار احمد خان نورزائی و  
 عطا محمد خان و دل مختار الدوله و سیدالخان را بجلعتهای فاضله و سامان متوافره مقرر از  
 و ممتاز فرموده و مبلغی بهم از برای مصارف انعام و بخشش از خزانه عامه مرحمت نموده و چهار  
 رکابی از غلامخانه و درانی بدون مردم المیجاری با ایشان از قندمار مقرر کرده و خصیت فرمودیم  
 نامبروگان بعد از قطع منازل اولی و اصل را عساکر فیروزی آثار در منزل چکان که دو منزل از  
 قندمار فاصله دارد و رود نمودند شهزاده کامران مجروح استماع و رود جنود مسعود تاب  
 نیاورده قندمار را گذاشته رو بغیر از نهاده در دایر الترفاه قراه رفقه استقرار نمود و فتح خان  
 نیز زندگانی خود را غنیمت شمرده از شهزاده کامران جدا گشته بمحال معروف منزوی گردیده  
 و شهزاده حیدر داخل و قابض قندمار شد و شهزاده قیصر برادر او که بجوانی و اطمینان قندمار  
 و رود شهزاده حیدر را بقندمار شنیده عریضه انکسار و اقتدار بخدمت اشرف معروض داشته  
 التماس نمود که غلام بدست که آواره و در بدر خانه بدوش میگردد امیدوارم که نظر  
 بندره پروری و عطف و کثرتی ریاست و حکومت قندمار بخدمت عطا و ازانی شود چنانکه

شاهزاده  
 حیدر

فتح خان

شاهزاده  
 حیدر

اشرف غرض اور مقرون بانجیاج فرموده شهنزاده حمید را بحضور طلبیده داشته رقم نیاست انجا  
 بنام شهنزاده قیصر و صوف شرف اصداد یافت و چندی بدو انین حضور را نیز جهت خدمت  
 مستقله انجاسر افراسا ختم دین اشناختار الدوله و جمله خوانین دربار جهانم از راه بحر  
 انگلستان بحر صحران رسیدند که فتح خان در بدر و آواره میگردد و در حقیقت او هم غلام خانزاد  
 دولت ابد مدت خاقانی میباشد اگر بتصدق فرق مبارک تقصیرات او را غفور فرموده در  
 انور طلبیده داشته از خوان احسان خداوندی پاره نان در باره او عطا فرمایند موجب امید واری  
 غلامان خواهر بود همدر این عرصه نیاز فتح خان نیز بمضمون التماس شجون فوق از نظر انور  
 گذشت آنحضرت مختار الدوله و خوانین صداقت آئین را در باره فتح خان مقرون بانجیاج  
 فرموده در دستحضار او بعالیجاه گل محمد خان نظام الملک انصهر و غزو جاه امر و ایامند  
 که نامبرده را بدر بار معدلت آثار حاضر و شرف سازد عالیجاه مذکور در عرصه یکما فتح خان  
 و خواجه محمد خان قو قلزائی را در حضور بهایون حاضر ساخته بکستلام غنیه عالیله خاقانی  
 مشرف و ممتاز گردانید چنانچه از اشفاق و الطاف خود یوانه بهره اندوز گردیده هر یک  
 بمناصب خدمات آباي خود سرفراز شدند درین اثنانمک حرامی عاشق نام شنواری که نسبت  
 بمنهنگان سکندر شان حضرت شاه زمان نموده بود بخاطر مبارک رسید سواران را جهت گیر  
 عاشق شنواری و تنبیه و تعذیب اقوام آن بدسرا انجام از پیشگاه جاه و جلال خاقانی  
 و امور فرمودیم چنانچه فرستادگان خوشخوار بشیاء و ارد قلچیات او گردیده عاشق مذکور  
 دستگیر و باقی اقوام او را اسیر ساخته و خانه و املاک و قلعههای آنها خراب تراب نموده مال و  
 اموال آن منکران را بتاخت و تاراج نموده بدر بار معدلت ملا خاقانی حاضر شدند

زندگان همان بنا بر سیاست و جزای عمل آن حکام عمل امر نمودند که بدین عبارت نشانیده شد  
 تا پارچهای بدینش منتشر گشته موجب عبرت خاص و عام گردد و باقی اقوام آن گنام را که در محرمی  
 معادن مددگارش بوده بقدر تقصیرات آنها سزا داده بخوس و دارند چون غرم رایات عالیات  
 بجهت حفظ و حراست ولایت کشمیر و دیره جات منظور نظر خورشید اثر بود بنا علیه بعد  
 این مقدمات پیشخانه مبارکه را بطرف پشاور منصوب فرمود و بعد چند روز زندگان همایون  
 نیز کوچ کرده منزل اول بمحکم گرامی مقرر نموده نزول اجلال فرمودند در آنجا عالیجاه فتح خان  
 به عرض اشرف رسانید که غلام تدارک و تهیبه اسباب سفر را هنوز بواجبی نساخته و بندگان  
 پادشاه غرم پشاور دارند اگر چند یوم غلام را بخص فرمایند که در شهر مانده تدارک اسباب  
 کرده بر کاب نه مرت انتساب حاضر شود عین ذره پروری خواهد بود زندگان اشرف عرض  
 منظور داشته مخص فرمودند بعد از آنکه موکب خطه کوکب منزل چنگل کات رونق افراشته عرض  
 اشرف رسانیدند که فتح خان از خباثت فطری و بداندیشی بل از شومی طالع خود فراری شده  
 رفت زندگان این امر نمودند که دستخطهای مبارک بجهت خوانین ولایات صادر شود که این  
 ناکس را به طرف که بیاید دستگیر نموده بحضور الامع انور حاضر سازند بعد از منزل چنگل کات  
 کوچ فرموده منزل منزل پیش از یکشب نیاسوده رونق افزای چهار باغ جلال آباد گردیده  
 چند یوم در آنجا اقامت کرده بآب هوای خرم و خوش و سیر و شکار باغ و رانغ دلکش تفریح  
 مزاج با حسن وجه حاصل نموده کوچ فرمودیم و بعد از طی مراحل رونق افزای پشاور شدیم  
 اول زندگان همایون یکی از ملازمان حضور را جهت دریافت احوال عبدالعزیز خان باطمینان  
 و تحصیل مالیات بنابر امتحان و استعلام صدق و ایتقان او فرستادند تا ظم مذکور بجزیر رسید

ملازم حضور و مطالعه فرمان تهاضر دستور حلقه غلامی در گوش غاشیه عبودیت بردوش  
 گذاشته مالیه واجبی سرکار را با پیشکشهای گوناگون و نذرانهای از حد و عدل فروغ  
 نیاز و افتقار مضمون بحضور انور فرستاد چون عقیدت پرستاری و اطاعت فرمان داری  
 متیقن و سیرین خاطر اشرف شد تا مبرده را تجدیداً بدستور بذریعہ اصدار رقم جهان مطاع  
 اعطای ضلوع خورشید شعاع حکومت و سرداری خط کشمیر برقرار و ممتاز فرمودیم بعد  
 ایام حکام دیر جارت نیز آنچه مالیه مقرری بود تمام و کمال بسرکار اشرف رسانیدند چون حکام  
 مذکور از غلامان قدیمی و خاندان صمیمی این دولت فلک اجتنام بودند لهذا هر یک حکومت  
 و سرداری تعلقات خود بدستور سابق برقرار و بر حال گذشتیم که بخدمت مرجع خود می  
 وقایع و بهم فرار کردن فتح خان از کابل بقندهار نزد شهراده  
 و باغی ساختن او را متوابع این وقایع چنانست که درین اثنا بعضی اشرف رسید  
 که فتح خان در حسینیه از کابل فرار شده بود در قندهار نزد شهراده قیصر فرستاد  
 از جاده مستقیم اطاعت و فرمان بری منحرف ساخته باغی نموده مستعد تسخیر کابل گردیده  
 چون چند روز از نوز گزشته و آغاز فصل بهار بود لهذا بندگان با امر فرمودند که رتایا  
 عالیات و پیشخانه طفر کاشانه را بطرف کابل بیرون نمایند بعد از آن بندگان بهایون  
 از پشاور کوچ فرما گردیده منزل بمنزل بی توقف مقام کوچیده وارد دار السلطنه کابل  
 شده و در شهر منزل اقامت نفرموده بده فرنگ که بر راه قندهار واقع است نزول  
 اجلال نمودیم چرا که شهراده قیصر و فتح خان نیز قریب سیده بودند آن پنجست بندگان  
 رونق افزای شهر کابل شده و جمیع مقصد فرمودیم از آنجا که نواب بهایون با قبل الوقت

وقایع دهم





محبت و اتحاد و التماس و استمداد ای حیدر شاه شرف قبول قرب است و وصلت همیشه و در پیش  
خود بنام نامی و اسم گرامی بندگان با و در و شرف حضور مبارک دستور گردیده  
هر یک را از نظر مبارک گذرانیدند چون تشریف و وصلت همیشه و او موجب استحکام ضوابط  
مواحدت و مثبت شرائط قرب است الفت بود بر یزید قبول محلی ساخته ایچیان با بنام نام  
بخشش خلایع مالا کلام را فرار فرموده در جواب نامحبات اتحاد آیات شان از قلم  
مبارک با تحفه و تحائف توفیق و التماس شرف از تمام و امیدار پذیرفته با استعداد حضور  
فیض گنجور رخصت انصاف از زانی در کشیده لبه غرض خدمت را با بات عالی است  
قندار با بجزم مقرر گردید و قانع و وار و هم غرض سیر کار است  
و کناره کردن شهزاده فیض و فرار نمودن فتح خان سوانج  
این واقعات چنانست که چون بتائیدات ایزدی و توفیقات سرمدی نواب با و با  
عنان غرمت بسمت قندار معطوف فرمودند منزل بمنزل کوچیده رونق افزای منزل  
توت گردیدیم از استماع خبر ورود مویک دولت و اقبال شهزاده فیض و فرار نمودن  
گشته قندار را گذارشته بسمت دله فرار نمود و فتح خان نیز آواره دشت ادبار گردیده  
هرات و فراره نزد شهزاده کامران رفت و باقی امرا و خوانین و تابعین که فرمان گزین  
ابد قرین بودند در ظلال اطاعت و انقیاد درآمده در انصرام او امر و نواهی و نظام  
خدمات سرکار خود شنید شتهار پادشاهی ساعی و سرگرم شدند لعل الحمد که آنچه در نگاه  
ضمیر حق گزین می یافت از تفصیلات الهی بوجه اتم محترم گشته بر تو ظهور می یافت  
پوسته زبان و حی ترجمان بادای شکر نعمت باری جل ذکره عذب البیان می بود

در این روز  
در این روز

در این روز  
در این روز

در این روز  
در این روز

در این روز  
در این روز

در این روز  
در این روز

در این روز  
در این روز

در این روز  
در این روز

چند مدت دایره دولت در احمدشاهی طلال اقامت بر تفرق خوانین و رعیت بکمال رفاه  
و امنیت ارزانی میداشت که بندگان سکندرشان شاه زمان باعث شده و عالیجاه شیرمحمد  
مختارالدوله متعهد گشته بعرض اشرف رسانید که شهراده قیصر سبب خردسالی و  
تقاضای نادانی خود و اغوای فتح خان محرک سلسله فتنه و فساد و داعی غلغله لغی و عناد  
گردیده بود امید که پادشاه نظر شفقت و عنایت خود نموده تقصیرات و جرائم ضمیمه  
اورا عفو نموده و عیار آن را از میراث ضمیمه آفتاب نظیر بصیقل مرحمت محو فرموده  
معدلت دستور خاقانی بطلانند <sup>پیشانی</sup> عفو ترا بر چین سازد جرم ما  
آئینه کی بر هم خورد از زشتی تمثالها و علاوه مادی و لخواهان دمه دار و ضامنیم  
که من بعد تا دم حیات اینچنین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته از شهراده مذکور  
بظهور نرسد هرگاه بار دیگر مرتکب امری ناشایان شود حضور و الا مالک و مختار  
به عزرائی که مناسب دانند متنبه فرمایند چون پاس خاطر بندگان سکندرشان شاه زمان  
بر خاطر مبارک غریز بود بالضرور عفو تقصیرات نامبرده منظور خاطر اشرف گشت  
آنها بندگان شاه زمان مختار الله و له رفته مشارالیه را از مقام و بهر حضور انور حاضر  
کرده و بیای بوسی مشرف و منور گردانید مگر التماس نمودند که تکمیل قبول شفاعت بایان  
این است که از راه عنایت و فیض گسری و شفقت و ذره پردری شهراده مذکور را افزون  
فرموده نیابت قندار را با و ارزانی دارند <sup>باین امید</sup> بای امیدهای شاخ در شاخ و اگر  
تو مارا گرد گستاخ <sup>آئینه</sup> نیز بر عایت خاطر غریب شاخ گرامی ممدوح منظور نظر آفتاب  
منظر گشته بندگان شاه موصوف را نیز بقندار برای نصیحت و فهمایش شهراده مسطور

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
در جواب عفو نامه  
کند

بسم الله الرحمن الرحیم  
در جواب عفو نامه

مقرر فرموده عنان غمریت را بسمت سهند معطوف گردانیدیم زیرا که مالیات چند  
 سرکار فیضدار در نزد والیان آن ممالک یاقیمانده بود باقیضای آنکه مالیه واجبی را  
 تحصیل فرموده و سایر ممالک سندر کرده و با انقضای ایام <sup>بختیار</sup> نستان نواحی کچی و دیر جانت  
 هم از نظر فیض اثر گذرانیده در اوایل ایام نوروز رونق افروز الکای پشاور و خواجه  
 لند الحمد که بخوبی قرار داد خاطر مبارک شده بود بعنایات امردی و توفیقات <sup>مستوفی</sup>  
 تمامی بوقوع انجامید هرگاه خبر بهجت را بابت مالیات بدست استخبار یافتی  
 و لند نصیر خان بلوچ و ملا فتح محمد صاحبکار نامه در احمدشاهی باستان بوسی مشرف  
 بعضی رسانیدند که موافق معمول قدیم خاقان فردوس و سراسر ایشان سلطان خلد را نگاه  
 آنرا تقدیر با نهم غلام با جمعیت دوازده هزار سوار و پیاده در رکاب نصرت <sup>است</sup>  
 حاضر میباشم و قربت وصلت صبیحه محمود خان برادر کلان غلام بنام نامی و اسم <sup>سای</sup>  
 سلاله دودمان دولت و اقبال و لیسعت و اثر السور و شهرزاده محمد تیمور نیز بقتضای غلام <sup>مستوفی</sup>  
 انتظام است اگر برادر لطف و کرم پادشاه حجه استعای این غلام جوانخواه را قبول  
 فرموده غلام را سرافراز فرماید موجب افتخار غلام و آبای این عقیدت انجام تواند بود  
 چون عرض عالیجاه مذکور سراسر ملو از ارادت و متضامن بر صداقت بود جناب <sup>مستوفی</sup>  
 آنها را پذیرا فرموده خلعتهای فاخره سرافراز بین الاقران و ممتاز بین الامثال فرمودیم  
 و چنانکه این در است و رسم بلوچیه بود شیرینی خوری و فاخته خوانی نیز بفرموده <sup>مستوفی</sup>  
 جلالت و شمت و اقبال روز اول در چنین شیرین خور و جلالت فرمودیم تا بجای و کلاهی  
 میران سندر بحضور انور رسیده عرض نمودند که مبلغ هشت لک روپیه سرکار فیضدار

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

عوض مالو اجبی داخل کرده میشود حضور اقدس غم آنطرف نفرماید چرا که ملک و مال غلامان  
 پامال لشکر نظر مال خواهد شد چون مالیه چندین ساله بر ذمه آنها بود این وجه قلیل را سادگی  
 معادل آن منظور نگشته عرض آنها پذیرا نفرموده از منزل شیر مرغ غنای غنیمت را بطرف  
 سند و شکار پور معطوف داشته منزل بمنزل قطع مسافت فرموده در منزل کوچک نزول  
 اجلال نمودیم و چون بمنزل شال مستنگ رسیده شد ثانیاً وکلای میران کسند بگذرو  
 التماس حاضر شده عرض نمودند که الحال مبلغ دو هزاره لک روپیه بسیر کار و الاقصد <sup>ساده</sup>  
 میشود امید که منظور نظر فیض اثر گردیده غنیمت آنطرف موقوف گردد چرا که هرگاه قوا  
 بجز مواج دارد آن ملک گردد البته تمام الماک پامال عساکر نصرت آفر خواهد بود چنانکه  
 اینمبالغ نیز سادگی مالو اجبی چندین ساله نبود و عذرات آنها همه از راه فریب و حبلیه  
 سینمود لهذا در آنحال نیز عرض آنها منظور خاطر اشرف نگریده رایات عالیات همچنان  
 منزل بمنزل کوچ فرما و رونق افزاشده زینت بخش کند اب که ملک نصیر خان باوج است  
 گردید عالیجاه محمود خان ولد نصیر خان سابق الذکر با حجه خوانین بلوچیه و دوازده هزار  
 سوار چهار مقرریه و پیاد های نبرد از های حاضر شده از نظر فیض ظاهر گشته داخل و  
 شامل اردوی محلی گردیدند و بوقت نماز عصر عالیجاه <sup>بلوچیه</sup> فرمود با تمامی خوانین و معتبرین <sup>طایفه</sup>  
 بلوچیه بدر بار جهانم دار بقعه بوسی مکرر حاضر شده شرف استلام پاییه سیر خلافت <sup>بسیار</sup>  
 دریافت پیشکشها و اسبان بمغزین و یراق طلا و نقره و شتران بادی بمغز بود چنان  
 عجیب و اجناس نرین و شپین و غیره حسب معمول آبا و اجداد گرام و الا مقام خود از نظر  
 کیمیا اثر گذرانیده استند عای مخصی برای سه چهار یوم نمودند که تدارک سواره <sup>ساده</sup> و

عوض مالو اجبی داخل کرده میشود حضور اقدس غم آنطرف نفرماید چرا که ملک و مال غلامان

عوض مالو اجبی داخل کرده میشود حضور اقدس غم آنطرف نفرماید چرا که ملک و مال غلامان

عوض مالو اجبی داخل کرده میشود حضور اقدس غم آنطرف نفرماید چرا که ملک و مال غلامان

خود را آورده بشرف رکاب نصرت انساب خاقانی منتقص و بلاشکر فیروزی اثر بخش  
 خواهیم شد عرض آنها بذره قبول موصول شده خلعتهای فاخره بعد یک نوبت فیروز با همکار  
 زرین بجایگاه محمود خان مرحمت گردید و باقی خوانین بلوچیه را بخلعتهای فاخره سرفراز  
 فرموده مخصص ساختیم بعد از آنجا کوچ نموده شدند چنانچه بمنزل نزدیک دشت پست که در  
 بیست و پنج کوه آب و آبادی ندارد رسیدند عمال بجایگاه محمود خان نیز با جمعیت سوار  
 پیاده مأموله متعین شدند رسیده پیش بعساكر نصرت ماثر گردید از آنجا وقت ظهر کوچ نمود  
 تمام شب قطع دشت بل آب کرده وقت صبح بمنزلی که آب داشت رسیده همچنان کوچ  
 در کوچ بعد چهار یوم ریات عالیات رونق افزای الکای شکار پور گردید چنانچه بعد  
 چهار روز و گلهای میران سند و خوانین تال پور سادات و پیرزادگان را با حضرت  
 کلام الله شریف شفیع و وسیله خود با ساخته التماس عذر خواهی بسیار نمودند که ما غلامان  
 رعیت سرکار و نمک پرورده و سبزه کرده همین دولت ابد اقتدار میباشیم تصدق فرقی  
 مبارک قدری از مالیه مقرری بصیغه خیرات در وجه غلامان بخشش فرمایند که ما از ملک  
 خود بیجا و بر باد نشده باقی را بلا عذر و اجمال بخرانه عامه شاهی برسانیم تنیدگان ما  
 نظر بر کلام الهی و سادات عالیه رجاست که شفیع آورده بودند نموده بجهت مبلغ سی و یک  
 مال و اربعه مبلغ ده کب رویه بصیغه تخفیف بخشیدیم و مبلغ بیست کب رویه باقی را  
 ما مبروگان زر سرخ و سفید بخرانه عامه شاهی رسانیدند و پیشکشها موزی ده کب  
 اسپان با زرین و یراق طلا و نقره و نفث گهای بند و بار طلا و مینا و شمشیر تلوارهای فضیه  
 مرصع و اقمشه زرین و اجناس اعلی و شتران بادی با ساز و غیر آن اسباب که معمول اند بفرستادیم

بجایگاه محمود خان

بجایگاه محمود خان

بجایگاه محمود خان

بهم از نظر کیمیا اثر گذارند و البته بقدر شش لک روپیه بقریان و خادمان حضور مبارک  
 نیز بطور ضیافت خدمت نمودند و هم در آن فرصت وکلای مرسته با عرض و پیشکشها  
 سه زنجیر نعل بجهت اسباب و اسبان عربی بجهت زین و یراق حصص و بارهای مروارید و کنگر  
 باده و یکباره زری و دوپته های دکنی و غیره اجناس واقمشه ابریشمی بحضور پرنور  
 سعادت ظهور گذارند و بعد از منظوری وکلای فرلور را بجلعتهای فاخره سرافراز  
 فرموده بجواب عرض آنها آقام مبارک بسرافرازی آنها بجهت خلعت فاخره شرف نفاذ  
 یافته بخت انصراف عنایت و ارزانی گردید بعد آن عنان غرمت بطرف دیرجات  
 معطوف گشت هرگاه موکب دولت و اقبال رونق افزای کویت متهم شد عالیجاه  
 بهاولخان عباسی و رود موکب دولت پادشاهی دار و دشنی بخت سعادت خود تصور نمود  
 یک زنجیر نعل و چند اسب بجهت زین و یراق طلا و نقره و مبلغی زر سفید و سرخ و چند بار  
 و چندی شران بادی واقمشه و اجنه زری و ابریشمی که رویه مستمره آبا و اجداد آن سعادت  
 بنیاد بود بذرایه وکلای قاعده دان و معتقدان عبودیت همان بحضور لایع انوار گذارند  
 بندگان بهاولخان و نیز وکیلان را بجلعتهای فاخره سرافراز فرموده بخت انصراف  
 ارزانی فرمودند در آن اثنا بعضی اشرف اقدس رسانیدند که در مابین دو آب محدود  
 ملک بهاولخان و کچی و لویه قطاع الطریقان بسبب فور را نهی و ظهور دست داری  
 رعیت آن نواحی را بغایت بیادبی میدارند فی الفور از صدر و غرو و جاه خاقانی امر صادر  
 گردید که عالیجاهان سردار احمد خان نور زائی و غفور خان فوغلزائی بجهت هزاره و چهار  
 خوشنود جرمیده در مابین دو آب و در گستان دفته مردم شرارت پیشه را تنبیه و تعقیب نمود

در قیام  
 صبح شنبه  
 منتهی



از همان راه خود را بقلعه انگ رسانند در ثانی آنچه امر شود بعمل آرند بعد آنکه بندگان اشرف  
 با سپاه نصرت پناه بدیره غازنجان نزول اجمالی فرمودند عالیجاه بهادرخان بعرض اشرف  
 رسانید که از عبور لشکر فیروزی اثر در مابین دو آب خرابی بسیار واقع گردیده حتی که  
 متوطنان آنجا را و بفرار نهادند و قوم شرارت پیشه و قطاع الطریق با کمال نابود و معدوم  
 شدند من بعد ذمه دار عدم وقوع راهزنی و ظهور فتنه و فساد مفسدان این غلام میباش  
 اگر بندگان حضرت خاقان بعد از بنیان عفو جرائم آنمردم شفاعت کمترین غلامان فرمایند  
 موجب سربلندی فدوی خواهد بود چرا که رعیت سرکار فیض دارند لهذا بنا بر قبول التماس  
 و عرض بهادرخان فرمان قضا جرایم صادر گردید که سرداران و مشارالیه بمعه لشکر ظفر پیکر  
 از دیره غازنجان عبور نموده مشرف حضور انور گردند و بندگان اشرف با هشت روز  
 بدیره غازنجان برای امضای ایام شریف عید قربان توقف فرموده بعده عثمان غریب  
 بسمت دیره اسمعیل خان معطوف فرمودند در آنجا و گلای عالیجاه محمد خان سردرانی حاکم  
 سردار کچی و لیس به سلام عتبه فلک تبه خاقانی مشرف شده پیشکشها و نذرانه مغیره  
 نیز از نظر اشرف گذرانید و بخلعتهای فاضله سرافراز و ممتاز گردید و از آنجا نیز موکب  
 دولت و اقبال منزل منزل کوچ نموده رونق افزای منزل کرک و لاجی شد سیادت پناه نصرت  
 سید عطا قاضی دار السلطنه کابل که بر کاب نصرت مآب اشرف حاضر بود برای وزیر تاشک  
 کان نمک از حضور انور رخصت خواسته دستوری یافت اتفاقاً در آنجا طائفه قطاع الطریق  
 گمانی شده گن نیکیخت را بشهادت رسانیدند چون بندگان اشرف با بعد نماز ظهر بدو اینجا  
 مبارکه تشریف فرما شدند واقعه شهادت قاضی موصوف را بسمع اشرف رسانیدند

در این روز  
 در این روز  
 در این روز

بندگان شرف بلا تا مثل فرمودند هر که در کان نمک رفت نکشد آخر به همان وقت به عالم  
 محمد شریف خان ضبط بیگی امشد که یکمزار سوار همراه برده اطراف و جوانب در آن احاطه  
 نموده دستگیر و اسیر ساخته بحضور اشرف حاضر سازند عالیجاه موصوف حسب الامر  
 واجب الاذعان تردد و اهتمام بالا کلام نمود و با وجود آنکه طاعه و زیری نیز با قطع  
 الطریقان متفق شده آماده جنگ گردیدند مگر عالیجاه مذکور از روی هوشیاری و بکار  
 اکثر قطع الطریقان را قتل رسانیده و سرهای آنها را بریده و بعضی اسیر و دستگیر کرده بود  
 انور حاضر آورد تا گمان در سرهای مقتولان نظر بندگان اشرف یار سر محمد خان نامی که سابقا  
 ازین جهت بلندی راه از وزیر یی هم کاتب بندگان شده بود افتاده شناخته تا منف بیا  
 فرمودیم بنابران سبزه را در شان بچا پندیده بموضع زرسرخ بخانه او فرستاده و سپهر  
 طلبانیده بمواطف جلایه خسروانی مستمال ساخته خلعت و جاگیر شمری عنایت کرده چون  
 قطع الطریقان که بانی مبنای شرف و فساد بودند بسرای اعمال خود باز رسیدند باقی اسیران شمر  
 و مختصر فرموده کوکبه دولت و اقبال منزل منزل کوچ نموده رونق ازای پشاور شدیم  
 مقارن آنحال عراض مردمان خطه کشمیر بحضور بندگان بکنندشان رسیده میدادی و  
 تفری حاکم آنجا بمساع قدس رسانیدند آنجا که از استادی بلاوس پادشاه جهانبا  
 و آغاز نشست بر سر کیشورستانی بر مرآت ضمیر مظهر انور و خاطر خطیر ضیا گستر که  
 انطباع پذیر اشرفیات عالم قدس است قاضیه گیر الهامات معالیم انسانی است منطبق  
 مستقیس است که مطلوب از سلطنت و حکمرانی و اہمیت و کثرت کشانی است که وقت  
 اعراض نفسانی خود را منظور نداشته همواره در انتظام جهان و التیام جهانیان کوشند

علی  
 بن  
 محمد  
 شریف

شریف  
 محمد  
 شریف

نام  
 پادشاهی  
 ازلی

شریف  
 محمد  
 شریف

و بویسته در تقدیم مراسم شبانی و لوازم پاسبانی پردازند زیرا که مشفق علیه علما و حکماست  
 که مقصود از سلطنت پرورش رعیت و حصول خشنودی حضرت و اور متعال است نه  
 جمع آوری مال و منال و مراد از ریاست جرات خلعت است و وصول بدولت عتبات  
 ربانی نه تحصیل خطوط فانی و لذات جسمانی <sup>کامیابی</sup> سلطنت خیمه است پس موزون  
 کیش بود راستی و عدل ستون و گرنه باشد ستون خیمه بجای و چون بود خیمه بی ستون  
 بر پای و یار باین خیمه سعادت مند و زمین ستون تابش بر باد بلند و فی الجمله چون  
 عبداللہ خان حاکم کشمیر شیوہ انصاف بازیر دستان آن دیار مرغی نمیداشت و  
 مالیات چند ساله بسرکار بنده گان اشرف نیز رسانیده بود که اندک در مرآت خاطر حق  
 چنان جلوه ظهور نمود که نخستین رقم مبارک هوش افزا که محتوی بر هدایت آن گمراه  
 مشتمل بر نصیحت آن خود خواه باشد صورت اصدار و سمیت انتشار پذیرد اگر چه  
 عقل سلیم و بخت راستی تقویم آئین اطاعت و فرمان برداری را پیش نهاد همت خود ست  
 و دست ظلم و جور از رعایا و برابا کوتاه نموده مالیه واجبی را بحضور سعادت ظهور  
 رساند بهتر و موجب بقای نیابت <sup>خلاف</sup> او خواهد گردید و اگر از ناسیجی بخت ناو جان  
 گوش لبر نویس نداشت آن ولایت را یکی از غلامان فرمان پذیر رعایت خواهیم  
 فرمود غرض آنچه از لطائف حقائق روحانی و شرافت دقائق نیردانی بر خاطر عاظم  
 بنده گان باین طور یافته بود در فرمان قضا جریان زیب رقم پذیرفته بانضمام  
 سرکار فیضدار بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت آرا بخاک گوش راستی شود و ششم  
 حق بین اورا تقدیر حضرت جهان آفرین کرد و گور گردانید و رود فرمان هدایت نشان

بازرسی و رسیدگی  
 بکارهای و اسباب  
 بکارهای و اسباب  
 بکارهای و اسباب

درست و صحیح

درست و صحیح



و دیده دور بین می شودیم غرض که ایام شدت گراما در آنجا نجوشی و خرمی گذرانیده شد  
 الله الله ناخوشی گراما که در طبیعت بود بعنایات بیغایات ایزدی زائل و صحت  
 عافیت مزاج بحال حاصل شد بعد از آن عثمان موکب دولت اقبال افضل و فضل  
 قادر و الجلال نهضت فرمای دار الخلافه کابل گردید چون مقدمه تسخیر کشمیر پیشین  
 خاطر خطیر بود لهذا بنساجی پاشی امر و مقرر شد که محصلان و نساجیان بدستور بحضور  
 جنت جمع آوری لشکر دانی و غلامانی و ایلات نواحی احمدشاهی و غلام خانه قندهاری  
 شده باستعمال بحضور اقدس حاضر سازند و جهت لشکرشاور و ترکمانی و باجوری  
 و خشک اربابان پیشاور نیز از قاصم مبارک شرف نفاذ یافت که جمع آوری لشکر خود را  
 نموده حاضر بحضور گردند و قلع سیم و سیم فرستاده شدن  
 عالیجاه مختار الدوله جهت تسخیر خط کشمیر بحضور نور  
 صورت این قلع چنانست که عالیجاه شیر محمد خان بامیزای مختار الدوله را خلعت  
 فخره نیابت کشمیر مرحمت نموده سوار از ساخته شست هزار سوار پای رکابی و شش  
 مردم ایلات نواحی را نیز با او مامور نموده بهم کشمیر مقرر نمودیم متعارن آنحال بخاطر  
 مبارک مصمم شدیم که اگر موسم زمستان در پیشاور گذرانیده شود از ورود موکب دولت  
 اقبال در آن ناحیه البته تقویت اعانت مختار الدوله نزدیک تر و آسان تر بود  
 کوائف اخبارات کشمیر نیز رودی بحضور سعادت طهر و خواهد رسید چنانچه بعنایات  
 ایزدی آنچه پیش نهاد خاطر مبارک شده بودین حادثه بوقوع انجامید لهذا نواح  
 بایرون اند کابل کوچ فرموده طی منازل قطع مراحل نموده رونق افزای پیشاور شد

۴۱  
 تسخیر کشمیر  
 در تاریخ ۱۲۸۵  
 در شهر کابل

تسخیر کشمیر  
 در تاریخ ۱۲۸۵  
 در شهر کابل

تسخیر کشمیر  
 در تاریخ ۱۲۸۵  
 در شهر کابل

برگاه مختارالدوله بمطهرآباد رسید عبداللہ خان حاکم کشمیر از روی بغی و عناد سنگرباد کتار  
در بای مطهرآباد بسته و پیادهای تفنگچی بجایان نشاندند و دست حفاظت و حرمت  
چنان مستحکم نموده که از دریای مذکور احدی را امکان عبور نگذاشته بود مختارالدوله بود  
انجمنی اندیشه از تلاطم امواج دریای نموده و باران گلوله را که از سنگربا میبارید بهر  
گلریزی ایام بهار تصویریده دست بحمل المتین غنایات آبی زده با جمل افواج طفر امواج  
بدریاد آید کسی را که اجل فرارسیده بود کشته و خسته شده بدریافت و باقی بهمت  
و سلامت از دریا عبور نموده و نجات یافته بفضل الهی و اقبال عدو مال پادشاهی سنگربا  
مخالفتان رسیده دست بشمشیر کردند پیادهای سنگربا از وقوع این مقدمه چاره کار را خود  
معدوم و منحصر دیده خود را بکوهسار کشیده فرار اختیار نمودند و اکثری کشته و خسته  
شمشیر دلاوران تهنیت توان و نبرد آزمایان معرکه نام و نشان گردیدند چنانچه بفضل داور  
بیمال و یمن اقبال عدو مال مطهرآباد در تصرف اولیای دولت ابد اتصال در آمد لاجاه  
مختارالدوله که کوائف این فتح و فیروزی و لطائف این نصرت بهر ذری را بحضور اشراف  
معروض داشته خود جلواند از روانه کشمیر شد اگر چه شدت سرمای وستان و طغیان برف  
باران بود و از مطهرآباد تا کشمیر همه کمر بکوه و کوہ و راهبها ساخته و چرخل می نمود اما آنهمه  
شداید و صعوبات را با وجود گرانی و کمیابی غله دیده و کشیده بکمال استقامت و استقامت  
داخل برکنه شو پر شده و در روز آنجا مقام نمودند عبداللہ بالشکر سوار و پیاده خود آراسته  
و پیراسته گشته بمقابلہ رسید و قیامین عسکرین معرکه جنگ و جدال و قتل و قتل برپا شد  
حتی که غلامان جان نثار و سپاهیان نصرت شعار دست بشمشیر کرده داد مردانگی و دلاوری

عبداللہ  
بمطهرآباد  
رسید

بجوگ  
بمطهرآباد  
رسید

بجوگ  
بمطهرآباد  
رسید

دون  
بمطهرآباد  
رسید

دادند چنانکه در لشکر عبداللہ خان شکست فاحش افتاد در آنحال عبداللہ خان  
 افواج خود را برهم شکسته و بخت و شرم را برگشته یافته از میدان فرار نموده در  
 دیگر قلعه مستحکم برای چنین روز ساخته بود داخل شده خود را محصور است عاجز  
 مختارالدوله بامان استوار و آتواب غمبار بای آتشبار اطراف قلعه مذکور را  
 مانند گین انگشتی محاصره کرده مکانات و آبادی آنرا ضرب گلوله اندازی مسمار و  
 قلعه گیان را از تاب طاقت ناچار کرد <sup>مسلم</sup> بعد از عرصه چند روز بعارضه در دگلو  
 اهل آن گردید مختارالدوله عرصه ثبات ترجمه فتح کشمیر و هلاک عبداللہ خان سیرنجی  
 تقدیر را مشو عا جدمت بیا یون بعارضه داشت نمود که بندگان اقدس ملک مختار  
 الحال ریاست و حکومت خطه کشمیر را بمرکب از غلامان حضور که ایشاد شود تسلیم نمود  
 بقدموسی مشرف میگردد بندگان بیا یون با نظر بالطف و اعطای خدیوانه که جلد وی خدمت  
 فدویانه در باره مختارالدوله منظور نظرفیض اثر بود آمرز نمودند که رقم مبارک نیاید  
 بمعضلت سرفرازی بنام عالیجاه عطا محمد خان ولد مختارالدوله صادر کرد که نامبرده را  
 کشمیر سرفراز نموده نمود مختارالدوله برکاب نصرت انتساب حاضر شود که نهضت بایا ایل  
 بسمت قندهار جهت اندفاع و انہزام شہزادہ کامران مصمم بالجہد و قتال جہاز نمود  
 آمدن شہزادہ کامران باغوا ی بعضی مفسدین مثل فتح خان از فرار  
 عازم قند یار گردیده و با شہزادہ قیصر جنگ نمودن شکست  
 خوردن شہزاد قیصر سواغ این وقائع چنانست کہ چون شہزادہ  
 باغوا و امداد بعضی مفسدان مثل فتح خان وغیرہ خوانین درانی از فرار عزم قند یار

بعد از شکست  
 عبداللہ خان

و باطن  
 دامن از چوب  
 و باطن از چوب

و باطن از چوب  
 و باطن از چوب

و باطن از چوب  
 و باطن از چوب

و باطن از چوب  
 و باطن از چوب



نموده و عهده المفاصله بر افواج شهرزاده قیصر که متعین قند بار بود غالب آمده آنها را  
داده خود داخل قند بار گردید و این خبر بسمع بهایون یار رسید آنها از پشاور عنان را با  
عالیات را بسمت دار السلطنه کابل معطوف گردانیده کوچ فرمودیم منزل اول  
در توپ نزل اجلال یافتیم چند یوم اقامت آن منزل اختیار فرموده برای مختار الدوله  
علی القواتر دستخطهای مبارک شرف صد دریافت که باستیصال حضور پر نور مشرف  
که غم نهضت دار القار قند بار مصمم و بالخرم است بعد از آن منزل بمنزل کوچ نمود  
رونق افزای جلالت آباد و باغ نموده شدیم از آنجا که مختار الدوله بخمال باطلار شورش  
شهرزاده کامران بر همی سلطنت خدا داد تصور نموده درین تساهل ابواب تمنای بقا  
ریاست کشمیر بر روی خاطر فائز نمود میگوید که با وجود اصدار دستخطها و ارقام توپ  
در شرفیابی حضور تاخیر مینمود بتنگان مستعمل آن نشده صرف بامید نصرت الهی کوچ  
فرموده رونق افزای دار السلطنه کابل گردیدند و چند روز توقف فرموده بلا تا بسمت  
قند بار کوچ فرما شدیم منزل اول در رده مرنگ واقع شد چنانچه چند یوم نیز در آنجا بخت  
جمع آوری لشکر توقف اختیار فرموده هم از آنجا سردار احمد خان درانی نور زانی را با  
فاخره سرائر فرموده بادسته جات سوار پیش قدم اول عساکر نصرت مآثر مقرب نمودیم  
که پیوسته دو منزل از اردوی سلطانی پیش پیش برود بعد از آن بتنگان اشرف از رده  
کوچ کرده بعد از انقطاع منازل و مراحل وارد الکای غرین شدند در آنجا هم برای  
حصول فیوض و برکات زیارت متبرکه اولیای کرام و استمداد از ارواح کرامه انجمن  
آن مقربان حضرت ذوالجلال و الاکرام ده یوم دیگر اتفاق قیام مومنین سعادت گویند

۱۰۰

6-11-68

۱۳۴۴

الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وجلاله  
وآياته وبرهانه  
والله اعلم بالصواب

انجم احتشام چون عالیجاه سردار احمد خان نیز در منزل قزوین متوقف بودند اینها بنا  
 تقویت و کرم او عالیجاها محمد اکرم خان ابن الملک و سردار غفور خان  
 از حضور ساطع النور با پنجه ارسوار دیگر مخصوص و نامور فرمودیم هرگاه خوانین مذکور  
 بسوار احمد خان ملحق شدند و خبر جمیع اثر این اجتماع بقصد باز رسید شهرزاده کمران  
 تاب اقامت و توانائی را بخود ندیده ناچار در وقت بیاضی همراه قرار اختیار کرد  
 متصل ظهور اینحال خجسته مال نصرت اتصال عرض محراب الحاقان سردار احمد خان  
 محمد اکرم خان ابن الملک نیز بحضور بر نور گذرانیدند عرضداشت نموده بودند که شهرزاده  
 کامران مجرب استماع خبر نصرت را بابت عالیجات تاب اقامت بمقابل سیاه نصرت  
 بخود ندیده و قرار رونق کار و غنیمت روزگار پنداشته گر خجسته در همراه قرار گرفته است  
 نواب بهایون بعد از استیضای این فتح و فیروزی چون منزل کوچ فرموده داخل  
 شهر صفرا گردیدند عریضه شهرزاده قیصر را بحضور تها و دستور بدین مضمون گذرانیدند که گستر  
 بتخلف بعضی غایبین تو هم شده پناه بفرست تا آنکه نور محمد آورده امیدوار خوشتری  
 که زندگان شرف از برای خدا و تصدق فرق مبارک تقدیر و خطیاریت گذارنده غلام محقق  
 فرمایند بندگان این نظر ندیده پروری و ترجم گسری عالیجاها محمد اکرم خان و سردار  
 احمد خان را فرستاده مقیم فرمودند که شهرزاده قیصر را بحضور انور حاضر سازند چون  
 اشرف مارونق اقراي قصد باز شدند سرداران نامورین شهرزاده قیصر را بحضور با نور  
 حاضر آوردند بعد از عفو جرائم تسلی و تشفی عنایت تمام مقرر چنان شد که همیشه در  
 نصرت انتساب حاضر بوده مورد تملقات باشند اگر چه جناب نواب عالییه والدیه

تقویت و کرم او عالیجاها  
 محمد اکرم خان ابن الملک  
 و سردار غفور خان

محمد اکرم خان ابن الملک  
 نیز بحضور بر نور گذرانیدند  
 عرضداشت نموده بودند که  
 شهرزاده کامران مجرب استماع  
 خبر نصرت را بابت عالیجات  
 تاب اقامت بمقابل سیاه نصرت  
 بخود ندیده و قرار رونق کار  
 و غنیمت روزگار پنداشته  
 گر خجسته در همراه قرار  
 گرفته است

مقصد بعضی غایبین  
 تو هم شده پناه بفرست تا  
 آنکه نور محمد آورده امیدوار  
 خوشتری

محمد اکرم خان و سردار  
 احمد خان را فرستاده مقیم  
 فرمودند که شهرزاده قیصر  
 را بحضور انور حاضر سازند  
 چون

و برادر بجان برابر کند رشان شاهنشان بپوسته باصره التجار التماس نمودند که شهر  
 مذکور را بجلومت قندار سرافراز فرمایند مگر بملاحظه آنکه قندار ملک در آن  
 دشنه زاده مذکور خرد سال میباشد و باز او را از جاده صواب منحرف ساخته  
 مستقبلی و فساد و مرکب سرکشی و عناد سازند لهذا در آنحال اقبال عزیزات آنحضرت  
 شانی مصلحت و صواب دیده مأمور دار السلطنه کابل فرموده شد در آن  
 اشاعه لاجباج محمد اکرم خان و غیره خوانین در آنی بعرض اشرف رسانیدند که  
 از هنگامیکه فتح خان از کابل از خدمت اشرف بهایون باغوی بپوست  
 و شوی طالع رو گردان گشته و فرار شده الی حال از شامت انفعال گری  
 و خود کامی در بدر و آواره بحر و بر میگردد و بکافات تقصیرات و عیوب  
 خود سرگشته بادیه غربت و کربت میباشد و نقوش ندامت این غرمت  
 چون حروف سرنوشت و داغ طامت از ناصیه احوال و صورت حال او  
 پیدا و هویدا گشته لهذا التجار بغفور و انعام عام و اعتصام بعزوه و ثقای طاعت  
 بندگان بارگاه فلک احتشام نموده امیدوار فضل احسان بیکران میباشد چرا که در  
 رفت پادشاهی خاص و عام چه دشمن با کام و چه دوست خجسته انجام ماه و اول صبح شام  
 بهره اندوز و شاد کام اند و اوچیم زمین سفوف عام آت و برین خوان بغیا  
 چه دشمن چه دوست و هرگاه از عنایت بیفایت شاهنشاهی تقصیرات صورت پذیر  
 عفو باشد علما مان او را بحضور حاضر میسازند و عرضیه فتح خان را نیز در آن اشاعه  
 متضمن بالوف افتخار و زاری و مشتمل بصنوف انگار و خاکساری بملاحظه اقدس اشرف

در این تاریخ  
 در این تاریخ

کافه  
 جاز

دانش  
 در این تاریخ

الذاع

در این تاریخ

در این تاریخ

در آورند که این غلام خانه زاده دولت ابد مدت بندگان ظل الهی است اگر عفو تقصیر  
 کمتر بن منظور نظر نقد از گذشته طلب حضور شود من بعد حرکتی بیجا ازین روسیاه پر گناه  
 بظهور نخواهد پیوست و در صورت خلاف سرواموس و اموال و اوس غلام با اختیار بندگان  
 پادشاه است آنجا که پاس خاطر این الملک خدمتهای او بغایت منظور نظر سعادت  
 بندگان ملبود بنابر و فور الناس او عفو تقصیرات فتح چنان فرموده باستحضار او امر شد  
 چون نامبرده در حدود گریز شک میبود لکن امین الملک برای عرصه چند یوم شرف جبر  
 حاصل نموده نامبرده را باستلام عشیه فلک رتبه خاقانی مشرف گردانید چنانچه نامبرده  
 بعد از حصول دولت خاکبوسی عتبه فلک دستور عفو خطیات و قصور با عطا  
 مناصب آباد اجداد خود از حضور مهابات ظهور مفتخر و مسرور گردید بندگان  
 چندگاه دیگر در قند بار اقامت داشته برای انتظام امور مالی و ملکی و بند و بست رعایا  
 قوم درانی و غلجائی سلاله دودمان سعادت و خجسته آخری از جمندی شهرزاده محمد یونس را  
 حاکم و سردار میر علم خان نور زائی را بنیابت آن سعادت مند در قند بار گداشته عثمان  
 بیست سده و شکار پور معطوف فرمودند درین اثنا قاصد از سمت کابل بحضور رسیدند  
 خوانین آنجا را بدین مضمون از نظر اشرف گذرانید که بندگان شاه محمود و بانی شهرادگان  
 بالاحضار بالا جان فشان خان مستحفظ بالاحضار را باغوا میروا عظم بهانه کاری و زبرد  
 طلبانیده در حالت نخلت یقتل رسانیدند و در وازما کشوده هر یک با طرف و اکتاف مشت  
 شدند بلکه شاه محمود مدت سه روز در شب در شهر کابل متواتری بوده آخر الامر بصواب  
 بعضی از راه همراه جات بطرف دارالرفاه فراه رفت مگر باقی شهرادگان را

این غلام را بنام

عفو تقصیرات

بندگان

شهرادگان

شهرادگان

شهرادگان

دولتخوا این سرکار فیضدار با حسن اطوار گرفتار نموده باز در بالا حصار محبوس نمودند بندگان  
 اشرف مابعد دریافت این سوانح عظیم خان مشیخت را از حضور قاضی ظهیر العبدی مستحفظ  
 شهرادگان و قلعه داری بالا حصار سواران و مامور کابل نموده عنان ریاست عالیات  
 طرف سند و شکار پور معطوف فرمودند هرگاه موکب دولت اقبال بجد بلوچستان  
 رونق افروز شد عالیجا بان میر محمد خان و میر مصطفی خان ولدان میر نصیر خان مرحوم و  
 عصمت بیای مالی بمعه افواج بلوچیه بدستور قدیم و آیین قویم از سوار و پیاده چهار  
 بتقبیل رکاب نصرت انتساب سرکار ذوالاقتدار حاضر شده پیشکشهای معموله  
 بمشیر خورش را از نظر مبارک گذرانیدند بندگان بهایون نیز الطاف و اشتقاق خسرو  
 دیانت آنها مبذول داشته هر یک را بخلعتهای فاخره و عنایات متوافره سرفراز و ممتاز  
 فرمودند چون الکای شکار پور مختیم بارگاه سپهر شتابه گردید خوانین سبندیه نیز بجهت  
 بندوبست و ادای مالیات مقرری بمعه پیشکشهای معمول و هدایای ستمری بحضور  
 رسیده مصروف ادای مالیات داجی گردیدند و قانع پانزدهم سرفراز  
 فرمودن بندگان بهایون بشهر اوده قیصر بنیابت دار السلطنه  
 کابل آمدن مختار الدوله از کشمیر و شهر اوده قیصر را با غی نمودن  
 سوانح این وقائع چنانست که بندگان سکنه شان شاه زمان در حق شهر اوده قیصر  
 سفارش نیابت قندهار فرموده بودند و بسا بر مصلحت وقت امر بهم کابل بدوش  
 نهاد یافته بود آخر بسا سناط بندگان موصوف شده اوده مذکور مشمول عفو و انصاف  
 اشتقاق فرموده درین سفر نصرت اثر اود را بنیابت دار السلطنه کابل سرفراز نمودن

بجای

وقائع پانزدهم

بدست مرخص فرمودیم چون شهنشاه مذکور وارد کابل گردید مختارالدوله عطا محمد خان  
 ولد خود را بحکومت کشمیر منصوب داشته خود عازم رکاب نصرت انتساب گردیده نیز  
 وارد کابل شد و بنا بر تخم حسدی که از تقرب محمد اکرم خان این الملک در مرزعه دال مشکا  
 و هم بهوای نفس خشیس و اغوای تبیس ایس مصلاح بعضی فتنه جو یا عجزه سلطنت و جوان  
 دولت ابد مدت که هر یک باو عای باطل تمنای لاطائل خویش را ازین حرکات دم  
 البرکات عائد و حاصل می پنداشتند شهنشاه قیصر را باغی ساخته بنای مخالفت برپا  
 خواجه محمد خان درانی فو فلهالی را با بعضی خوانین و لشکر قلمی سرکاری بنا بر تصرف الکای  
 پشاور روانه ساخت چون بندگان با در هنگام نهضت فرمائی دار السلطنه کابل  
 حرم محترم را با چند نفر خواص معتبر در پشاور گذاشته و عالیجاه گلستان خان اچکزائی را  
 بحکومت و نیابت آنجا سرازیر فرموده بودیم لهذا هرگاه خبر غریبت شهنشاه قیصر  
 مختارالدوله برگشته اخترا و آمدن خواجه محمد خان باخوانین دیگر بگلستان خان غیره خبر  
 دولت ابد بنیان رسید مصلحت چنان دیدند که خوانین خیبری را که مقصد دولتخواه  
 سرکار پادشاهی میباشند طلبیده شده بصوابید و اتفاق آنها ایالی حرم محترم را چون  
 خیبر بفرستیم بسیار بجاد بهتر است که ناسوس پادشاه از نشیب و فراز در اسب با چنانچه  
 موافق اندیشه سواب پیشه خود سرانجام تمامی مراسم نموده که انفس آنجالی را متفرقا  
 اشرف اقدس غزنه داشت نمودند در آن هنگام بندگان اشرف و اشکار پور و مسند مالیا  
 واجبی را از میران تا پیوه تحصیل فرموده رونق افزای دیره عازم بخان بودند که قاصد  
 منزه عن الضعاف عالیجاه گلستان خان اچکزائی و باقی معتبرین بخدمت مبارک رسید

کوالف معروضه آنها را منقلاً حال رای عالم آرای گرداید فتح خان بد نهاد بجزر استماع  
 این واقعیه بی بنیاد باز از خجاست فطرتی و دناوت ذاتی بقاضای بدکشی دموای  
 کوه اندیشی خود بادسته سوار بارگزائی از اردوی معلی گریخت با وجود اینهمه  
 و الطاف که بندگان اشرف در باره آن ناسزا منظور و گوارا داشتند یعنی با وجودیکه  
 از احمدشاهی تاورد و دیر غازیخان مبلغ سه لک رپیه در وجه او بطریق امداد عنایت  
 ارزانی فرموده و مناصب که آبا و اجداد او داشتند بگی و تمامی را با و عطا و مرحمت نمودند  
 بعبادت اصلی و شیوه چلی ادب و هیچ صورت صلاح و میرت فلاح منقش نگردیده فرار  
 الحق که سه پرتو نیکان بگیرد هر که بنیادش بدست به تربیت نا اهل را چون گردگان  
 برگنبدست به از آنجا که عنایت ایردی و تفضلات سردی پیوسته شامل حال و کمال  
 احوال بندگان مانوده در وقوع این مکروهات هرگز غبار اندیشه پیرامون خاطر خطیر  
 ضعیف آفتاب تنویر نگردید بلکه فی القور از دیره غازی خان دو منزل بر یکی شمرده بوجه  
 قریب یق افزای کویات گردیده بکشت در آنجا اقامت در زبده روز دوم بهنگام نماز  
 ظهر بجاه و جلال و حشمت اقبال عدو مال در قریه متنی که ده گرویی پشاور در حدط  
 مهیند است زینت افروز شدیم از استماع خبر نزول موکب دولت و اقبال خود  
 و یحیی خان بامیرانی و فیض الله خان که دارد اکای پشاور شده بودند تاب اقامت  
 چون او بار اقبال نخست باز رو بفرار نهاده تخی بخپار شدند تا میره که بمکاب شهراده  
 قیصر از کابل سرعت تام جلواند از غرم تسخیر پشاور بود در منزل شب قدر که حدود  
 رسیده میخواست که از دو آبه عبور کرده داخل پشاور شوند لیکن بجایی نتوانستند لهذا

لے  
 منے از وقت  
 پشاور  
 در پشاور

مع چینی و تری  
 - زینتی  
 و فطرتی  
 چینی

لے  
 افور در حال وقت  
 است

لے  
 پشاور  
 در پشاور





آنجا آید اجاره القضا عی البصر و اذا جاز القضا ضاق القضا چون حکم قضا بر او  
 میسر بود آنمی در آنم گشت و قضای روح افزای عفو و عنایت بندگان بر او سنگ  
 روز جمعه بوقت عصر با کرده بدگهر و جماعه پرفتنه و شر از گداز شیب رعبور نموده طائفه  
 خلیل منزل گنید بندگان اشرف و نیز از گداز شاه عالم کوچ نموده متصل کوش جعفر خان  
 نزول اجلال فرمودند چون روز دوم آفتاب التاب علی جانگیری بر افراخت صفوف  
 جدال و قتال عسکری از جانبین آراسته و دلاوران طرفین باوای مراتب خصم افکندی و  
 دشمن گشتی پیراسته بهر که میدان رسیده هر یک دلاوری و دلاوری داد و صحنه  
 عرصه کارزار را از ضربت شمشیر آید از رشک خسته گلزار میباشند از آن طرف و آن طرف  
 سردار لشکر مخالف با چند نفر خوانین کیدل موافق بهر طرف که روی آورد لشکر را متلاطم  
 ساخته از گشتها پشتهای انداخت بعضی افواج بندگان که از قوم خلیل و همند و غلامان  
 پشاور بودند تاب مقابله آنها نیاورده رو بفرار نهادند حتی که در میدان معرکه آخری  
 نمایان نماند سواي مردم درانی مثل بدخان اسحاق زائی و اعظم خان نساجی باشی و اکرم  
 امین الملک و غفور خان و غلامزائی که با دستها و نشانهای خود با استوار و پایداری در کار  
 اشرف حاضر بودند این نیازمند بارگاه الهی ایضا بغایت ایزدی نموده با چند نفر پیشقدم  
 و قدامان صادق الفدویت بکمال استقامت در مقابل آن نمکبر امان استاده منظر عنایت  
 ایزدی میبودیم که ناگاه خوابه محمد خان بدست انجام بجایای محکرم چون صید اجل گرفتند  
 بندگان اشرف محمله نموده خواست تا پیشدستی نماید بندگان شایسته دولت را با یک  
 تیر تا خسته و شمشیر نیز برفق فتنه خیرش انداختند از آنجا که آن محکرم بر کینه زره و چهار

و غلامان

و بر داشت ضربت شمشیر بر او اثر نکرده بار دیگر حمله آورده بمقابل تیر اجل رسیده  
 مگر نه تفصیلات آبی و مهیت جلال پادشاهی شرمند و منفصل گشته از زیر تیغ جان  
 بندگان جان سلامت برد متعارف آن بر پیشین مثال خاص که منتظر حکم قدر مختص  
 بودند امر شد که این محکرم بد فرجام نزنید غلامان عبودیت آهنگ بی تداون درنگ  
 آتش باشد چندین خنک و دوزگاه گاه گوشت قهر آبی بسینه پر کینه اش رسیده همین که  
 چند قدم برگشته بود که از پشت زمین بروی زمین افتاده هلاک شد عالیجاه نیکو خان  
 خواجه سرای قوراقاسی حضور رفته اسب یراق او کشیده سر پر شور و شرش را بریده  
 بحضور عدالت دستور آورد اگر گوشه دیگر که مختار الدوله بایرادران اقوام نافرجام  
 خود مقابل بسردار مدیخان و عظیم خان سافچی باشی شده بود تا میردگان بتوفیق آبی  
 چاره کار هر یک را ساختند و سر بریده بچاک مذلت انداختند و حاجی میر احمد خان برادر  
 مختار الدوله اسیر گشته بزخم شمشیر مقتول گردید و رهبری کلام صدق انتظام یعنی حدیث شریف  
 سید الانام علیه الصلوٰه و السلام من خیر بیدار لایحیه فقد وقع فیہ لیلۃ الحمد و المکرم  
 نیکو خان و جمعی مفسدان بقبولت اعمال خود گرفتار شده هلاک گردیدند و بدخواهان  
 دوران عدت را از بنی و مخالفان جزو خیره دولت و خواری حاصلی نبوده و جوایز بدست  
 دلی اعتباری چیزی نیفروده فی الجمله شهزاده فیض ارم شاهده این کارزار تاب طاعت  
 قرار یافته بسیمت کابل فرار نشت یار نمود و بندگان اشرف یا بتائیدات آبی با حصول  
 فتح و فیروزی و وصول انواع هجرت و بهروزی مراجعت نموده داخل دولتخانه بالاحصاء  
 پشاور شدند و چند یوم در آنجا اقامت فرموده اگر چه بخاطر خطیر مصلحت خود و بستان  
 پشاور

این کتاب در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۴۵  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۴۵

مقدم بود مگر ملاحظه آنکه شهراده قیصر شکست خورده بسمت کابل رفته نشود که باغواهی فساد  
 نند و خلل دیگر بر پا نماید <sup>تسلیم</sup> آنکه عثمان را بابت دولت با الفعل بسمت کابل معطوف  
 فرماییم تا بران مقدمه کشیم راه تو رفت داشته غیاث غریب بسمت کابل معطوف گردد  
 وقایع شانزدهم رسیدن رایات عالیات بکابل و آوردن شهراده قیصر  
 چون بک دولت اقبال با جاه و جلال رونق افزای کابل شد بعضی اشرف رسانیدند  
 که شهراده قیصر از دود و دانه <sup>سیاهی</sup> مواخذه بد کردار بیای خود یکشب بکابل مانده و دیگر <sup>موقع کردن</sup>  
 دیده بصلی او بسمت کابل فرار شده رفتند بندگان اشرف با بعضی خوانین را  
 از حضور مقرر کردند که شهراده قیصر را دلاسانمون بحضور آورند حاصل المرام آنکه بآ  
 دلاسانموده بحضور فیض بخور حاضر کردند بندگان مکرر تعصبات او را معاف فرمود  
 مقرر فرمودند که بپوسته همه اوقات شهراده مذکور در رکاب نصرت انتساب  
 بوده باشد و بمن بعد حکومت و نیابت هیچ که ام جانشینها با و سپرد و قرار نگیرد  
 تا عبرت او و دیگر شهرادگان باشد شاه محمود که از بالا احصار کابل فرار شده از راه  
 هزار جات بغراه رفته بود مدت یکسال در آنجا اقامت داشت و مجمع خان که از خدمت  
 بندگان بهایون با فردیره غاز بخان فرار نموده در حدود قندمار رفت چون نزدیک  
 قندمار رسید میر علم خان جت خیرخواهی سرکار فیض از نامبرده داد لاسا نموده در نزد  
 خود نگاه داشت تا با طراف و انکاف لایب و جوانب دیگر رفته موجب غلظت و باعث  
 نباشد نامبرده چند روز بر زمینوال گذرانیده عاقبت الامر در پرده شهراده پوسان یافت  
 و افسون در غلامیده از میر علم خان روگردان ساخته و محرمیت و صدقت خود از راه

اصح شایسته تر

۱۶ وقایع شانزدهم

دوین بخانه  
دولت کردی  
بسمت

سیرت  
برای تنسیخ  
و نگاره حاضر

خدایت حیل گسری بدرجه شهنشاه مذکور بشبوت رسانید که در خانه خود برده بعد  
 مخفیاً شاه محمود را طلبیداشت هرگاه میر علم خان از خیال بر احتمال مطلع شد حرکت  
 کار را معدوم و تدبیر خویش را از دافعه از آن محروم بافته لاچار بحیثیت سواره  
 پیاده خویش بقعه الموف روانه گردید و فتح خان میدان خالی از خلل دیده شاه محمود  
 داخل قند بار ساخته چند گاه بتاراج و غارت سوداگران و سکنه شهر گریسته از آن  
 چغری جمع آوری و سامان بی سامانی خود ساخته قصد کابل کردند و میر علم خان بمعدوم  
 خود نیز در کابل برکاب نصرت انتساب خاقانی مشرف گردید و قانع بقیم  
 خبر رسیدن از اراده شاه محمود بسمت کابل و نهضت فرمودن ربابات  
 بندگان بهایون با تخار به شاه محمود و شکست یافتن او چون خبر از  
 شاه محمود بسمت کابل بعرض اشرف نواب بهایون ماریس در ساعت سه از کابل  
 کوچ نموده در ده مزنگ نزول فرمودیم دو یوم جهت فراگیری سپاه نصرت پنا  
 در آنجا توقف ورزیده روز سوم کوچ فرماشته منزل بمنزل رونق افزوده گردیده  
 الکای غزنین گردیدیم که روز در آنجا بجهت استفاضه از زیارات بابرکات اولیا  
 کرام و برگزیدگان حضرت ملک علام مقام نموده استمداد از آرد واح متبرکه ایشان  
 خواسته کوچ فرماشدیم چون کوکب دولت واقبال در پل سنگین رسید خواهان  
 باتمکین بعرض رسانند که شاه محمود در باغ بیرون آمده فیما بین عسکری و صف  
 مفصله سه گروهی میباشند در آن اثنا علیجاه نور محمد خان بادوزالی بادسته و  
 بیرق خود و دیگر خوانین دستانی بادستههای خود از طرف شاه محمود روگردان شده

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

در کابل  
 در کابل  
 در کابل

باردوی مقلی باستان بوسی بندگان اشرف ما مشرف شدند شاه محمود فتح خان بملاحظه  
 این مملکت تاب مقاومت و مقابله نیارده چار و ناچار رو بفرار نهاده باز بطرف  
 فراره رفتند بندگان با حصول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی داخل قند بار شده چند  
 مدت در آنجا اقامت فرموده بخاطر خطیر و ضعیف عالمگیر چنان خنطور نمود که چون همیشه  
 این فتنه و فساد از طرف هرات و فراره بر پا میشود و مخالفان هر وقت از مقابله  
 سپاه نصرت پناه شکست یافته هرات و فراره را بمجای مقرر و ماوای مقرر خود رفته  
 بهمان سمت فرار میکنند و فرار میکنند اولی و انسب آنست که هرات و فراره در نصرت  
 اولیای دولت ابد مدت در آورده شود تا ملک شاهی از فتنه و فساد و خلل و غنا  
 صاف و پاک گردد چنانچه حکم محکم نایب شد که پیشانی مبارک را بطرف هرات  
 بیرون کشند از استماع این خبر برادر عزیز گوشت نشین مقتدر فرمان گزین شهزاده  
 حاجی فیروز الدین که متصرف قلعه هرات بود کلام شریف را با تحف و تحائف شریف  
 و عریضه نیار تصنیف و یعه غنچه خود ساخته بخدمت بندگان ما رساله داشته بالو  
 عجز و انکسار و صنوف عقیدت و افتقار اظهار نموده بود که اگر مرضی مبارک قبله  
 عالم بنشیند هرات و در بدر و خاک بسپارد این کترین فدویت بیعت میباشد  
 قبل از نهضت رایات نصرت نهیم بملازمان سرکار فیضدار پیشکش مینماییم  
 و خود نیز بشرط ارشاد بقدم بوسی مشرف میگردد و در عدم منظوری که شاه محمود برادر  
 پیوسته محرک فتنه و فساد است در بدر و آواره خواهد شد لیکن چون حق تعالی شمارا  
 پادشاه وقت ساخته و سایه رحمت خاص خود را بر فرق مبارک انداخته ظل الهی میباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم

و در زیر سایه دولت عاطفت پادشاهی عوام و خواص آسوده حال و فارغ البال گشتند  
 بالفرض اگر هرات در تصرف اولیای دولت ابد مدت در آید یکی از علما مان خود  
 خواهند بخشید پس این بنده را نیز اگر بجای خدمتگاران حضور تصور فرموده بنیاد  
 هرات سرفراز فرماید چه عجب آنچه شاه جنت مکان غلّه آشیان جنت مصارف  
 افغانان مقرر و محرمت میفرمودند آن شاه والا جاه هم که بجاد بمنزله پدر اند اگر  
 همچنان نظر شفقت و عطوفت بندول داشته باشد <sup>بیت شاه</sup> انکساک بصیغه مدد خرج بکمترین  
 عنایت فرماید این کمترین هرگز هوای بیجا و خیال ناروا در سر نخواهد داشت  
 بلکه پیوسته طریق خدمتکاری و شیوه غلامی بجا خواهد آورد و از طرف شاه محمود  
 برادر حقیقی این کمترین میباید نیز بنده درگاه دتمه دار و ضامن خواهد بود که اگر من بقدر  
 از و حرکتی بیجا سر برزند از میغلام بازخواست فرماید آنچه که از مطالعۀ این  
 و ملا حظۀ این وجوہات عنایت و شفقت پادشاهی و صلہ رحم برادری بی اختیار  
 بخوش آمد بناء علیہ هرات را برادر شیرین گفتار و در بین اغنی شهنزاده حاجی فیروز <sup>الدین</sup>  
 و اگر اشتیم و تبلیغ لک زو سپه جهت اخراجات معیشت آن ذی لیاقت با سعادت  
 از مالیات آنجا بسند سال بسال مستمر و مقرر فرمودیم بعد از آن چون مقدمه انتزاع کشمیر از  
 تصرف طاعن خان محظور خاطر خطیر و منظور ضمیر بهیضاً نظیر بود آمد چند گاهی در احمد شاہ  
 اقامت فرموده و شهنزاده یوسف بنیابت آنجا بجال و محمد اعظم خان بساطی باشی و میر  
 درانی بمقاصد تشی استغفال مقرر و مامور ساخته عنان بهضت بانصرت را بسمت کابل  
 معطوف فرمودیم از آنجا که مقدمه کشمیر بد نظر اندوز بود هرگاه موکب دولت و اقبال

سنیت از دلا  
 صاحب شاه است یعنی  
 بنو شاه محمود  
 سنیت

شاه محمود  
 فیروز الدین در بار  
 در کابل بود

بنو شاه محمود  
 فیروز الدین در بار  
 در کابل بود  
 بنو شاه محمود  
 فیروز الدین در بار  
 در کابل بود

بنو شاه محمود  
 فیروز الدین در بار  
 در کابل بود



روشنی افزای کابل که در مد چند یوم توقف فرموده رایات عالیات را بسمت پشاور  
ساخته ارقام جهان مطاع عالم مطیع با اسم اربابان طوائف خلیل و مهندس و باجوری  
خشک شرف اصدار یافت که جمیعتهای خود را بطرز معقول و رسم معمول از سوار  
پیاده آراسته و نیز است با استقبال عتبه عالییه خاقانی در جلال آباد بر کاب نصر انساب  
ملحی و مشرف شوند و قتیکه موکب اقبال با جاه و جلال بچار باغ نزل اجمالی فرمود چند  
جست سیر باغ و استخوانه آب و بهوای آن روضه در باغ اتفاق توقف افتاده بعد از آن  
نزل بمنزل کوچیده رونق افزای پشاور گردیده شد عتبه النور و سعادت وجود العز  
بها و لجان عباسی از بها و لپور و عرضیه منظر خان سدوزائی از طلائع ایوان لسان نعت  
بندگان بهایون یار رسید و عرض داشت نموده بودند که عالیجایان نخستین بهادر  
و استرچی بهادر و غیره سفیران کسبی انگلیز بهادر و اردو و دغلامان شده اند  
و اراده تخلص شرف آستان بوسی بارگاه فلک اشتباه دارند آنچه از مصدر جاه  
جلال خاقانی امر صادر گردد از این قرار بعمل آورده شود ثواب بهایون با ارقام تقاض  
نظام سپهر افزای هر یک از آنها شرف اصدار فرمودند که هرگاه ایلیچیان سرکار گرد  
و قار اگر زری اراده شرفیابی بحضور پر نور نمایند لازم که از حد و خود با کمال حفظ  
نگهبانی و ادای انواع قیافت و بهمانی بتوقیر و استقامت تمام بذر رعیه مقتدران خود تمام  
گذرانند شرف حضور ساطع النور گردانند و قانع هر دو هم فرستادن شاه  
منصور را بمعه اکرم خان بچک کشمیر و آمدن ایلیچیان صاحبان  
انگلیز بهادر سواخ این وقایع چنانست که در موسم زمستان چون لکهای

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

عبدالحق صاحب  
آل انجمن اہل حق  
کراچی

Handwritten signature/initials.

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

پیش از ختم خیم فلک احتشام گردید بعد از چندی بنا بر تهنیت و ترتیب خوانین و  
افواج ماسوره تسخیر کشمیر چمن قرینه چکنی که میدان وسیع و قریب شهرست منظور نظر  
اشرف اقدس گشته بعد از آنکه مضرب بارگاه سپهر اشتباه شد بندگان اشرف با  
جاء و جلال سوار شده رونق افزای انجا گردیده عساکر نصرت مآثر را ملاحظه نمود  
شهرزاده منصور راعنه عالیجا بان محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدد خان  
و غیر هم خوانین و اراکین درانی و غلامخانه قزلباشیه باد و از ده هزار سوار  
رکابی مامور مهم کشمیر ساخته خود بندگان بهایون بدلتخانه بالاحصار پشاور مراجعت  
باسعادت فرمودند چند یوم گذشته بود که قاصد از احمدشاهی بحضور رسید مظهر  
گردید که در باین اعظم خان و میر علم خان معاشرت و محالفت ظهور یافته حتی که در میان  
با مخالفان یعنی ارکان دولت شاه محمود و هواخواهانش ساخته شاه محمود را با فتح خان  
بی خلل و زیان داخل قندار گردانید شهرزاده یوسف و اعظم خان نساچی باشی که از ظهور  
این سانحه غریبه متوهم و متلاشی شدند از احمدشاهی کوچ کرده بودند مقارن وصول  
اینخبر نامیردگان هم با جمعیت خود از راه دیرجات در پشاور بحضور اشرف رسیدند  
همدین اشنا خبر ورود ایلیچیان کسب انگریز بهادر بمقام کوهاٹ بسع اقدس رسانیدند  
لهمذا بعضی از خدمتگاران سلیقه شعار را با استقبال و مهمانداری آنها مقرر نمود  
فرستاده شد تا با احتیاط و اغراز تمام بسلام مشرف ساختند چنانچه ایلیچیان <sup>پیش از رسیدن</sup> بمکرم وقت  
شرفیابی حضور میبابات دستور پیشکشیه و تحائف گوناگون و هدایا و نفاس  
عجیبه رنج مسکون مثل روزنجیریل بمعه عاری و موجود انگریزی طلایی و نقره

همه را که از کشمیر  
برداشتند و به پشاور  
رسانیدند و به پشاور  
رسانیدند و به پشاور  
رسانیدند

بسیار

همه را که از کشمیر  
برداشتند و به پشاور  
رسانیدند و به پشاور  
رسانیدند و به پشاور  
رسانیدند

و بالا پوشهای مقیش زرد دوزی بیش قیمت علی زمین نقری و گلهای طلایی و بعضی زین طلایی  
و گلهای نقری و بناهای زرد دوزی دساده رنگین و پالکی بمق سائبان و بالا پوش بمق  
اسباب زرین مرصع آئین و طلا پنجه کی قشع طلا کار دانه نشان و قشنگها و طلا پنجهای  
دو میل و شش میل لاثانی بی نشان و ساعتها و دوزیهای اعلی و کلینها  
بو قلمون ارژنگ آسا و آئینهای بزرگ جهان نما و جناس نفیسه هندی لندی  
و اقمشه پشینده و ابرشی و مخمهای زری و ظروف آلات بلوری و ظروفات و آوانی  
روی و چینی طلا کار و چراغها آنها الماس سار و جواهرهای درخت آمار و دیگر اسباب  
اشیای بیشمار که تحریر از تقریرش مقصودست و تقریر از رنگ و نقوش بظریفش معذورست  
چون صدقات ساز نواز خوش آواز که صدا با نواهای عجیب و غریبه و اصوات و  
مقامات و پذیر و مطبیه از آن بانواع نعمات و اصناف اصوات بری آمد از جانب  
پادشاه کیوان بارگاه انگلستان از نظر شرف بایون گذرانیدند و از پیشگاه حضور  
ساطع النور هر یک از سفیران مذکور را بخلاص فاضله و نوازش متکاثره سرفراز ممتاز  
ساخته چند نفر از اهلکاران معتبر بجهت خدمتگاری و مهمانداری آنها معین و مقرر  
فرموده شد که دقیقه از دقائق خدمت و ضیافت سفیران مذکور تعطیل و تاخیر جانز  
ندارند همه انفرصت عهدنامه مؤلفت شمامه مؤاحرات ختامه حسب مامول و مطلوب  
صاحبان عالی شان و سفیران خلوصت بنیان یعنی عالیجاه مستر افسسین بهادر و مستر  
استرچی بهادر و غیره با ارجانبین بقید تحریر درآمده بمواهب دولتن علیتین  
و مثبت گردید که نقل عبارتش اینست : از آنجا که بسبب ظهور تمهیدات غنول

له  
مندی چهار  
مندی مخلوط الحفظ بها  
مندی دو زبان  
مندی یک  
مندی

مجلس  
مجلس  
مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

موافقت و مُرافقت از طرف قوم فرامیس بامر کار پادشاه ایران بار آمده یورش آوردی  
در ممالک سرکار عظمت مدار پادشاه در دُرّان و بعد از آن در ممالک سرکار و بعد از  
انگیزه یار متعلقه کشور منزه عالجیه رفیعاً بگاه شهامت و بسالت مرتبت نبات  
و ایالت منزلت امیر الامراء العظام فرستاد کیاست ارتسام سترافستن بهادریست  
ایمنی که با فغان و استصواب کار گزاران حضور باهر النور علیحضرت خلعت فرستاد  
ناهیجه حجت عطار دلفظت خورشید مرتبت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان  
سکندر چشم جشید خدم قان در بان قیصر پاسبان ظل ظلیل کردگار جلیل محیی نیراهم  
سعدت مآجی آثار بدعت المودت بتائیدات الاله پادشاه خلعت بارگاه کابل  
طرح انداز سر رشته حفظ و حراست ممالک هر دو سر کاه عالم ندار از آسیب ویش  
متخذه قوم فرامیس و قاجار شوند از طرف جناب عظمت و جلالت و اقبال باب ششم  
نحامت و اجلال نصاب ابریکه آرای قوت اقتدار و ساد پیرای قدرت و اعتبار  
محرم تحائق ملت مسیحیه مشیر خاص دولت انگلیسیه روز دان احکام سلطانی تقریب بگاه  
جهانبانی اشرف امراء لار و منتهو گورنر جنرال بهادر ملک مختار جمیع امور مالی و مملکی  
عسکری متعلقه ممالک فسیح المساک سرکار انگیزه یار در واقعه دیار هند بدر بابر  
پادشاه مدوح متعین مامور و سعادت تلخیص عیالیه فائز و مستعد شده مقصود  
دوستانه و افادت انتهای تعیناتی خود را بمعرض عرض و اظهار حضور باهر النور پادشاه  
مدوح در آورند و پادشاه مدوح نیز فوائد و منافع سر رشته موافقت و مُرافقت  
هر دو دولت دوران عدت را در میناب بنظر حق بن دیده بوجوه حسن و حسن

فراست و گیت  
بکاف نازکی دارد  
چشمه جلاله

15

Handwritten notes and signatures are present in the right margin.

مجلس

طوبیٰ و نجات

مستند  
مستند  
مستند

فهمیده بکار پردازان سرکار خود حکم اصدار فرمودند که با سفیر موصوف سوال و جواب نمایند و لحاظ بر سود و بهبود هر دو سرکار جهاندار داشته عهدنامه دوستی شناسد  
 بجهت ختم فیما بین شوکتین علیستین مؤلف گردانند در صورت بفضل و عنایت  
 لم یزلی قطعه عهدنامه مشتمل بر چند دفعات فیما بین کار پردازان موصوف و سفیر کار  
 اگر نیز بهادر حسن انصاری و بهر خاص مسمیت اختصاص پادشاه مدوح درجه منطوری  
 یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامه فرموده را بعالی حضرت فیضیه و بهت نواب  
 جنرال بهادر مختار جهت بهر دستخط ارسال داشته بودند شرایط مندرجه آن بدین اوصاف  
 معر بلا تغییر و تبدیل مقصد و معنی منظور شده با فعل نقل دفعات عهدنامه فرمود  
 بموجب تفصیل الذیل بمبرور دستخط نواب مختار و نیز دستخط امراء که در انتظام امور این  
 ریاست شریک اند و منسل گشت و مستلزماتیکه ایغای آن چه در حال و چه در مال  
 ابدالدهر بر ذمت بهت اولیای هر دو دولت ابد مدت واجب لازم خواهد بود  
 محض از روی مضامین و خواهی کلام مؤلف است آگین دفعات فرموده که در ذیل تحریر  
 یافت مشخص و مستفیض خواهد گردید اول آنکه چون طائفه فراسیه و قاجاریه با هم  
 در مخالفت دولت در انیه مشفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در مالک سلطانی  
 عبور نمایند چاکران درگاه آسمان چاه پادشاه مدوح سدره آنها شده حتی بقصد  
 در مجادلت و منافقت آنها کوشیده نگذارند که عابرو قاصد مسدود متعلقه اگر نیز  
 شوند ثانیاً آنکه اگر فراسیه با قاجاریه بمعاذ خود یا عازم ملک با پیش  
 شده لشکر کشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزید

نقد قضا  
 از دولت ناصر و از انوار  
 شده بود

نقد قضا  
 در عبارت سید  
 خواجه  
 مدح

انگار  
 از انوار

نقد قضا  
 در عبارت سید  
 خواجه  
 مدح

نقد قضا  
 در عبارت سید  
 خواجه  
 مدح

از اخراجات جهت مهم فرورد خود را معاف ندارند هرگاه قرار داد معا بهر قدر  
قاجار هم برقرار نیاشد این دو طلب که مرقوم خواهد شد مشکین شمامه گردید برقرار بوده از  
طرفین بوقوع رسد ثالثاً آنکه فیما بین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه  
برقرار بوده و حجاب یگانگی از میان مرتفع بوده بلکه یکدیگر هیچگونه مداخلت  
ننمایند و پادشاه ممدوح از فراسیستان آهردی را در ملک خود راه ندهند فقط  
چون خیرخواهان دولتین عهدنامه را باینوجه نمودند از طرفین شرائط رسوخ شبات  
بعمل آمده مراقبه بنام هر دو دستخط نواب صاحب ممدوح و دستخط دیگر اُمراء شریک  
امور انتظام این ریاست بتاریخ هفدهم ماه جون سنه سیوی مطابق دوم شهر  
جمادی الاول سنه ۱۲۲۷ هجری سمت تحریر یافت

زبدۂ نوسینان عظیم الشان شیر خاص حضور  
فیض معصوم پادشاه کیوان بارگاه اور  
انگلستان اشرف الامم لاد مہتو گور ز جبریل  
ناظم مالک محروس سرکار کمپنی انگریز متعلقہ

وخط انگریز

خط انگریزی

دستخط انگریزی

چون لشکر هالیون با از حضور ما موریتسیخ خطه کشیده بودند بگوشتش و مردانگی از  
 دریای مظفر آباد عبور نموده در کوهستانی صعب که سوای کربوه و نشیب و فراز و  
 چهار طرف حصار جبال صورت را می نمود الی حد دو کشتائی و بلیا سه متصرف شده  
 رسیده بودند و لشکر مخالف بالای کوه که محل عبور لشکر نصرت اثر نیز از همان محتر  
 میشد اگر بای محکم بسته مستعد جنگ بودند چنانچه با اینهمه تدارک مخالفین باین  
 عسکرین جدال واقع گردید تا که سه چهار سنگر آنها را نیز شکست داده متصرف شدند  
 و از لشکر مخالف اکثری بقتل رسیده و از سنگر با فرار نمودند و سنگرهای آنها همه تصرف  
 سپاه نصرت پناه در آمده بود که از تقدیرات ایزدی فیما بین اکرم خان و مردوخان  
 آزر دگی خاطر بهم رسید و طالت باطنی پیدا شد لهذا مذخان با مخالفان بوقت  
 نموده در هنگام نصف شب از لشکر فرار کرد چون اکرم خان امین الملک ازین واقعه  
 آگاه گردید یکسانیکه حاضر بودند بوقت صبح مراجعت نموده مشقت تمام کشیده  
 از مظفر آباد عبور کرده بالشکر بریم خورد و پناه بی اسب اسلحه و سامان در لشکر  
 رسیدند و در آن عین بعضی اشرف رسید که شاه محمود داخل کابل شده و راه  
 دارد لهذا بندگان با بجهت مدافعه مقدمه شاه محمود تدارک اسباب لشکر که در سفر  
 برهم شده نمودن مبالغه کثیره جهت آراستگی و سامان لشکر و اسلحه و ما یحتاج دیگر  
 از خزانه عامه عنایت فرموده و اسب سواری بخوانین و سایر تابعین از ارباب  
 خاص محنت کرده بامید فضل و اعانت ایزدی کوچ نموده منزل اول در میان  
 تیره لاجال واقع شد و تبار آن خبر نصرت شاه محمود را از کابل رسیدن بمنزل

حصه  
 جبال  
 کوه

بعضی  
 از  
 مظفر  
 آباد

کابل

چنگد یک نیز بعضی اشرف رسانیدند غرض که از وقوع انواع عوارضات و فتنه  
 فساد فرصتی و فراغتی که خاطر دریا مقاطع برای ادای مراتب ضابطه مواجعت  
 یکجہتی و رابطہ دوستی و یکتادلی لائق شان و مناسب حال نجیبہ عنوان صاحبان  
 میخواست میسر نگشت تاچار بملاحظہ آنہم تردد و اضطراب مصلحت وقت آن  
 شد کہ صاحبان انگریز بہادر مہمان عزیز اند و بندگان اشرف باید اعیہ جنگ مستعد و  
 آمادہ اولی و انسب آنست کہ اولی ایشان را مخصر فرمودہ بحمل امر کہ دستر مختار  
 از ادیت ایشان کوتاہ باشد رسانیدہ شوند ہر گاہ حق تبارک و تعالی بر مقتدای  
 و طفر عطا فرمود البتہ آنچه پیش نہاد و مکنون خاطر مبارکست بشرائط دوستی و یکدی  
 نویمکہ لائق شان صاحبان عالی شان باشند بطہور خواهند در صورت عدم آن احسن  
 اولی آنکہ مہمان عزیز اردست مخالفان بد عہد و بی تمیز برکنار باشند کہند اسفیران  
 مذکور را بعد از توشیح و شیعہ یکجہتی جاہد بنیان و اعطای ضلع فاضلہ و تحائف و  
 سوغات آن اوطان بہرہای و معیت حرم محترم کہ ماموری آنہا نیز بقلعہ آنست  
 خاطر خطیر بود نخست انصراف بجانب پنجاب از زانی گشت چون خبر خیریت ایشان  
 از جمید رو بندگان بار رسید خاطر دریا مقاطع جمع گردید بعد از ان از باغ علیمردان کوچ  
 در منزل تہکال نزول اجدال فرمودیم و قانع نوز و ہم محار بہ نمودن  
 شاہ محمود در منزل نملہ و آمدن بندگان با بعضی خوانین در شہر  
 پشاور چون رایت عالیات از تہکال با جاہ و جلال در جہرود و از جہرود در  
 دکہ رونق افزا شد عالیجاہان مدد خان و اعظم خان بمیہ چہار ہزار و ارباب

اینک  
 اینک

اینک  
 اینک

اینک  
 اینک

اینک  
 اینک

اینک  
 اینک



مقرر فرموده ام شد که در عرصه سه چهار یوم باستیجالی وارد مملکت شوند تا بر مدعی  
شده بمداغه او پرداخته شود تا نگاه از منزل علی بقیان اعظم خان نساچی باشی بفرست  
اشرف رسانید که مدد خان از خیانت مقدمه کشمیر بر این بسیار در دل دارد بلکه  
بقدر نام ظاهر شود که هرگاه مقدمه شاه محمود انفصال با مدد خان پادشاه ایران غایب است  
خواهند گرفت بختیوار را بعد و پیمان دلاستاد مدد را نموده و میبایم هرگز فایده  
نمیگردد بلکه مکرر از محرمان و مقربان او نیز دریافتند ام که در خفیة باغی خان سارنم  
عهد و میثاق و عهد و نفاق را شکم ساخته تا کید کند میباید که هر جا هستید  
خود را بروی بامعد و سپاه برسانید هرگاه مضمون عریضه اعظم خان حالی رای  
انور گردیدنی القور و تحت مبارک بنام مدد خان اشرف اصدار یافت که در هر یک  
منزل دارند توقف کنند که در عرصه دو یوم رایات عالیات بمعنی انواب و شاهین  
همکاب سعادت انتساب بخانی ایشان خواهد گردید بعد آنچه پیشینها خاطر اشرف  
خواهد بود بصواب دید انوالیجاه بجز آورده خواهد شد از آنجا که اصل فساد در بیار  
او است حکام تمام پذیرفته بود و بقتل جیل زندگ بر اس و مغایرت او را نزد و بلکه مجروح  
استماع خبر غریمیت رایات عالیات که پس فردا نزل اجبال خواهند فرمود و باز  
منزل را در مقام مملکت برده از آنجا بختیوار مقدمه خود بحضور شاه محمود فرستاد که خود را  
بر رسم طغارتا فردا بنمکه برسانید و هیچ خوف خطره دل نیارید که لشکر پادشاهی تا  
پس فردا خواهد رسید شاه محمود که از باعث قتل لشکر دلی سامانی و عدم بندگی  
بکمال هراس بلکه چون تاب مقابله نداشت هر دم اراده فرار را با سامان میباید

بشهرستان خراسان  
نوبت شاه محمود و پادشاه  
نشان داد و در کون در  
بجانب شاه محمود که در این  
شاه محمود را کید عالم  
میباشد

بشهرستان خراسان  
خیل جیل  
و باز تا و عالیات

بشهرستان خراسان  
قلمت کلی  
و در کون

از عمر الفرض تسلی فرافرض مدد خان اطمینان تمام حاصل کرده سردار میر علم خان که در نزد  
 دستگیر بود با احتیاط آنکه مبادا در وقت فرصت یعنی هنگام نهریت خطی رساند او  
 بقتل رسانیده بدیجی تمام وارد منزل گنبد مک گردید و فردای آن مدد خان از نعل  
 کوچ نموده در گنبد مک که مفاصله سه کوه از نعل دارد نزد شاه محمود رفته ملاقات  
 بند دبت نموده و ظاهر جنگ گریز کرده باز در نعل بمنزله گاه خود آمده و بحضور  
 بندگان پاپایی خبر فرستاد که جنگ قراولان در گنبد مک واقع شد مگر تاب مقاومت  
 بآنها صورت نداشت ناچار غلام جنگ گریز کرده بنما واپس رسیده مترصد ارشاد  
 چون درین اثنا بندگان از منزل علی بغان کوچ فرموده عازم منزل چهار باغ بودند  
 محمود دریافت حال خلعت مال او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و غفور خان  
 بمعه دستجات آنها مقرر فرمودیم که بیلغار تمام خود را پیشتر بکومک مدد خان برسانند  
 که خود سرکار اشرف بمعه توپخانه و شاهین خانه خواهند رسید چون امین الملک  
 و غفور خان هنوز در جنگ گاه نگردیده بودند مدد خان از آمدن آنها آگاه شده  
 بمعه چهار هزار سوار و نهریت نهاده داخل لشکر شاه محمود گردیده بود بنابراین  
 عالیجاه محمد اکرم خان از مشاهده این نزویر تنگ غیرت گریبان گیر شده باصرف  
 پانصد سوار رکابی خود حمله بر لشکر مخالفان آورده چند نفر مقتدر بقتل رسانیده بود  
 که از قضا الهی گوئی تنگ بر سینه بی بود رنگ آن نمک حلال صد اقس در دست  
 آهنگ رسیده از اسب حیات برخاک افتاد بعد آن عالیجاه غفور خان نیز دستگیر شد  
 بقتل رسید چون بندگان اشرف رسیده مقابل بنشیند او کامران فتح خان گردید

۹۰  
 اطمینان  
 از مدد خان

۹۱  
 دستگیر

۹۲  
 غفور خان

۹۳  
 محمد اکرم خان

۹۴  
 فتح خان

کار از دست و دست از کار رفته بود یعنی مردم فوج اکثری از کشته شدن خوانین و اکثر  
 فرار کرده و پراکنده شده بودند در آنحال عالیهجاه اعظم خان بساطی بپاشیده این خیالی  
 بعرض اشرف رسانید که الحال وقت توقف نیست بلکه مراجعت فرمایند که تقدیر کرد  
 چنین رفته بود با وجود کثرت فوج که بصورت دریا موج در موج میرزد و از هر قسم سوار  
 سامان شایان موجود است چه چاره و چه علاج که از سردار احسان پرورده و پرورش  
 کرده خود اینچنین نتیجه نمکرامی بعمل آمد الحق که با قضا کار زار نتوان کرد و بلکه از  
 روزگار نتوان کرد و کردگار آن کند که او خواهد و حکم برگردگار نتوان کرد و  
 آخر الامر بنندگان با چون چاره کار را از هر طرف موقوف و منحصر دیدند ناچار عیان  
 غریت را از آن معرکه بلا و ستوه معطوف ساخته متوجه دامن سفید کوه گردیده در حدود  
 طائفه شنواری رسیده شب در آنجا گذرانیده روز دیگر بچوبه که دارالامر کجاست  
 خیمه نزول اجلال فرموده پنج یوم در آنجا اقامت و زریده عازم الکای پشاور  
 گردیدند چند یوم بیاعت طغیان حرارت هوا که نهایت گریا بود توقف فرموده بعد از آن  
 بصلاح و اتفاق خوانین عقیدت آیین که در آنحال در خدمت حضور حاضر بودند  
 غریت بسمت قندهار معطوف فرمودیم وقایع بیستم غریت بنندگان  
 از پشاور بسمت احمدشاهی و تصرف قندهار نمودن  
 چون بنندگان از غلبه با چندی از خوانین دولتخواه و از اکیں فدویت و سنگاه  
 مراجعت فرموده در خل پشاور شدند آریان طائفه مهند و خلیل و شتر و خنک  
 بعرض اشرف رسانیدند که خوانین و غریت خیمه دره خیمه راه طوائف مهند راه

وقایع بیستم

ع  
در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب

کریم رامسود و نموده هر یکی بر غل خود را بحضور پر نور بسپرد که از هر طرف که خیانت  
خلاف واقع شود بندگان اشرف بر غل آنها را بی تأمل و درنگ بقتل رسانند که باقی  
افاغنه ملک پشاور سرهای خود را بکف دست گذاشته خدمت پادشاه بدل و جان  
خواهند کرد اگر چه بندگان اشرف ما را از توقف عرصه دو سال سابقه که در چرخه خیمبر  
اتفاق افتاده بود کیفیت صدق و امانت و حقیقت اخلاص و فدویت صغیر و کبیر جوان  
پیر انظار و افاغنه پشاور در نشین و حالی خاطر حق بنیافتاب تمکین گردیده بود لکن  
نظر بر اکنگی و بی سامانی آنها فرموده مناسب مستحسن وقت آن تصور گشت که عثمان  
بسمت قندار معطوف سازیم چرا که طوائف درانی الویس حاضر اند و بسرگارد و قار بدل  
جان رجوع دارند شاید عثمان مقصود بطرز محمود بدست آید و بتواند فدویت این که  
در رکاب والا حاضر بودند نیز از اندیشه صواب پیشه بندگان با اطلاع یافته به تصدیق  
تسلیم نمودند لهذا خوانین اخلاص این سکنه خیمبر پشاور و غیره را تحسین وافر فرمود  
بامید اکرام و انضال خالق زمان و زمین بر روز جمعه بعد از ادای نماز پیشین کوچ فرمای  
سمت دار القمار قندار شدیم از اتفاقات زمانی و تقدیرات آسمانی در آن روز اثر  
باران نهایت کثرت و غایت طغیان و شدت بود حتی نهریکه فیما بین قریه بدیه پشاور  
واقع است از بسیاری سیلاب کوهساری گذر نمیداد مگر بندگان با توکل بغایت  
کرده از همه پیشتر اسب خود را در نهر مذکور انداختند چون از نصف آن هنوز نگذشته بود  
که یکایک سیلاب طغیان نموده از قاش زمین برگذشت و اسب پشاور در  
چنانچه نهر از شدت و صوبت بلکه صرف بفضل و عنایت آبی و الطاف و حفاظت حضرت

ع  
در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب

ع  
در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب



و در آمدن بندگان اشرف باید از القزار قند مار صورت این  
 وقائع چنانست که در حینیکه شاه محمود قند مار را منتصرف شده اراده کابل  
 شهزاده ایوب را بمعنه اسدخان بارگزائی محافطت و نیابت قند مار گذاشته بود  
 هرگاه خبر ورود بندگان با بنو حاجی قند مار رسید اسدخان بمعنه شهزاده ایوب  
 شهزاده یونس بداعیه جنگ بیرون شدند بخیمه مقابلته شهزاده یونس از آنطرف  
 فرار شده برکاب بوسی سرکار مشرف شد شهزاده ایوب اسدخان تاب مقادمت نیاید  
 فرار وشت ادبار گردیدند که بندگان اشرف بتوفیق و عنایت آبی داخل قند مار  
 در شبیه و جمع آوری لشکر پرداختند چنانچه چیزی نقد و جنس از جامعه تجار هندو و غیر  
 بطریق مساعده گرفته سامان سه هزار سوار نموده بودیم که شاه محمود از کابل کوچ کرده  
 با فتح خان جمعیت سامان بکیران بمقابلته این متوکل عنایت پروردگار عازم قند مار  
 وقائع بیست و دوم جنگ کردن بندگان با شاه محمود و فتح  
 در منزل جکان و سوانخ روداد بعد آن چون بحسب تقییر قافیه  
 و تاثیر گردش فلک غدار پرتز ویر شاه محمود و فتحان با شش هزار سوار در منزل جکان  
 که قریب دار القزار قند مار است وارد شدند و بندگان با نیز نهضت فرموده با سپاه  
 نو آراسته و خوانین صداقت پیراسته خود صفها آراسته بمقابلته آنها در میدان  
 سرگرم جنگ جدال گردیدند چنانچه دو دفعه لشکر شاه محمود از جرأت نمائی و خصم فکری  
 دلاوران موکب مسود و زو بهر میت نهاده متفرق شدند بلکه چندی از خوانین  
 مخالفین از ضرب تیغ و پیکان دلاوران خسته و سحیان شدند و از طرف بندگان

شهرزاده ایوب  
 که از بندگان  
 بنی بادی علی  
 و شادمان بود  
 و شهزاده یونس  
 که از بندگان  
 بنی بادی علی  
 و شادمان بود

فتح خان

فتح خان

جنگگاه

فتح خان

صرف گلستان خان چکوالی گشته شده و هنوز جنگ توار و نبر آرمائی جوانان عرصه  
کارزار پدیدار بود که ناگاه صالو خان اسحاق زانی که پناه بدولت ابد مدت آورده  
و از نوازش بندگان اشرف صاحب جاه و مالک منصب و کلاه شده و به قصد سوا  
که در تحت خود میداشت و سرفاخر بر آوران و اسثال می افراشت در عین جنگ  
قصد بمحارمی نموده از میدان معرکه بادهسته و بیرق فرار شده به سمت مخالف پیوست  
ناگاه از وقوع این حرکت بیداری آیت بی بی و نهیمت بلشکر بندگان با افتاد و لاجرم  
بکران نهضت را از میدان معرکه بطرف ارغستان معطوف ساخته و یکشب در آنجا  
مقام نموده از راه غولری و طائفه وزیری بحدود دیره جات رسیده از دریای آنک  
عبور نموده بکچی شمالی ولیه که حد و دریاست محمد خان سدوزانی میبایست نزول فرمودیم  
چون عالیجاه مشاور الیه وابسته و سبکرده دولت سرکار بود بجز اطلاع ورود و  
سعادت لزوم بکیرنجیریل جهت سواری و خیمها بمعده فروش و ظروف غیر آن سبب  
ضروری و زور سرخ و سفید و جناس زری و البرشمی با آنچه لازمه خدمتگزاری جان  
بود موجود و مهتیا ساخته اول از نظر همایون گذرانیده بعد خود باستان بوسی مشرف  
شده التماس نمود که اگر مرضی مبارک بوده باشد دیره غازخان غلام خلاص خسته  
بتحویل غلامان سرکار اقس بن نمایم چرا که بندگان اشرف ملک خود را گذاشته امانی  
محترم و در ملک مسکن فرستاده اند این نهایت بدنامی و بی سعادت غلام عقیدت  
التیام است بندگان اشرف ما را مشاهده انواع صداقت او نهایت خرسند گشته  
باقیام تفقد و لطف تحسین آخرین فرموده فرمودیم که الحال که امانی محرم محترم مقتضی

نام پیشین صاحب جنگ  
چکوالی است  
خان بده  
بفرمانده و اسثال  
مندان آتی خود را  
بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل

درود و رسیدن خدمت  
بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل

بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل

بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل  
بکیرنجیریل

تا که...





تحوّل قلعه و شهر ببلایان حضور خواهند و اگر بر تقدیر مشارکت رنجیت سنگه یار و نوکر  
باطل و مواد محنت و مردانگی مستعد جنگ شوند و در تاب مقاومت نیاورده مغلوب  
خواهند شد و در آن صورت که لقبضه رنجیت سنگه در آید باز بندگان ناخواهد داد  
بلکه خود متصرف خواهند شد بهتر آنست که ازین غرم بالفعل آبانموده بر اول بندی <sup>عنان</sup>  
غریب معطوف نموده شود تا بران عند الملاقاة در باب موقوفی عزیمت ملتان  
واسطه چند در میان آورده مراجعت فرمودیم مگر رونق افروز را دلپندی شدیم  
چون مدتی قیام آنجا اتفاق افتاد بعضی از خوانین که رجوع بندگان را و ارشاه محمود  
فتح خان آزرده خاطر شده میبود هم یک یک بحضور اشرف مشرف شدند چنانچه  
بلوچ خان اچکزائی و بجی خان بایزئی و دلاسا خان اسحاق زائی و غیرهم خوا  
ستفرقه بعه هزار سوار بعقبه ذلک مرتبه حاضر گشتند در غال ملحوظ مصمم خاطر در یافتن  
آن شد که عنان غریبیت را بهمت دیره جات معطوف فرمایم در آن اثنا غلام احمد خان  
و که مختار الله و که از عطا محمد خان ناظم کشمیر برادر حقیقی خود آزرده خاطر شده از چندی در  
محال یوسف زائی سکونت میداشت از نهضت بندگان سرکار اشرف بطرف دیره جات  
الطالع یافته بحضور اشرف مشرف شده سر بجاک عجز و انکسار گذاشته عرض نمود که اگر  
والد غلام نمکحرامی اختیار کرد نتیجه آن حاصل نموده بخیرای عمل خود رسید کمترین فدیای  
غلام و نمک پرورده دولت ابد مدت است قبله عالم بکشتن و عفو فرمودن مالک  
مختار اند از آنجا که هرگز گناه و طاعت خود را خود و با جوری دیگر در آن لاتر و وارثه  
و زرا آخری و آن گیس للانسان الا اناسعی غلام امیدوار عفو و احسان است الحق

1992

2014

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب  
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

۱۰۰

[illegible]

چون غلام احمد خان در آن مقامات بری و بیگناه بود و عذر راست او همه محقق و متحقق  
 بندگان اشرف ما غفور اعم او فرموده و از اشفاق خسروانی سرافراز ساخته از رجوع  
 نهضت و تسخیر پشاور که در آنوقت حاکم آنجا محمد عظیم خان برادر فتح خان بود ادنی  
 و اقدام متصور گشت یعنی بعد از تسخیر پشاور تسخیر دیره جات و غرمت آن صفحات  
 بعمل خواهد آمد چون غلام احمد خان جمعیت سرکار را دیده بوفور ارادت و امیدوار  
 هزار سوار جنبه و چیری پیاده از نزد عطا محمد خان برادر خود از کشمیر طلبانیده همکار  
 بندگان اقدس عازم پشاور شد و قانع بیست و سوم نهضت رایت  
 عالیات بسمت الکای پشاور و وقوع جنگ با محمد عظیم خان  
 و پر دل خان چون بتائیدات الهی بندگان از راه لپندی نهضت فرمود  
 بجید و دوج رسیدند اراده عبور لشکر از دریای اتمک بکشتی مقرر و مد نظر بود ناگاه  
 عنایت صمدی و اعانت ایزدی شامل حال گردیده چند نفر از گذر بانان گذر  
 بازارک بحضور حاضر شده عرض نمودند که اگر بندگان پادشاه غلامان با با عطا  
 خلعت و انعام مفتخر بین القشایر و الاقوام فرمایند غلامان بدرقه راه شده بسیار  
 راه مینماییم که همگی لشکر از سوار و پیاده بطرفه اعین از دریای عبور کنند بندگان  
 فی الفور چیری و جده از زر سرخ با آنها عطا فرمودند و از گذر یک سبد رقی خود نمودند  
 بتوکل ایزدی جل شانه سوار و پیاده و بونه و خل گشته بسهولت تمام از دریا  
 عبور کرده در ملک ختک نزول اجمال فرمودیم از استماع خبر و رو متوجه نواب  
 اقبال پادشاهی در آن اطراف و نواحی عظیم خان و پر دل خان بارگزی اطلاع یافته

این در گذر  
 که در خند الدوله و باجی  
 ساختن شده و جوار  
 جنگ آمد و متعجبان  
 او بر سبب  
 کردی

و جامع

و اعانت

و عنایت

و بتوکل

و در خند

و کسایت

و ادرعانی

بالاتفاق از پشاور برآمده بخود چمکنی مستعد جنگ شدند روز دوم که بندگان با کوچ  
فرموده در نوشهره منزل نمودند محمد عظیم خان نیز با جمعی خود و برادران خود در قریه  
پیرپائی رسیده منزل گزید چنانچه فیابین دو لشکر مفاصله سه کرده واقع بود بندگان با  
چند روز در آنجا توقف فرمودند و هر سیکه از لشکر محمد عظیم خان فرار شده رجوع نمایند  
خدا داد قوی بنیاد میکرد بندگان با خلعت فاخره و عنایت متکاثره هر یک را سربلند و  
بین الامثال از جند میساختیم آراستماع این خبر تمامی لشکر محمد عظیم خان فرار شده محض  
بسوکت سعادت کو گشتند آنرا نامبرده بمشاهده اینحال ناپ توانائی خود را محسوس  
دید و وقت شب فرصت وقت اغنیت یافته رو بفرار نهاده بطرف کابل رفت  
و نواب بهایون مابدولت و فرو اقبال و ظفر رونق افزای الکای پشاور شدند  
و قانع بیست و چهارم بحکایت آمدن محمد عظیم خان پشاور  
هرگاه محمد عظیم خان شکست یافته فرار نموده بکابل رفت بندگان با داخل الکائی گردید  
بذات چهار ماه بلکه تمامی ایام گریه را گذرانیدند بموسم زمستان که محمد عظیم خان با جمعی  
خود را آراسته بمعیت خوانین سائر غلام خانه کابل از طرف شاه محمود بداعیه پشاور  
دارد جبرود گردید بندگان با نیز با جمعی که فراهم آمده و حاضر بودند بمقابله دشمن رفتند  
در تهکال نزول فرمودند و روز دوم که محمد عظیم خان با سوار و پیاده خود صفها آراسته  
بمیدان معرکه رسید از نظرف لشکر بندگان با نیز صفوف آراسته بدافعه اش پرداخت  
از آنجا که بندگان با اول وقت پیادهای خود را در میخانهها بکین نشاندیده بودند آنرا  
و قتی که سواران مخالف حمله آوردند پیادهای مذکور از شک تفنگ و زنبور قریب

از پشاور  
آمده و پشاور

مکان  
پشاور  
فرستاده

محمد عظیم خان  
پشاور  
فرستاده

قانع بیست و چهارم  
بحکایت آمدن  
محمد عظیم خان  
پشاور

محمد عظیم خان  
پشاور  
فرستاده

مقتول شدند

محمد عظیم خان  
پشاور  
فرستاده

سه صد سوار مخالف ظهور را بجا نداشتی انداختند و هلاک ساختند از آنجا که جمعیت عظیم  
 بسیار بود با وجود آن پایداری نموده مکرر حمله آوردند در آن حال علیجاه بنادر خان ششنگری  
 که از جانب سرکار ماسپه لار پیادای لشکر خلیل و همبند بود در آن حمله مخالف کشته شد  
 لکن از سنج این واقعه نهیمت در تمامی پیاد و افتاد و از نهیمت آنها شکست فاجعش در باقی  
 لشکر این نیازمند درگاه الهی روداد تا چهار رضا بقضا داده از میدان مراجعت نمود  
 غنان غریمت را بجانب آنک معطوف فرمودیم در آنجا عرصه چهار یوم توقف فرمود  
 عازم راولپنڈی شدیم و قانعیت و پنجم نهیمت بندگان ما  
 از راولپنڈی باز به سمت پشاور صورت حال اینمندی چنان است  
 که در ایام سلطنت شاه محمود برادران نسخ خان جبر و تعدی بر آریابان پشاور و  
 غلام خانه و رعیت گنجه پشاور میکردند و آریابان میبند و خلیل و رعایای گنجه  
 بخد مت بندگان با استغاثه و الحاح بسیار نمودند بندگان ما چند یوم در بندگی آرام  
 قرار نفرموده بالتامس مردم پشاور و در ثانی رسیدن لشکر کشمیر و جهانداد خان برادر عطا  
 حاکم کشمیر و سمندر خان بامیرانی و موسی خان الکنوئی از راولپنڈی کوچ فرما کرده در منزل  
 حسن ابدال رونق افزای شده هرگاه بندگان ما متوجه جمع آوری لشکر شدند جهانداد خان  
 بمعه خوانین درانی بعرض اشرف رسانید که الحال که غلامان تقریباً ناسه هزار بجا افشانی بر جا  
 ظفر انشا حاضر هستند حاجت نگه داشت دیگر سپاه چیست بلکه امید تو نیست که توفیق  
 ایزدی و اقبال الهی بر بدی دینی ظفر و منصور گردیم بندگان ما نیز بمصداق کم نیست  
 قلیله علیک فیه کثیره باذن الله عرض خوانین بصواب قرین تصور فرموده ایم

آن نقصان غلامان  
 بلکشان رسید

بندگان ما  
 از راولپنڈی باز  
 به سمت پشاور  
 صورت حال اینمندی  
 چنان است

مردود محمد خان فخر

بندگان ما  
 از راولپنڈی باز  
 به سمت پشاور  
 صورت حال اینمندی  
 چنان است

بنوکل حضرت ذوالجلال عثمان غریمت را بسمت پشاور معطوف ساخته از دریای انگلیس عبور نمود  
 رونق افزای موضع بده بیرمجال میبند گردیدند محمد عظیم خان و عطا محمد خان برادر او بالشرک  
 پیاده آراسته خود از پشاور بیرون شده بمعرکه جنگ رسیدند هر چند که فیما بین عسکرین  
 آب بردگی عمیق واقع بود با وجود تعذر عبور در کثرت جنگ جدال معرکه باز از یوم انشور  
 ظهور یافته حتی که عطا محمد خان برادر محمد عظیم خان گویا کنگ اهل آهنگ بدین خورده از  
 اسبخت بجاک مذلت افتاده روز دوم رخت حیات بدار النہات نهاد و از طرف  
 زندگان بانیز موسی خان نام که سپه سالار لشکر بود گویا کنگ بسینه صدق گنجینه قدوس  
 آهنگ رسیده بر حمت آبی پیوست غرض از طلوع آفتاب جهانباب تا نماز عصر با دار  
 قتال و جدال گرم مانده از سپاه طرفین گشته و زخمی بسیار رونق میدان کارزار گردید  
 آخر کار چون که لشکر مخالفان از تباهی حال عطا محمد خان زیاده تاب اقامت نیاورده  
 برگشته بطرف پشاور رفتند خوانین حضور نیز در آنحال بغرض سانیدن که مقدمه فتح و شکست  
 پیوسته بد قدرت آبی میشد خیل ظاہری و دوسعت حوصله بشری همین قدر بود که باطل  
 صرف کرده جان شمار بها کردیم و میکنیم مخالف همین است که بالشکر شکسته سر بد اختر خود  
 برگشته بسمت پشاور رفت نماز شام فرست و منزل دور برگاه مرضی مبارک باز خجالت  
 از میدان برداشته شب بآبادی رفته گذرانیده شود اگر فضل آبی شاطیال بود باقبال  
 عدد مال بادشاهی وقت دعوی و معرکه آرائی هنوز بسیار است زندگان با بنابر انظار  
 صلاح وقت غرض خوانین ناچار از میدان معرکه مراجعت فرموده هنگام نصف شب بزیات  
 شیخ و حمکار علیہ الرحمہ رسیده بقیه شب گذرانیده روز دوم بقبله انگلیس نزول اجلا

عطا محمد خان  
 و عطا محمد خان  
 برادر او بالشرک  
 پیاده آراسته خود  
 از پشاور بیرون  
 شده بمعرکه جنگ  
 رسیدند

روز دوم

روز دوم



و جنگ کردن با جبار خان و بازگشتن شهزاده مذکور بی نیل مقصود  
چون محمد عظیم خان از پنا و شکست یافته از راه کومات و سنگس عثمان نیز بی نل  
تافت بندگان آمدت یکماه در پیشادرتوقف فرموده بخاطر خطیر خطور و منظور افتاد که  
شهزاده حمید را با چیزی لشکر مامور دیره غازخان فرستیم تا جبار خان را از ویریه خارج  
کرده در تصرف اولیای دولت ابد مدت در آرد و لهذا اعطا محمد خان با بانه سوار  
شهزاده مذکور مقرر نموده از حضور انور مرخص فرمودیم چون مامورین قطع منازل و طی  
مراحل کرده متصل دیره غازخان رسید جبار خان نیز با جمعی سوار و پیاده و پیچانه  
خود بمقابل رسید از جانبین صفوف قتال جدال آراسته شد هر چند که لشکر شهزاده  
راه دیده و سختی سفر کشیده بودند لیکن با اینهمه بجهت اول لشکر جبار خان را شکست دادند  
مگر بواسطه طاقت استقامتی که مخالفین از باعث استیلاحت مدت ریاست آنجا بودند  
متفق شده بجنگ رجوع کردند تا گاه در لشکر شهزاده نفاق بهم رسیده حتی که چند کس  
بیکر تبه از معرکه کارزار گرختی بطرف دشمن پیوستند شهزاده حمید پس از وقوع این واقعه  
بعضی لشکر خود و غنای و نفاق سواران خود بعبث شعار کیفیت حال مفرج و یا  
بخدمت بندگان اشرف معروض داشت این زیاده درگاه الهی از ملاحظه این شعیب کاری  
فلک دوار و غنای آنحرمان نابکار مریض مامورین را بقتله فلک رتبه اولی و اصل  
تصور فرموده شهزاده مذکور را طلب حضور فرمودیم در آن فرصت خوانین بعضی اشرف رسانیدند  
که اسپان لشکر لاغر و کم طاقت اند هر گاه مرضی مبارک باشد بجهت طیاری و فریبی بجای  
و قریه تا مریض شده بعد طیاری حاضر حضور گردند بهتر خواهد بود چرا که مهم کابل است

از آنجا که معمول آنوالایستیم غالب اوقات بهین و تیره بوده بنابراین اسبان سپاه رکابی  
لشکری را موافق تقسیم تقریباً جات خلیل و مهمند و دو آبه و غیره پشه جات پشاد و حجت  
مقرر نموده مقرر فرمودیم و بعد آن در باب اکثری از خوانین سپاه نیز بنا بر طاقات بنده  
امور عیال و اطفال شان حکم ترخیص اجرا یافت هرگاه از بد باطنی و خدایت شعاری بعضی  
آدمی صورتان دیو سیرت انتظام سوار و سپاوه و خوانین سپاه باین وسیله و حیل منتشر  
بیجا گردیده بود عطا محمد خان ناظم کشمیر در خصمه بدریو جهان داد خان برادر خود دندرام  
و دیوان و سمندر خان بامیزانی و نور محمد خان و غیره منافقان شیطان سرپرست اکثری از  
سپاه و رعیت و عده و عید بسیار نوشته میفرستاد آن شد که حضرت پادشاه بطریق  
داشتند و توانست یعنی بهر خدایت و فریبی که ممکن شود دستگیر ساخته بصله انگ  
چنانچه کجایان بی سامان موجب نوشته آن زشت بنیان بدگمان در تکمیل مآله تعاقب  
با هم اتفاق نموده مکرر بعضی اشرف میفرمایند که بندگان اقدس ملاحظه سائلان  
ما موصوفه بفرمایند زیرا که مقدمه تسخیر دار السلطنه کابل در پیش است از آنجا که کتب  
این معنی یعنی مقدمه کابل بد نظر و پیش نهاد خاطر انور بود بنابراین در باب بیان سواران  
امیر اشرف شرف نفاذ یافت چنانچه یومیه جهان داد خان و سمندر خان سان سواران  
کم کم بحضور ساطع النور میدادند بعد چندی عرض کردند که سان کل سپاه ملاحظه فرمایند  
هموز حکم منظوری این عرض اشرف صدور نیافته بود که دفعه و غفله با تمامی لشکر  
بدگر خود که ششصد نفری و منتظر حصول بدسرنجائی بودند بدو لخانه بالا احصاء سپاه  
ادای سان سپاوه و سوار و دخل در بار شده دور و کنار این نیازمند درگاه الهی را

از آنجا که معمول آنوالایستیم غالب اوقات بهین و تیره بوده بنابراین اسبان سپاه رکابی  
لشکری را موافق تقسیم تقریباً جات خلیل و مهمند و دو آبه و غیره پشه جات پشاد و حجت  
مقرر نموده مقرر فرمودیم و بعد آن در باب اکثری از خوانین سپاه نیز بنا بر طاقات بنده  
امور عیال و اطفال شان حکم ترخیص اجرا یافت هرگاه از بد باطنی و خدایت شعاری بعضی  
آدمی صورتان دیو سیرت انتظام سوار و سپاوه و خوانین سپاه باین وسیله و حیل منتشر  
بیجا گردیده بود عطا محمد خان ناظم کشمیر در خصمه بدریو جهان داد خان برادر خود دندرام  
و دیوان و سمندر خان بامیزانی و نور محمد خان و غیره منافقان شیطان سرپرست اکثری از  
سپاه و رعیت و عده و عید بسیار نوشته میفرستاد آن شد که حضرت پادشاه بطریق  
داشتند و توانست یعنی بهر خدایت و فریبی که ممکن شود دستگیر ساخته بصله انگ  
چنانچه کجایان بی سامان موجب نوشته آن زشت بنیان بدگمان در تکمیل مآله تعاقب  
با هم اتفاق نموده مکرر بعضی اشرف میفرمایند که بندگان اقدس ملاحظه سائلان  
ما موصوفه بفرمایند زیرا که مقدمه تسخیر دار السلطنه کابل در پیش است از آنجا که کتب  
این معنی یعنی مقدمه کابل بد نظر و پیش نهاد خاطر انور بود بنابراین در باب بیان سواران  
امیر اشرف شرف نفاذ یافت چنانچه یومیه جهان داد خان و سمندر خان سان سواران  
کم کم بحضور ساطع النور میدادند بعد چندی عرض کردند که سان کل سپاه ملاحظه فرمایند  
هموز حکم منظوری این عرض اشرف صدور نیافته بود که دفعه و غفله با تمامی لشکر  
بدگر خود که ششصد نفری و منتظر حصول بدسرنجائی بودند بدو لخانه بالا احصاء سپاه  
ادای سان سپاوه و سوار و دخل در بار شده دور و کنار این نیازمند درگاه الهی را



مانند نین انگشت محض کرده بعد جهانداد خان بدینسان هم کتاب بندگان باشد بقلعه اشک  
 آوردند آراخا که بعضی از سپاه خاصه بندگان با امور مقدمه غازیان شده بودند و کسیکه  
 حاضر کتاب قدس بودند بواسطه عدم وجود سواران تابعین خود که بمقتضای جات لشا و  
 تقسیم یافته بودند تنها وی دستگاه میبودند لهذا با گمان این واقعه در پیش آمد و محرمی  
 آنها ظهور یافت القصد بعد آن بندگان با از قلعه اشک نیز کشیده کشمیر برده در قلعه  
 کوه ماران مقیم ساختند عطا محمد خان باظم کشمیر با بر زمانه سازی و ترویج گاه گاهی خدمت  
 بندگان با حاضر شده عرض مینمود که اگر چه در مقدمه محرمی از دست غلام بوقوع آمده  
 که گرد این خجالت و داغ این ملامت تا ظهور قیامت از چهره ما بر نخواهد خاست  
 مگر در ملاقی این محرمی روزی خواهد بود که جافشانی خواهیم کرد و درین ضمن استعدای کوه  
 از حضور بر نوسید که بسلام مرحمت و عنایت فرما چون قضای جناب بی غرضه مقتضی انجام  
 امری از امور بندگان خود میشود بمقادیر ادا الله شیا هیئت آسباب هر آینه بفضل  
 عنایت بیایات خود آسباب ادرامتها ساخته و وسیله جمیل برانگخته کار بند  
 با انجام و انصرام میرساند بمصدق این مقال آنکه از استماع خبر این واقعه با آنکه که عطا محمد خان  
 و جهانداد خان و غیره با میرانیان خدمت بندگان با بی ادبها و محرمیها نمودند شاه  
 ننگ و غیرت جبلی در محنت و الفت رنجی برآردی که میان گیر حال شده در محال بله  
 که طوائف با میرانیان مسکن و ماوی داشتند بکنیز سوار جوار بر طین چپاؤل فرستاده ضعیف و  
 جوان و پیر آنها را قتل و تاراج آملاک و مکانات آنها را سمار و پایمال مسم توران افواج  
 ساخته بقتل اسیر و دستگیر نموده بکمال بجزمتی و ذلت بی تری بحضور خود طلبید

مجلس عالی تعلیم و تربیت  
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
تاسیس ۱۳۰۲

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

والله اعلم  
بما فيه  
الهدى

امام زین العابدین علیہ السلام

100

یہ سافین در

دوره یکم دوازدهم

بایست که

عبد الباقی  
فکر و خیال

چون از تعزیر و تحریب آن پادشاه مکرور خاطر شده محمود خلیفہ این بنیاد مسدود گاہ الہی بود  
 و انہم فی بدون تسخیر و تصرف خطہ حکومت پذیر نبود آہن فتح خان با جمعی سی ہزار لشکر  
 مامور تسخیر کشمیر نموده مرخص ساخت چون راہ مظفر آباد جای عبور نبود بنا بران از راہ پنجاب  
 بگجرات رسیدہ و بارنجیت سنگھ اتفاق نمودہ از راہ بمبر و توشہ میدان عازم کشمیر شدہ  
 دارد شہسپیان کہ سرحد کشمیر است گردید عطا محمد خان نیز فوج خود را آراستہ بمقابل فتح خان  
 در شہسپیان رفت چون فیما بین عسکرین جنگ واقع شد لشکر عطا محمد خان بہریت خوردہ بکھنڈل  
 واپس گردید بلکہ روزمرہ دو صد صید سوا الکر فرار شدہ در نزد فتح خان حاضر میگرددند  
 او ظہور این مقدمہ عطا محمد خان زیادہ تاب اقامت نیاوردہ از انجام اجتناب بہت شدہ  
 نمودہ در زیر قلعہ شیر گڑ بمیدان بہتہ مالو سنگر مستحکم بستہ منزل نمود با وجود این چون چارہ  
 کار خود و تخلصی از جنگ ہلاک آہنگ فتح خان بدون ذریعہ بندگان اشرف مانع نمیکرد  
 یافت بنابر غلبہ ضرورت بصواب دید خوانین بامیزائی مصحف محمد و فرقان حمید را شفیع حال  
 ساختہ سر رہنہ و طباب گردان و شمشیر کف گرفته بحضور فیض دستور حاضر شدہ فیض  
 اقدس رسانید کہ بتصدق بہین کلام الہی قبیلہ عالم و عالمیان غدر خواہی این خاطی را منظور  
 نظر فیض گستر فرمودہ تقصیرات غلام را غفور نمایند و اگر گنہگار غلام امر شود شمشیر و سب  
 حاضرست بندگان اشرف با بمصدق آنکہ ع در غفلت تہیت کہ در انتقام نیست  
 بنابر وثوق عظمت و جلال کلام شریف الہی و اخلاق و عادات ضعیف خویش کہ سوتہ  
 از عفویت و انتقام مایل و متوجہ تبرج و انعام خاص و عام بودہ اند و فحوائی الانسان  
 مرکب من الخطاء و النسیان غدرات او را منظور نظر ترجم منظور فرمودہ تقصیرات او را

[illegible]

عفو نمودیم تا شاید که آئینده از ایشان کار بجای آورند و اسیر نزنند چون خوانین درانی و  
 غلام خان به معتدینه خطه کشمیر یعنی بهرامیان عطا محمد خان ملا باواجداد تنک پرورده بندگان  
 اشفاق عنوان بودند لهذا همه حاضر و مستعد خدمت شدند از آنجا که مقتضای مقامات  
 افواج متخاصمین بانجام و ختمام رسیده بود یعنی فتح خان داخل کشمیر شده متصرف گردیده بود  
 و لشکر عطا محمد خان هر روز فرار نموده نزد فتح خان میرفتند در خیال عطا محمد خان و سمنده خان  
 عرض نمودند که غلامان با حضور اقدس دست مبارک کشمیر طاک سازند زیرا که گناهارگار  
 پادشاهی و محکوم ظل الهی ستیم تا بسری خود برسیم و یا غلامان با بخدمت خود نگاهدارند  
 که تخلصی غلامان از حضرت فتح خان حاصل گردد لهذا از حضور اشرف ارشاد شد که الحال  
 که کار از دست و دست از کار رفته است بهتر آنست که شما در قلعه شیرگر متحصن گردید  
 چند روز خود را نگاه دارید تا بندگان اصلاح طرفین بفرمایند بنابراین بر امر کار عطا محمد خان  
 در شیرگر رفته متحصن گردیده بعد چند یوم مصالحه نموده خود در نزد فتح خان فتنه ملاقات  
 کرد بعد از انعقاد صلح طرفین و اطمینان از عدم اتصال حضرت جانشین فتح خان بموجب محکم چند  
 سردار لشکر رنجیت سنگه که بطریق کدک با فتح خان آمده بود بسلام بندگان حاضر شدند  
 چون در حین ملاقات فتح خان با رنجیت سنگه همین مقرر گردیده بود که هرگاه تخلصی پادشاه  
 بعد فتح کشمیر شود از آنجا که و بندگان الهی هم پادشاه در لاهور میباشند بهتر آنست که  
 حضرت پادشاه را اشرف فرمای لاهور سازند تا حضرة نیکنای در مقدمه تخلصی پادشاه  
 برای ما هم باشد لهذا فتح خان و محکم چند بندگان شرفیابی حضور اقدس مأمولات رنجیت سنگه و  
 و مقبولات خود را که قبل از فتح کشمیر میرفت ملاقاتشان صورت توشیح پذیرفته بود مفصل عرض

حضرت پادشاه را اشرف فرمای لاهور سازند تا حضرة نیکنای در مقدمه تخلصی پادشاه برای ما هم باشد لهذا فتح خان و محکم چند بندگان شرفیابی حضور اقدس مأمولات رنجیت سنگه و مقبولات خود را که قبل از فتح کشمیر میرفت ملاقاتشان صورت توشیح پذیرفته بود مفصل عرض

فتح خان بنام  
 امیر محمد  
 در لاهور  
 در لاهور

نموده و در ارج التماس از طرف نجیب سنگه بدرجه اتم رسانیدند اگر چه فتح خان از توفیق  
اختصاص خویش نهایت تمکیر آن بود که بندگان پادشاه رونق افزای مکتان متصرف دیرجا  
گشته از طرف شاه محمود هیچ واهی بخاطر اشرف نیارند و عقلام همه وقت نمک پروده  
دانسته متوجه دستگیر غلامی و هواخواهی خصوصاً خاص خود تصور فرمایند لیکن از آنجا که  
تمامی وابستگان در لاهور بودند نهضت مکتان دیرجات منطور طبع اشرف نگشته  
چند روز متوقف کشمیر بوده بعد از عثمان غریمت بسبب لاهور معطوف فرمودیم اینها  
فتح خان بند وابست کشمیر نموده و نیابت و نظامت محمد عظیم خان برادر حقیقی خود سپرد  
خود روانه کابل بخدمت شاه محمود گردید و بندگان با اتفاق محکم چند و غیره بندگان از شمشیر  
کوچ کرده در منزل باره موله نزول فرمودیم معتبران راجه غلام علیخان <sup>نمونه</sup> و راجه زبیر خان  
و راجه سرتیپ خان و غیره راجهای لکه و معتبران روح الدخان راجه بنوچ و دیوان نندرا  
صاحبکار عطا محمد خان بخدمت اشرف حاضر شده بعرض رسانید که همهگی ایشان در کچه  
مستقرند و متمینت از دم خاقانی میباشد هرگاه مرضی مبارک بوده باشد در بنجا بسلام  
تقبیل عقبه فلک تمام بندگان اشرف مشرف شوند از پیشگاه حضور ارشاد شد که در بنجا مقیم باشند  
عقرب قید و موبایات از دم رونق افزای آید و خواهد گردید بعد بندگان دو یوم دیگر در  
باره موله توقف نموده روز سوم رونق افزای منزل کچه نامه گردیدند راجهای مذکور  
نندرا حشمت از خود پیشکشها گذرانیده بشرف سلام مشرف شده بعرض اشرف  
رسانیدند که الحال که از خوبی طالع و مساعدت بخت غلامان قدم بندگان بقدر حضرت  
پادشاه مع الخیر در جاو مکان غلامان رونق پیرا گردید غلامان هم در حضر خود مالک

[illegible]



نهایت پر برف و تنگ بود حتی که بهشت بسیار و قلع و رنج پیشمار بهنگام ناز عصر که برون  
و بوقت نماز شام در شب آن منزل فرموده روز دیگر که از آنجا کوچ نموده وارد پنج  
شدیم وزیر روح الله خان حاکم پنج نیز پیشکشها و سیورسات از نظر مبارک گذار  
و از آنجا منزل منزل کوچ فرما گردیده بشا بزرگ راهور رسیدند و نجیب با ستاع خبر  
بندگان اگر سنگ و کد عظم و ارشد خود را بمعه رام سنگ و دیگر معتبر خود در شاه بزرگ  
فرستاده از آنجا داخل شهر راهور نموده حویلی ساده سنگ نام را جای سکونت سرکار مقرر کردند  
مگر وابستگان اهل حرم را در حویلی دیگر جای داده بودند که رفتن و آمدن مانع میشدند  
غرض فردای یوم و در رام سنگ بحضور آمده از جانب نجیب سنگ خواهرش کوه نور نمود  
بندگان با فرمودند که بالفعل در اینجا حاضر نیست هرگاه رابطه دوستی و چینی فیما بین  
اشرف و نجیب سنگ استحکام و وثوق تمام یافت در داون کوه نور در بیخ گرفت  
چون چند یوم بتواتر استعای کوه نور نمودند و بندگان بهمان جواب اول را تکرار فرمودند  
لذا از دهن ستمی سختی در ایصال آب نان مینمودند یعنی گاهی یکی را و گاهی دیگر را مانع  
میشدند بلکه ملازمان خادمین را از حویلی گاهی بشهر و بازار رفتن بکاری میگذاشتند و گاهی  
نمیگذاشتند غرض قریب یکماه بهین صورت با وجود شاهه سختی گذشت چون دیدند که  
باین خود نمائی و بد سلوکی مطلب بدست نمی آید بتا بران رجبت سنگ یکروز چندی از معتبران  
خود را فرستاده اظهار نمود که آنچه وجه نقد و مکانات و محاللات بکار بندگان پادشاه  
باشد ارشاد فرمایند که حاضر کرده تحویل شود بندگان با فرمودند که اگر بصورت انتظام  
پیمان دوستی و انعقاد عهد کجی فرستاده شود مضائقه نخواهد بود بعد از آن بدقت

در میان راهور  
شاه و وزیر روح الله خان  
در شب آن منزل فرموده  
از آنجا کوچ نموده  
وارد پنج شدند  
وزیر روح الله خان حاکم پنج  
نیز پیشکشها و سیورسات  
از نظر مبارک گذارند  
و از آنجا منزل منزل کوچ  
فرما گردیده بشا بزرگ  
راهور رسیدند  
و نجیب با ستاع خبر  
بندگان اگر سنگ و کد  
عظم و ارشد خود را بمعه  
رام سنگ و دیگر معتبر خود  
در شاه بزرگ فرستاده  
از آنجا داخل شهر  
راهور نموده حویلی ساده  
سنگ نام را جای سکونت  
سرکار مقرر کردند  
مگر وابستگان اهل حرم  
را در حویلی دیگر جای  
داده بودند که رفتن و  
آمدن مانع میشدند  
غرض فردای یوم و در  
رام سنگ بحضور آمده از  
جانب نجیب سنگ خواهرش  
کوه نور نمودند  
بندگان با فرمودند که  
بالفعل در اینجا حاضر  
نیست هرگاه رابطه دوستی  
و چینی فیما بین اشرف  
و نجیب سنگ استحکام و  
وثوق تمام یافت در داون  
کوه نور در بیخ گرفت  
چون چند یوم بتواتر  
استعای کوه نور نمودند  
و بندگان بهمان جواب اول  
را تکرار فرمودند  
لذا از دهن ستمی سختی  
در ایصال آب نان مینمودند  
یعنی گاهی یکی را و گاهی  
دیگر را مانع میشدند  
بکنه بلکه ملازمان  
خادمین را از حویلی گاهی  
بشهر و بازار رفتن بکاری  
میگذاشتند و گاهی  
نمیگذاشتند غرض قریب  
یکماه بهین صورت با وجود  
شاهه سختی گذشت چون  
دیدند که باین خود  
نمائی و بد سلوکی مطلب  
بدست نمی آید بتا بران  
رجبت سنگ یکروز چندی  
از معتبران خود را  
فرستاده اظهار نمود  
که آنچه وجه نقد و  
مکانات و محاللات  
بکار بندگان پادشاه  
باشد ارشاد فرمایند  
که حاضر کرده تحویل  
شود بندگان با فرمودند  
که اگر بصورت انتظام  
پیمان دوستی و انعقاد  
عهد کجی فرستاده  
شود مضائقه نخواهد  
بود بعد از آن بدقت







ملازمان معسر هم برای کاغذات و پروا بجای آنکه بخت سست که فرستاده بودیم بلکه بخاطر آنکه  
 منظور بود که برای ملاحظه مواضعات مغربین خود نیز تشریف فرما شویم ناگاه عرض  
 ملازمان اقدس از نظر اشرف گذشت که مواضعات را در تصرف مایان ندادند و عمل  
 دخل نگذاشتند با شماع این مقدمه هر چند که چند مراتب برنجیت سنگ گفته شد که ملازمان  
 ما را عمل و دخل ندادند بعد از حید و حواله گوناگون همین جواب داد که امسال هم در اینجا  
 باشد امسال آئینه در تصرف ملازمان پادشاه داده خواهد بود چونکه در حقیقت دفای منظور  
 آن بدین بود آمدن درین اثنا نصیحت پادشاهی قاضی ملاشیر محمد پیشیناز سرکار را باقیاتیم  
 کاغذاتی طلی برای محمد عظیم خان ناطق کشمیر نوشته است ششم ساخته و کاغذی چند ساخته  
 بجای خود را حضور بندگان آوردند چون از ملاشیر محمد استفسار کرده شد حاشا نمود که  
 ما کرده ایم هیچ خبر نداریم و گویند میخوریم بدین و ایمان خود که هرگز آگاه نیستیم صورت  
 این واقع بحقیقت این بود که سه نفر از مردم ولایتی که سابق ازین در شهر لاهور سکونت  
 و متعلق سرکار ما بودند برنجیت سنگ آنها را بصورت هر کاره ساخته و کاغذ برای محمد  
 بصدر احوال خود مرقوم نموده مخفیاً بدست آنها داده باز غلامان آنها را گرفتار کرده  
 و کاغذ با حاصل نموده بود غرض که از خباثت فطری که برنجیت سنگ در دل داشت هیچ  
 ملاشیر محمد را بهشت ناختی گرفته کاغذ را با بخت بندگان با فرستاد که این آدمان خود را  
 خود بسزایر سائید و یاد نرو و ما بهر سیر بندگان باز صاف دی و درشت عهدی با تامل  
 ملاشیر محمد را نرود فرستادند آن بدین عهدی مروت فی القوم مقید و محبوس هر چند سختی و عذاب  
 کرده و جهان آن عاجز برای عزم را با آتش ستم کباب نمودند و موکالان عذاب با طبع دعا بیج

محکمات و مستوفات

عبد علی و قلی  
وہ ان کے بیٹے تھے

100

10

2000

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

100

10





که در زمان بگریزید پاره داران هندوستانی که نوکر سرکار بودند وقت بنی کرده از خوف  
شدند مگر از ملازمان ولایتی الهیادخان نام شیخ مت سرکار خود را از بهر پیشتر در عقب دزدان  
انداخته بکفر دزد را از گردن گرفته بریز قدم خوابانید باقی دزدان حجت مخلصی رفیق خود بر  
هر چند زخمهای کاری در سر و رو و پشت و پهلوی الهیادخان زدند و کوششها کردند که  
رفیق خود را از جنگ شیر آهنگ و بازار با سازند ممکن نگشت تا که خدا مگدان دیگر از دروا  
ولایتی رسیده دزد را محکم میبندد و بحضور آوردند در حالیکه از دزد مذکور استفا  
حال کرده شد بیان نمود که مایان را رام سنگه فرستاده بود که سر بادشاه از ماد مال او شان  
از شما آراستماع و دریافت این لفظ و معنی بغایت حیرت از بیرحمی ولی حقیقی و بدعهدی  
بد نصیحتی آن سگان جاہل حاصل گردید غرض که همانوقت دزد را بمعه پیشخدمت حضور  
رام سنگه فرستادیم فردای آن رام سنگه سگ آهنگ چیری و جبهه قدر انعام پیشخدمت  
داده و مبلغی افزون تر از آن برای وجه خیرات فرستاده خود هم آمده غدر خواهی نهاده  
سوگند با خورد که ما از نیمقدم هیچ خبر نداریم و دزدان را ضرر و زیان بسیاریم عرض اگر چه از  
وقاحت قبول خیانت و اعتراف آن قباحت نکرده و با انواع الحیل خود را ازین ملامت بکاست  
میکشند لیکن از بقای دولت سلامتی ذات اشرف ما رو سیاهی و ندامت کمال از وجبات حال  
شناخت مال شان ظاهر و عیان و با هر و نمایان بود بندگان با هر حال خود ب حفظ حضرت افریدگار  
سپرده شکوت و رزیدند چون در حسینیکه ابالی حرم محترم سمت لاهور میرفتند و از سبب قلقت  
باز گیری چیری اسباب فراشخانه را در همانجا گذاشته بودند بندگان با ملاحظه نموده بعضی خیمه  
حکم بر پا کردن دادند که در آن اثنا اگر ک سنگه بحضور آمده و آن اثاث شاهانه و بارگاه

دزدان را بگریزید پاره داران هندوستانی که نوکر سرکار بودند وقت بنی کرده از خوف شدند مگر از ملازمان ولایتی الهیادخان نام شیخ مت سرکار خود را از بهر پیشتر در عقب دزدان انداخته بکفر دزد را از گردن گرفته بریز قدم خوابانید باقی دزدان حجت مخلصی رفیق خود بر هر چند زخمهای کاری در سر و رو و پشت و پهلوی الهیادخان زدند و کوششها کردند که رفیق خود را از جنگ شیر آهنگ و بازار با سازند ممکن نگشت تا که خدا مگدان دیگر از دروا ولایتی رسیده دزد را محکم میبندد و بحضور آوردند در حالیکه از دزد مذکور استفا حال کرده شد بیان نمود که مایان را رام سنگه فرستاده بود که سر بادشاه از ماد مال او شان از شما آراستماع و دریافت این لفظ و معنی بغایت حیرت از بیرحمی ولی حقیقی و بدعهدی بد نصیحتی آن سگان جاہل حاصل گردید غرض که همانوقت دزد را بمعه پیشخدمت حضور رام سنگه فرستادیم فردای آن رام سنگه سگ آهنگ چیری و جبهه قدر انعام پیشخدمت داده و مبلغی افزون تر از آن برای وجه خیرات فرستاده خود هم آمده غدر خواهی نهاده سوگند با خورد که ما از نیمقدم هیچ خبر نداریم و دزدان را ضرر و زیان بسیاریم عرض اگر چه از وقاحت قبول خیانت و اعتراف آن قباحت نکرده و با انواع الحیل خود را ازین ملامت بکاست میکشند لیکن از بقای دولت سلامتی ذات اشرف ما رو سیاهی و ندامت کمال از وجبات حال شناخت مال شان ظاهر و عیان و با هر و نمایان بود بندگان با هر حال خود ب حفظ حضرت افریدگار سپرده شکوت و رزیدند چون در حسینیکه ابالی حرم محترم سمت لاهور میرفتند و از سبب قلقت باز گیری چیری اسباب فراشخانه را در همانجا گذاشته بودند بندگان با ملاحظه نموده بعضی خیمه حکم بر پا کردن دادند که در آن اثنا اگر ک سنگه بحضور آمده و آن اثاث شاهانه و بارگاه



پشمینه و ابریشمی که در بخیر آنها بود همه را بر داشته بخند آنها و مهرشهای خالی را بجمع خند  
لباس پوشاکی که بکار آنها نبود و بمصرف آنها نمیرسید حضور آوردند و گفتند که بر سر  
د آ که زده بود نهایت دست و همت کردیم که از نزد دزدان مال شمارا خلاص کرده آید  
الحال بندگان حضور ملاحظه نمایند که اسباب درست است یا چیزی تلف شده  
عیاذ بالله از مکر و بهانه و افسون و افسانه قوم گمراه دل سیاه که با اینهمه عذر و جفا هنوز  
اظهار عدل و وفا میکردند عذر خواهی کندم بعد از قتل عذر بدتر ز گناهش  
نگرید بندگان چون دانستند که این دست برد از دزدان و راهزنان بعید نمیکرد  
بلکه همه باشند رنجیت سنگ بدعهد و سرداران نابکار اوست پناه علیه جواب سوال  
در سیمقدمه با آنجماع ضال جتال بجای صل و اعاده اسباب و اموال مغروته تحویل مال  
تصور فرموده فرمودیم که شما خود ملاحظه کنید که بخند آنها و مهرشهای خالی را که کسی  
یا بوبا و قاطر با نکرده است چون از اینجا کوچ کرده در منزل دیگر رسیدیم رام سنگه حضور  
آمده عرض کرد که راستی حال این است که مہاراجہ رنجیت سنگه بسیار چیز برای مانوشه  
یعنی از رنج دہی و تکلیف رسانی و مال و جان تلفی دشمنان حضرت پادشاہ لیکن بایا بوق  
عقیدت و ارادت یا بیاعت ترحم و مروت یکی از ان حکما بعمل نیاورده ایم الحال بهتر  
آنست که بندگان اشرف باراستی بکنند و نوشته بهر خود بدهند کہ ہرچہ مال و اموال در  
لاہور دارند از روی راستی و قسم بالمناصفہ خود برنجیت سنگه بدہند اینجا فر از روی  
عاطفہ چند صحبت کہ باشما کردیم و پادشاہ ہستید و خفیہ اطلاع مافی الضمیر رنجیت را بشما  
عکس نمودم ہر گاہ میرا بر مروتی از مال خود کوشیدہ خواہید کرد جان شما از دست خواہد

عذر و جفا  
پشمینه و ابریشمی  
لباس پوشاکی  
د آ که زده بود  
الحال بندگان  
عیاذ بالله  
اظهار عدل و وفا  
نگرید بندگان  
بلکہ ہر باشند  
در سیمقدمہ  
تصور فرمودہ  
یا بوبا و قاطر  
آمده عرض کرد  
یعنی از رنج دہی  
عقیدت و ارادت  
آنست کہ بندگان  
لاہور دارند  
عاطفہ چند صحبت  
عکس نمودم

دال شاهنیز هم باقی پادشاه اختیار دارند چون بواسطه پابندی عیال و ناموس محل مجبوری و فسون  
تاجارندگان با خواہش او را از روی قسم قبول نموده و نوشته بمہر خود دادیم ہر گاہ وار و  
گرمیدہ شد بعد دو یوم رام سنگہ مذکور در خدمت آمدہ و امانی حرم را کنارہ نمودہ آنچہ اسباب  
از امانی حرم و مال سرکار بود تمامی بنامبردہ نمودہ ہمہ آن را گرد پیاہار کردہ در نزد نجیب  
برد آنچہ بکار رنجیت سنگہ بود و بواسطہ کان سرداران بکار داشتند منتخب کردہ برداشتند  
باقی چیزیکہ مالیت نبود قیمتی چندان شد و بمصرف آن جامعہ بدعہ انصاف دشمنی  
برگاہ پیاہار کردہ و اہل آدرخند چون از ظہور این حرکات بدعہی وقوع این مقدمات  
مال دجان تلقی کہ کبریات و مراتب بامتحان رسید امید امداد و وفاق کہ این نیازمند حضرت  
خلاق ازین طائفہ مجہول سراپا یفاق در دل بی غل و شقاق داشت با کمال برداشتہ شد بیا  
گفتہ فرستادیم کہ الحال چہ مطلب دارید بہتر است کہ مرخص نمایند یا در شہر جای سکونت  
بعد آن مبارک حویلی را برای سکونت مادر شہر لاہور خالی نمودہ دادند آہذا از باغ شالاک  
کوچ کردہ در حویلی مذکور تشریف بردہ شد اگرچہ تا مدت پنج ماہ هیچ اظہار مدعا کردہ نشد  
لیکن از نہایت سختی بہرہ و چوکی غایت خشکی و دلنگنی رخ نمود حتی کہ جانہ صبر بر تن تاب طاقت  
تنگ آمدہ رشتہ روح از گرائی بار نصایات در گسستن آہنگ آورد و بلکہ ہزار دقت  
ملالت یک عالمہ از ہر چاک چاک و ہر دم پنجہ از خشکی بردل غناک میزدیم ہر گاہ عرضہ روزگار  
از گردش لیل و نہار و از ظلم و ستم فلک کج رفتار تنگ و پای قرار و رفتار از ہر طرف و  
ہر جانب تنگ آمد در نیامادہ خمر و از بیچ مٹانچہ بخاطر خطر اختیار نیفتاد کہ شاید ہمین  
از دست این گرفتار شرار نابکار حق تعالی نجات نصیب گرداند والا دیگر ہیچگونہ صورت

درین ماه دین  
 امروز روز گریه و گنج  
 شایسته علاج خطبه از گنج  
 ازین خطبه بخانه بر آید  
 کفار حج کا فو شارح  
 ازین خطبه





و اطفاى شعله افروزى آن بدست مرشد مؤذى را در خلوت مجبور نور طلبیده و لا سالى بسيا داده و امیدوار باطراف بشمار ساخته شد تا من بعد ازین حرکت نبی برکت دست بردارد و میرابوالمحسن بیان کرد در تحقیق نهمین کار و منصرف این مقدمات او بود از ساده دلی و راست طایفه را از خود و محرم مهر دانسته واقف این حال و قال بگیر دانید هم مجبور طلبانیده فهمیده شد که زینهار مقدمات این راز را بعد ازین از ملا جعفر مخفی دارد بعد از آن متعهدان این محرم طلبیده ارشاد شدند که چهار مرتبه اهل حرم را ده نفر بتغییر لباس و تبدیل اوضاع و آسایش بلکه مثل زنان بنشیند ساخته گاهی بذر لویه صحرای کجای بوسید آب بازی دریا که متعارف معمول بوسیة اطلاعیه بی ستم و حیاء از شهر لاهور برآورده و از آنجا در گادیهانشانده بودند رسانیدند تقبی هرگاه خبر رسید مرتبه اول میرسید مرتبه دوم روانه میشد علی بن ابی طالب بچهار مرتبه انبالی حرم را بلود یانه رسانیدند نوبت پنجم که در چشم سعادت ظهورش از آنجا بجزیره نغمه شکاران کشیده روانه بودند یانه میشد رنجب سنگ اطلاع یافته شترزده مذکور در نزد خود برده استغفار حال کرده که راست بگویند که مادران و خواهران شما همه رفته اند یا کسی در اینجا باقی مانده است و بکدام طرف رفته اند چونکه نقطه خاص و تسلیل سلاطین و فرزند ارشد از جمیع این نظر کرده و با العالمین بود با وجود خود سالی از باعث شکوه ستاد و بلند اقبالی ترس و تهدید رنجب سنگ را هیچ بخایل نیارده بلفظ فصیح جواب صاف داد که جمله مادران و خواهران رفته اند بجز سه چهار کنیزکان در اینجا دیگر کسی نیست رنجب سنگ از استماع این مقال گنگ و لال مانده بسیار متحیر شد که آیا اینقدر مستورات را با وجود اینهمه بیداری و پوشیداری محافظان و پسر و اطالان و مخبران از در و از بای لاهور چگونه برادر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

باشند بلکه اعتماد نموده چند کس زنان معتبر و شناخته را فرستاد که تا اندرون حرم سرافتم  
معلوم کنند که این مقدمه تحقیق است یا خلاف هرگاه آن زنان اندرون حرم سرافتم دیدند  
که بجز طعام بخت و دانه های خشک روزینه دیگر هیچ چیز نیست و احدی از یکبارها  
نمانده تعجب نموده صورت حال را برنجیت سنگ بدین اظهار کردند دست تحریر بدندان  
تحریر گزید عرض بر جابر رسید که جمله اهل حرم از اعز و پرستاران و بگیا و خدمتگاه  
در لوده لود بانه رسیدند و بعد از تحقیقات و دریافت رنجیت سنگ صورت مقدمه  
معلوم هر خاص عام گردید که ناموس پادشاه از جنگ ظالمان گمراهات یافت بندگان  
سجدهات شکرانه تبرع و نیاز بجانب ایزد کار ساز مؤذی ساختیم که بفضل و امتنان  
و لطف و احسان خود ناموس این نیازمند خود را در پرده عفت و ستر عصمت نگاه داشته  
از قید و حبس گفار نابکار و قدار بد کردار نجات داده بجای امان و بخانه و نشان ریاست  
و قانع بیت بهتم مخلص بندگان بافضل الهی و الطاف  
نامتناهی از شهر لاهور و آسودن بشتواری قطع مسافتهای  
چون رنجیت سنگ را با وجود اینهمه محلی و قدغن در بانان و مخبری جاسوسان از رفتن امان  
حرم محترم و مشورات دولتیانه محنتم در رسیدن شان سلامت و امانت در لود بانه در خانه  
غایت تکلف و نهایت تأشف و مسرت داده شکفت میرداشت که از کدام دروازه شهر  
چگونه بیرون شده اند لهذا از خباثت باطنی و دناوت فطری بدون هیچ حتی و تخنیتی با وجود  
آن عبود و مواثیق اتفاق و اتحاد برای تدارک آینده در باب بهره و چوکی و نگهبانی بر  
بندگان داشتند تا کید مانده حتی که هفت گردش با سپاهان دوراد و برپه نشاند

اینکه در این حرم  
از این زنان  
فصلان و درون  
خدمتگاهان و بگیا  
و بی خدمت  
طهران  
اینکه در این حرم  
از این زنان  
فصلان و درون  
خدمتگاهان و بگیا  
و بی خدمت  
طهران  
اینکه در این حرم  
از این زنان  
فصلان و درون  
خدمتگاهان و بگیا  
و بی خدمت  
طهران

بگرداگرد

تا اینجا

در این حرم  
از این زنان  
فصلان و درون  
خدمتگاهان و بگیا  
و بی خدمت  
طهران





و میر ابو طالب خان شرف که آنها هم بصورت بالکه با خود را از تغییر وضع و لباس اصلی مشایخ  
مرد ساخته بودند از نقبها بدر شده بکوچه و بازار شهر داخل شدند حق سبحانه و تعالی بفضل  
عنایت خویش مستحفظان بداندیش و بهره داران کافر کیش را و دیگر ظالمان که در راه و بیراه  
پیش می آمدند همه را اعمی و اعمی گردانید که اصدی برین ماجرا پی نبرد و کسی بندگان اشراف  
دو نفر همراه را برگزیناخت بلکه هر کس که برابرند از ارادت حال و اعتقاد کمال که دود  
فردشای در آن آن افتراق اتصال یافته بود بکوشش و تعظیم بعد غر و تسلیم می برد  
اینکه رفته رفته مشعل بیدار و آتش فطوحه که در آن زمان از آب حلاب خشک و پاک بود  
رسیده قصد بر آمدن فرمودیم بکوچه بدر روند کور در اصل بنابر یک تنگ بود بر آمدن  
از آن محل نهایت سخت و خطیر و نوار نمود اما بندگان بهر صورت تن بقدر داده کمال  
همت توکل بخالت کبک و توسل بجناب متجلی می بهمانا نموده داخل بدر روند کور شدند مشقت و  
مضیبت و کس کش و خراش خون آلودگی بدن را منظور فرموده بیرون شدند کس کشی و کس  
قبل ازین سالمان پیدا و در پیش پایست و شایان ملازم ساخته بدین بدر روند آب معطر  
گرفته شده بودند و هر شب مشعل و شمع و شمعی خروج بندگان از آنجا می بودند بکنار دریای و  
رسانیدند و ملاحان را نیز که پیشتر ازین احوال بختش و انعام مطیع و منقاد فرموده بودیم  
و بر لب دریا بجمع گشتی حاضر بودند فی القوم کشته نشسته از دریا عبور فرمودیم هم  
بعین گشتی با نان بدر قریه شده پیش پیش می رفتند در آنحال بندگان با رنج و صعوبات راه را  
هرگز معلوم فرموده یعنی گاه سوار و گاه پیاده رفته و هیچ خیال خورد و خواب نیز بخاطر  
بخت نامرغ تمام در سبالکوت رسیده و از آنجا نیز لا تأمل طی منازل نموده و از آنجا

شاه شهادت کرد که از قتل  
میر ابو طالب خان شرف  
که آنها هم بصورت بالکه  
با خود را از تغییر وضع  
و لباس اصلی مشایخ  
مرد ساخته بودند از  
نقبها بدر شده بکوچه  
و بازار شهر داخل  
شدند حق سبحانه و  
تعالی بفضل عنایت  
خویش مستحفظان  
بداندیش و بهره داران  
کافر کیش را و دیگر  
ظالمان که در راه و  
بیراه پیش می آمدند  
همه را اعمی و اعمی  
گردانید که اصدی برین  
ماجرا پی نبرد و کسی  
بندگان اشراف دو نفر  
همراه را برگزیناخت  
بلکه هر کس که برابرند  
از ارادت حال و اعتقاد  
کمال که دود فردشای  
در آن آن افتراق اتصال  
یافته بود بکوشش و  
تعظیم بعد غر و تسلیم  
می برد اینک رفته  
رفته مشعل بیدار و  
آتش فطوحه که در آن  
زمان از آب حلاب خشک  
و پاک بود رسیده  
قصد بر آمدن فرمودیم  
بکوچه بدر روند کور  
در اصل بنابر یک تنگ  
بود بر آمدن از آن  
محل نهایت سخت و  
خطیر و نوار نمود  
اما بندگان بهر صورت  
تن بقدر داده کمال  
همت توکل بخالت  
کبک و توسل بجناب  
متجلی می بهمانا  
نموده داخل بدر  
روند کور شدند  
مشقت و مضیبت و  
کس کش و خراش  
خون آلودگی بدن  
را منظور فرموده  
بیرون شدند کس  
کشی و کس قبل ازین  
سالمان پیدا و در  
پیش پایست و  
شایان ملازم  
ساخته بدین بدر  
روند آب معطر  
گرفته شده بودند  
و هر شب مشعل و  
شمع و شمعی  
خروج بندگان  
از آنجا می بودند  
بکنار دریای و  
رسانیدند و  
ملاحان را نیز  
که پیشتر ازین  
احوال بختش و  
انعام مطیع و  
منقاد فرموده  
بودیم و بر لب  
دریا بجمع  
گشتی حاضر  
بودند فی القوم  
کشته نشسته  
از دریا عبور  
فرمودیم هم  
بعین گشتی  
با نان بدر  
قریه شده  
پیش پیش  
می رفتند  
در آنحال  
بندگان با  
رنج و  
صعوبات  
راه را  
هرگز  
معلوم  
فرموده  
یعنی  
گاه  
سوار و  
گاه  
پیاده  
رفته و  
هیچ  
خیال  
خورد و  
خواب  
نیز  
بخاطر  
بخت  
نامرغ  
تمام  
در  
سبالکوت  
رسیده  
و از  
آنجا  
نیز  
لا تأمل  
طی  
منازل  
نموده  
و از  
آنجا





معتدل شده باطمینان تمام عبور فرموده شب القبره دیگر منزل نموده روز دیگر از اینجا به شهر روانه شدند خلاصه اینکه از مقام لاهور که بندگان با توفیق آبی بیرون شدند با وجود قطع مراحل و منازل راه بیجا پیش و دور و دراز در روز هفتم رونق افزای را جویر گردیدند راجه آغرخان رئیس آنجا از استماع خبر شریف فرمائی بندگان اشرف نهایت حسرت گرفته خلفه راجه کریم الله خان بود رسیدند سلام حاضر شدند از تائیف بسیار از گردش روزگار خدمت و جان نثاری بشمار که لازمه حال عقیدت کمال او بود نیک ظاهر ساخت آنچه اسباب بکار بود همه حاضر و موجود نموده خدمتگاری خود را بجا آورد و فرمای آن معتمد برادران و کل اقوام از خود و کلان مکرر شرف استلام و تکمیل مراتب تقبیل عقبه فلک مقام سلام حاضر شده پیشکشها اقمه اسپ از نظر حضور گذرانیده شب و روز در خدمتگزاری و جانفشانی ساعی و سرگرم میبود در تفرصت خدمتگاران ملازمان سرکار که در لاهور بودند استماع خبر نجاشه و دورد بخیر و عافیات بندگان اشرف را در مقام را جویر نموده چند نفر سوار و پیاده به ندان گنگنامی که اندر نجشیت سنگه دل آزرده شده بود بعد یکماه برکای سعادت انشباع مشرف گردیدند و همچنین آمده آمده جمع گردیدند در آنحال بخاطر اشرف رسید که از اینجا ملک کشمیر فرست اگر راجه آغرخان از روی صدق و ایقان مشتوق و متحد بندگان کشمیران گردد که حمله بر ناظم کشمیر کرده شود باشد که حضرت پروردگار شاهد فراداد در کنار و در آن خطه را بقضیه اختیار اولیای دولت ابد اقدار در آرد بنا بران هر چند در باب انتظام و سرانجام این مرام از حضور ساطع النور نسبت بر آنچه مستطور و محصل مذکور در مذهب و سبب از باطن او جزو عدم وجود سالن و صرح حرف دیگر و بهمتی او قوع نیامد بلکه ظاهر بعضی















بریده زبان و قاصر البیان است حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود بندگان اقدس را  
بمقصد اصلی برساند که تلافی آن کرده شود این نعم آیین غرض بعد از مشاهده چندین  
رحمت چون دارد کشتوار گردیده شد راجه موصوف همچنان در لوازم خدمتگاری و  
مراسم اخلاص شکاری خود ثابت قدم و راسخ دم نبوده بلکه بار بار بغیر از شرف  
میرسیا که آنچه نقد و جنس دیگر در خاندان خود دارم نیز تصدق خاک پای جواهر آسای  
مبارک میکند بلکه تاجان دارم بخدمت خدمتگاران پادشاه میبارم مگر بندگان اندر  
نگین نشوند که کترین حیات خود و تمامی خاندان خود را پیوسته بخوشنودی خاطر دارم  
غرض بعد از آن مقدمه بندگان با عرض نه ماه دیگر کشتوار بجان راجه موصوف رفتن  
بودند مگر نامبرده از قابلیت جوهری و نجابت فطری و روبروز در حسن خدمت جاندار  
و اظهار صداقت و خدمتگاری می افزود بلکه پیوسته در سعی آن میبود که بنوعی از انواع  
تحصیل دولت خوشنودی و خشنودی خاطر اشرف نموده باشد در آنحال بخاطر اشرف  
چنان رسید که هر چند که بندگان اشرف در خانه و ملک راجه موصوف تشریف داشته  
باشند مقصد اصلی که مراد از آن تسخیر تحت سلطنت ارثی و اجتماع قوم دالوس دزانی است  
درین کوستان صورت نخواهد گرفت در راجه موصوف ابای خدمات این نیازمند بارگاه  
الهی مال و اموال خود را صرف نموده و خواهد نمود مگر بعد ازین که کمتر داخل نباشد و اندوخته  
همه بصرف در آید ضرور فرسوده حال و پریشان احوال خواهد گردید بنابراین درین مقدمه  
صلاح راجه موصوف کرده شد که شمار خدمات بندگان با خود را خراب بی سرکایه و  
اسباب ساختید و آنچه لازمه خدمتگاری و جوانمردی که در حوصله مردان عالم بگذرد









نیوش خود برداشته منزل بمنزل کمال عقیدت و اخلاص میرسانید چون سرحد کلو رسیدند  
مردمان تبت را خلعت و انعام داده مخلص ساختیم آنجا که اکثر ملازمان سرکار ماسخ  
بودند متوطنین لاٹول که سرحد کلو میباشد متوجه گردیده و قیاس بمردم گورکی نمود و غیر  
کبیر مسلح و مجتمع شده دستبرد جنگ گشته سواره گردیدند علاوه بر آن عدم ادراک  
وزبان کید گیر که هر چند ملازمان اشرف بدلاسا و اشارات میفهمیدند بهم نمیفهمیدند  
غایت جهالت راه بازگشتن نیز نمیدادند چونکه بعلت نادانی و ناشناسی و این حضرت  
طوائف گورکی که قبل از آن بکنه آنجا رسیده بود معذور بودند و هیچ محل حد و قیاس  
نبرد آنها چند یوم بهین عنوان گذشت عاقبت الامر مدح حال اتمام آرزو که به صورت خروج  
مخصوصه بود بنابر حصول صلح و صلاح و صلاح فیما بین بهین قرار داد شد که اگر شام مردم  
بگجان مخالف خوف بسیار است پس بعضی از اسلحه سپاهیان سرکار را برای تسلی خود  
گرفته در نزد خود محفوظ دارند و بهمراهی یکی از ملازمان سرکار والا در نزد راجه خود  
رفته بیان حال کنید آنچه راجه بگوید بر آن عمل کرده خواهد شد مگر تا مراجعت ملازم سرکار  
والا غله و دانه و گوشت قیمت گرفته حاضر کنید از استماع این قرار داد خوشنودند  
گشتند و بعد از ایفای شروط قرار داد غله و گوشت و دیگر لوازمات بطعمه و آشپزی حاضر  
قیمت گرفته میدادند چون خبر نزول بندگان یا راجه آنها رسید پس از افسوس و قهر بسیار  
برآدمان خود حکم داد که بعد از تسبیح و سز نش و حبی که آنیکه مرتکب بی ادبی و مانع نزول  
و دخول ملازمان حضرت پادشاه شده اند همه را در زیر بار آرزو و اسباب ملازمان  
حضرت پادشاه نموده منزل بمنزل کوچیده بکلور رسانند چنانچه موکدان راجه مذکور

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰





بندگی و بندگی

بنیاد بنندگان اشرف و مشرف شده شکرانه آبی را بجا آوردند که الحمد لله و البته که بنندگان  
 اقدس با بصفت و عافیت با جمیع هواداران خدمتگاران بجای امر و این بخت و در میان  
 رسیدند سه چه خوش باشد ز بعد غم کشیدن به نفع و بهار رسیدن به عالمیجا  
 جنرل لونی اختر بهادر مجر و طالع و زود بنندگان اشرف عریضه مشعر بر انواع تعظیم و کیم  
 و اظهار حصول اقسام خوشی خویش از نژاد قدوم قفاخر لزوم بنندگان اشرف بحضور  
 اشرف گذرانیده اختصاص وقت شرفیابی خود را بحضور انور بفرس رسانید بعد از وقت  
 چون بحضور اشرف مشرف شد مکرر شرائط آداب و اظهار خوشنودی خود و سرکار عالم  
 خویش را بسمع اشرف رسانید و خواه که دوستی با مردم و انا بسیار نیکوست بعد از  
 انقضای دو ماه عالیجاه مری صاحب بهادر خدمت اشرف رسیده آنچه لازم خدمت  
 مهانداری و ایصال اضرافات سرکاری بود بجا آورده در هر هفته دو مرتبه بلانامه بسلام  
 نیز حاضر میشدند چنانچه رضامندی سرکار مادر هر باب از ایشان حاصل بود چنانچه  
 قریب دو سال بخیر و آرامی گذشت بود که عریضه محمد عظیم خان از خطه کشمیر بحضور انور  
 وقایع بیست و نهم فرستادند محمد عظیم خان غرضات  
 منتهی بر بخیر و نیاز بود که بقسم و پیمان خدمت بنندگان ما  
 و غیرت نمودن سرکار ما بسمت پشاور از راه بهاولپور  
 ویرجای سواح این وقایع چنانست که چون فتح خان وزیر شاه محمود بعد از مقابلت  
 با افواج حسنعلی میرزا پسر بزرگ فتحعلی شاه قاجار والی ایران در کافر قلعه واقع خوراک  
 یعنی مابین مشهور قدس و شهر و آنهم از افواج آنطرف و بسلامت فیروزی برگشتن خود مع

بنندگان اشرف و مشرف شده شکرانه آبی را بجا آوردند که الحمد لله و البته که بنندگان  
 اقدس با بصفت و عافیت با جمیع هواداران خدمتگاران بجای امر و این بخت و در میان  
 رسیدند سه چه خوش باشد ز بعد غم کشیدن به نفع و بهار رسیدن به عالمیجا  
 جنرل لونی اختر بهادر مجر و طالع و زود بنندگان اشرف عریضه مشعر بر انواع تعظیم و کیم  
 و اظهار حصول اقسام خوشی خویش از نژاد قدوم قفاخر لزوم بنندگان اشرف بحضور  
 اشرف گذرانیده اختصاص وقت شرفیابی خود را بحضور انور بفرس رسانید بعد از وقت  
 چون بحضور اشرف مشرف شد مکرر شرائط آداب و اظهار خوشنودی خود و سرکار عالم  
 خویش را بسمع اشرف رسانید و خواه که دوستی با مردم و انا بسیار نیکوست بعد از  
 انقضای دو ماه عالیجاه مری صاحب بهادر خدمت اشرف رسیده آنچه لازم خدمت  
 مهانداری و ایصال اضرافات سرکاری بود بجا آورده در هر هفته دو مرتبه بلانامه بسلام  
 نیز حاضر میشدند چنانچه رضامندی سرکار مادر هر باب از ایشان حاصل بود چنانچه  
 قریب دو سال بخیر و آرامی گذشت بود که عریضه محمد عظیم خان از خطه کشمیر بحضور انور

وقایع بیست و نهم



و امم اقباله براسی و دوستی مع تنای برادران و کل اقوام بارگزی چون غلامان و خدای  
 حاضر بوده سرای خود را تصدق رکاب تافخ انتساب مینمایم و با این همه امیدوارم  
 که بندگان اشرف اقدس عفو جرم ما بشود و قوی نموده از لودمانه حرکت فرموده  
 نهضت فرمای کشمیر و افغانستان شوند که غلام قدسیت التیام مع سامان و لشکر و خزان  
 کشمیر قدم از سر ساخته بعبه بوسی بندگان اشرف اندر در آگاهی پشاور مشرف گردید  
 با طهار جان نثاری و خدمتگاری پر دخته از شرف رکاب بوسی سرفخار بنگال اقتدار  
 برافزاد چون متواتر و متوالی عزائضات نامبرده بخصور طالع النور رسیدند  
 بنا بر علیه بخاطر اشرف شفیق گشت که در بیوت که از کوری و تهوری فتح خان که سپهر  
 اکبر و عظم پانیده خان و اغرو آلیق برادران است حادثه قوی با این جماعه رسیده است  
 باشد که بنا بر حصول اموال خود عدول از صدق خدمتگاری نمایند و شاید مقصود بخدا  
 که از عرصه وجود منقذ است بمصدق اینکه عذو شود سبب خیر خدا خواهد بود  
 خمیر مایه دوکان شیشه گرسنگت و شاید باین وسیله در کار و بقیضه اقتدار  
 بنا بران جمله عرض نموده را بگری صاحب بهادر و صاحبان در ملی نشان داده صلاح  
 پرسیده مری بهادر بعرض اشرف رسانید که قول انبیرم دروغ و عهدشان بفریب  
 خدمت و صداقت نخواهند کرد و اگر بندگان پادشاه اعتماد فرموده تشریف میسرند  
 بندگان ما را که خانه نشینی و ترک شیوه سیال داری و کشور کشائی خود تا دم مرگ منظور  
 نبود تو کل تنقذات کار را حقیقی نموده بنا بر نهضت نهضت چند هزار و پویه از  
 سا هو کاران لودمانه بطریق مساعد گرفته و سامان غرم را سر انجام تام فرموده از

سید الشهدا علیه السلام  
 نامبرده است  
 که بندگان  
 از لودمانه  
 حرکت فرموده  
 نهضت فرمای  
 کشمیر و  
 افغانستان  
 شوند که  
 غلام قدسیت  
 التیام مع  
 سامان و  
 لشکر و  
 خزان  
 کشمیر  
 قدم از  
 سر ساخته  
 بعبه بوسی  
 بندگان  
 اشرف  
 اندر در  
 آگاهی  
 پشاور  
 مشرف  
 گردید  
 با طهار  
 جان  
 نثاری  
 و  
 خدمتگاری  
 پر دخته  
 از شرف  
 رکاب  
 بوسی  
 سرفخار  
 بنگال  
 اقتدار  
 برافزاد  
 چون  
 متواتر  
 و  
 متوالی  
 عزائضات  
 نامبرده  
 بخصور  
 طالع  
 النور  
 رسیدند  
 بنا بر  
 علیه  
 بخاطر  
 اشرف  
 شفیق  
 گشت  
 که  
 در  
 بیوت  
 که  
 از  
 کوری  
 و  
 تهوری  
 فتح  
 خان  
 که  
 سپهر  
 اکبر  
 و  
 عظم  
 پانیده  
 خان  
 و  
 اغرو  
 آلیق  
 برادران  
 است  
 حادثه  
 قوی  
 با  
 این  
 جماعه  
 رسیده  
 است  
 باشد  
 که  
 بنا  
 بر  
 حصول  
 اموال  
 خود  
 عدول  
 از  
 صدق  
 خدمتگاری  
 نمایند  
 و  
 شاید  
 مقصود  
 بخدا  
 که  
 از  
 عرصه  
 وجود  
 منقذ  
 است  
 بمصدق  
 اینکه  
 عذو  
 شود  
 سبب  
 خیر  
 خدا  
 خواهد  
 بود  
 خمیر  
 مایه  
 دوکان  
 شیشه  
 گرسنگت  
 و  
 شاید  
 باین  
 وسیله  
 در  
 کار  
 و  
 بقیضه  
 اقتدار  
 بنا  
 بران  
 جمله  
 عرض  
 نموده  
 را  
 بگری  
 صاحب  
 بهادر  
 و  
 صاحبان  
 در  
 ملی  
 نشان  
 داده  
 صلاح  
 پرسیده  
 مری  
 بهادر  
 بعرض  
 اشرف  
 رسانید  
 که  
 قول  
 انبیرم  
 دروغ  
 و  
 عهدشان  
 بفریب  
 خدمت  
 و  
 صداقت  
 نخواهند  
 کرد  
 و  
 اگر  
 بندگان  
 پادشاه  
 اعتماد  
 فرموده  
 تشریف  
 میسرند  
 بندگان  
 ما  
 را  
 که  
 خانه  
 نشینی  
 و  
 ترک  
 شیوه  
 سیال  
 داری  
 و  
 کشور  
 کشائی  
 خود  
 تا  
 دم  
 مرگ  
 منظور  
 نبود  
 تو  
 کل  
 تنقذات  
 کار  
 را  
 حقیقی  
 نموده  
 بنا  
 بر  
 نهضت  
 نهضت  
 چند  
 هزار  
 و  
 پویه  
 از  
 سا  
 هو  
 کاران  
 لودمانه  
 بطریق  
 مساعد  
 گرفته  
 و  
 سامان  
 غرم  
 را  
 سر  
 انجام  
 تام  
 فرموده  
 از



انور و مخطو اقبال طلعت بسرازماری محمد عظیم خان بدیع منعمون شرف نهاد یافت که عزت  
 بندگان باز راه پنجاب بکشمیر ضرورت نداشت لهذا از راه بهاولپور و دیرجات رایت  
 عالیات نهضت فرمای الکای پشاور گردید شما نیز خود را در پشاور مشرف رکاب سعادت  
 انقباب گردانید بعد از آن بندگان اشرف از لودیان کج فرمودند بمنزل اول مری بهادر  
 بسلام حاضر شده ده نفر چپرسی سوار خود را بر رکاب نصرت ایاب سپرده که تا در  
 بهاولپور بخدمت اشرف حاضر بوده باشند چنانچه بندگان ما بمنزل بمنزل طی راه فرمود  
 وارد کوئله و از آنجا بخجراتانی فرمودند پور که چاقی صاحبان عالیشان نیز در آنجا بودند و از  
 بخجود ضابطه خان پیشی قطع منازل و طی مراحل فرموده بسرخه بهاولپور رسیدند  
 هرگاه صادق محمد خان عباسی والی بهاولپور و قوم داد پور و خبر قدوم فخر از مردم بندگان  
 اشرف شعیفی انور صاحبکاران و معتبران خود را بجهت ادای لوازم خدمتگاری مراکم  
 جان نزاری بر رکاب اشرف فرستاد چون توکب مسعود و ونق افزای بهاولپور گردید خود  
 صادق محمد خان نیز از احمد پور که درازا لاهور است استقبال نموده بشرف اسلام  
 رکاب سعادت انتساب شرف گردیده بمبلغ دوازده کیسه زر سفید و صد و یکده اشرفی  
 نظرانه گردانیده و یک بخیر فیل و چهار اسب بمهره زین طلا و نقره و پنجاه اشتر  
 و چند باز شکاری و کنجابه های اعلای گجراتی و اجناس نفیسه شمشینه و بانانی پیشکش نمود  
 بفر و نیاز بعض رسانید که غلام سهر کرده و نمک پرورده خاص بندگان بایون میشد  
 لهذا دوی و تمامی قوم کشرین بجان دل اسیدوار ارشاد خدمت میشدند بندگان اشرف  
 بعد از قبول پیشکشهای اخلاص اتما و اعطای خلعت فاخره سراپا و دیگر اسب و زین

[illegible]



و سراق طلاء ارشاد فرمودیم که دو هزار سوار و پیاده جهت خدمات و تسخیر دیرجات برگاه  
اشرف حاضر سازند هر دو دست بر خشم و سر خنده بعضی اشرف رسانید که آماده و  
غرض هرگاه عساکر غرمت بهجت فرمای و میره غار بخان شد بمنزل اول که موکب اقبال  
در کنار دریا نزول اجمال شد و صادق محمد خان بوصوف و دو هزار لشکر مأموره را که ملحق  
مسلم ساخته به طاری محمد یعقوب خان امیر کبیر خود برکاب نصرت انتساب خاقانی حاضر  
گردانیده مشرف ساخت چون محمد زمان خان نام پسر نواب احمد خان برادرزاده فتح خان  
دعوت و وزارت و مینائی فتح خان از طرف شاه محمود بنوایی و تحصیل مال و اجس دیرجات  
ناظم و حاکم بود هرگاه فتح خان بیاعت مقدمات فوق الذکر مغضوب و دیده جهان شتر  
از خنجر غیرت معیوب گردید لهذا سمندر خان با میرائی بنا بر غزل و گرفتاری محمد زمان خان  
از حضور شاه محمود آمده نامبرده را بهید خل ساخته خود ناظم دیره گردیده بود چون بنده  
از دریا عبور نموده بحد دیره نزول فرمودند سمندر خان بکاور بلاتاملی بمحضر لشکر  
جنگ حاضر شد هنوز سپاه نصرت پناه بندگان با خیمه و خرگاه برپا نموده بودند که بنوا  
صدای تفنگ تراوانان طرفین بلند گردیدنی انور بندگان با پادشاهان بناده و اردو  
جنگ گردیدند ناگاه از طرف مخالفان دو گلوله توپ بر سر بدلاتاشا لشکر صادق محمد خان  
با محمد یعقوب خان و مردود او و پوتره و بادلاوران رکاب طغر انتساب بمقابل درآمده و خشم  
و اظهار تهنیتی مشغول گردیده چندین سوار سپاه مخالف برگشته اخترا سر بریده و  
انور گذر بانالوف آفرین انعام مغضوب و خنجر یکدیگر دیدند متحارن آنحال پیادای خبر از  
سرکاری را آماده دایری بلطغیان و جوهر و انگلیسین درآمده بحیث مجموع حمله بر خانه

[illegible]















و تمام متذکرته درضا بخشاد و او را چار جنگ گزین فرموده خود را با انواع جنگل  
 بدامنه کوه خیر رسانیدند مگر نبودند و سبب این مخالفت با کمال تاراج کرده باز بطرف شاد  
 برگشتند و بندگان داخل دره خیر گردیدند بعد چند یوم که پیادهای هند و ستانی ملازم سرکار  
 قریب چهارصد نفر برهنه و مضطرب در خیر رسیدند و بعضی از خواهر نیز فرصت یافته مشغول  
 میگردد و محمد عظیم خان کلر کلام الله را بعد و قسم میبرد که بعضی است معتبر این خود فرستاد  
 که برادران و مردمان بی ایمان غلام را بد راه و گمراه کرده این بدنامی بنام من حاصل کردند  
 و الا غلام بهمان ارادت و صداقت است حکام دارد اگر مرضی مبارک بوده باشد و ارشاد شود  
 غلام خود تنها بقدر مبعوضی مشرف میگردد بعد آن بهر نوعیکه تسلی و رضامندی خاطر سرکار است  
 بوده باشد از روی عهده و قسم عمل خواهد نمود و اگر این نوع بهر منظور و پسند خاطر مبارک نباشد  
 امید دارم که اقامت خیر را که کورستان لائق رونق بخشی بندگان و الا نشان گذارنده  
 بسمت دیره و سکار پور تشریف فرما شوند بعد از آنجا آنچه مرضی مبارک باشد و عذر ارشاد  
 از جانب غلام بی کم و کاست بجا آورده خواهد شد چونکه از وفور اتفاق و بد عهده بهانه  
 همه خلاف و مملو از کذب و لاف متصور بود لهذا جواب داده نشد البته تا زمانیکه بندگان  
 رونق بخشی دره خیر بودند خلل کلی در امورات آنها واقع بود بلکه از پشاور حرکت بجای  
 کرده نمیتوانستند بی الحاح قریب دو ماه بندگان شرف پادشاه خیر گذرانیدند چونکه  
 همه آنها که هند و مردم پیاده هندی تمامی بی اسباب بی اوضاع میبود و قدری بمال  
 که بحضور موجود بود هم با تمام رسید و عمر النضر فرزند ارجمند و او الشرف شهنشاه محمد تیمور که درین  
 غربت پشاور و این اطاعت و تقوی سکار پور مأمور فرموده بودیم مکرر و مکرر این حضور

و تمام متذکرته درضا بخشاد و او را چار جنگ گزین فرموده خود را با انواع جنگل بدامنه کوه خیر رسانیدند مگر نبودند و سبب این مخالفت با کمال تاراج کرده باز بطرف شاد برگشتند و بندگان داخل دره خیر گردیدند بعد چند یوم که پیادهای هند و ستانی ملازم سرکار قریب چهارصد نفر برهنه و مضطرب در خیر رسیدند و بعضی از خواهر نیز فرصت یافته مشغول میگردد و محمد عظیم خان کلر کلام الله را بعد و قسم میبرد که بعضی است معتبر این خود فرستاد که برادران و مردمان بی ایمان غلام را بد راه و گمراه کرده این بدنامی بنام من حاصل کردند و الا غلام بهمان ارادت و صداقت است حکام دارد اگر مرضی مبارک بوده باشد و ارشاد شود غلام خود تنها بقدر مبعوضی مشرف میگردد بعد آن بهر نوعیکه تسلی و رضامندی خاطر سرکار است بوده باشد از روی عهده و قسم عمل خواهد نمود و اگر این نوع بهر منظور و پسند خاطر مبارک نباشد امید دارم که اقامت خیر را که کورستان لائق رونق بخشی بندگان و الا نشان گذارنده بسمت دیره و سکار پور تشریف فرما شوند بعد از آنجا آنچه مرضی مبارک باشد و عذر ارشاد از جانب غلام بی کم و کاست بجا آورده خواهد شد چونکه از وفور اتفاق و بد عهده بهانه همه خلاف و مملو از کذب و لاف متصور بود لهذا جواب داده نشد البته تا زمانیکه بندگان رونق بخشی دره خیر بودند خلل کلی در امورات آنها واقع بود بلکه از پشاور حرکت بجای کرده نمیتوانستند بی الحاح قریب دو ماه بندگان شرف پادشاه خیر گذرانیدند چونکه همه آنها که هند و مردم پیاده هندی تمامی بی اسباب بی اوضاع میبود و قدری بمال که بحضور موجود بود هم با تمام رسید و عمر النضر فرزند ارجمند و او الشرف شهنشاه محمد تیمور که درین غربت پشاور و این اطاعت و تقوی سکار پور مأمور فرموده بودیم مکرر و مکرر این حضور





شکار پور واقع و معروف بنام سند است در شتیهها نشسته قریب قلعه بهکر رسیده  
 داخل دریای سند شدند و از آنجا سطح دریا را طی فرموده متصل بمنته میر سهراب خان  
 که واقع علاقه محال خیر پور است از دریا بیرون شده منزل اجمال فرمود میر سهراب خان  
 از قزوین و منزل مهابات منزل اطلاع یافته فی الفور انواع سیورسات بموضع مقبره خود  
 بحضور فیض گنجور فرستاده فردای آن یوم میرند کور نیز بموضع فرزندان و وابستگان خود بسلام  
 حاضر شده پیشکش و نظراته یعنی یکصد عدد اشرفی زر سرخ و چهار هزار روپیه نقد و سپه  
 ترکی و ایرانی بموزین و یزاق طلا و نعلهای کسندی باریک مرصع علی و غیره اجناس غریبا  
 و پشمینه و ابرشی و دیگر تحائف متنوعه روی و هندی و ظروف آلات چینی و بلوری یکبار  
 کشتی بنگاله دار و دهنه طلاکار از حضور بر نور گذرانیده التماس نمود که غلامان از مال و  
 جان بخدمت بندگان والا حاضر میباشیم بلکه آنچه میران حیدر آباد بادای فدویت و  
 جانفشانی بنامایند بنای ما غلامان هم همان میباشند مگر از خدمت و جان نثاری  
 سرکار عدول نخواهیم کرد بندگان اشرف تا هر یک با تحسین متمثال ساخته میر سهراب خان را  
 بموضع فرزندان و وابستگان بخلعتهای فاخره و اسپه های ولایتی و شمشیرهای ایرانی بمقتدر  
 متوافره ملوکار و ممتاز نموده مخصر فرمودند و از آنجا با وجود تلاطم امواج دریا با کشتی  
 باز نشایم برسات که در کمال طغیان بود در کشتی بنگاله دار مذکور سوار شده عازم حیدر آباد  
 گردیدند بعد انقطاع منازل دریا داخل ناله قلیلی که قریب بحیدر آباد میباشند شده از دریا  
 برآمده منزل اجمال فرمودند چون میران حیدر آباد از غرض بندگان با اطلاع نداشتند از رسیدن  
 یکایک بندگان بحوالی حیدر آباد توقف یافته در ورطه تحیر مانده بلا تا مثل مقبره ان بوقا

بجای نفع او  
 بنام سند است که از شتیهها نشسته قریب قلعه بهکر رسیده  
 داخل دریای سند شدند و از آنجا سطح دریا را طی فرموده متصل بمنته میر سهراب خان  
 که واقع علاقه محال خیر پور است از دریا بیرون شده منزل اجمال فرمود میر سهراب خان  
 از قزوین و منزل مهابات منزل اطلاع یافته فی الفور انواع سیورسات بموضع مقبره خود  
 بحضور فیض گنجور فرستاده فردای آن یوم میرند کور نیز بموضع فرزندان و وابستگان خود بسلام  
 حاضر شده پیشکش و نظراته یعنی یکصد عدد اشرفی زر سرخ و چهار هزار روپیه نقد و سپه  
 ترکی و ایرانی بموزین و یزاق طلا و نعلهای کسندی باریک مرصع علی و غیره اجناس غریبا  
 و پشمینه و ابرشی و دیگر تحائف متنوعه روی و هندی و ظروف آلات چینی و بلوری یکبار  
 کشتی بنگاله دار و دهنه طلاکار از حضور بر نور گذرانیده التماس نمود که غلامان از مال و  
 جان بخدمت بندگان والا حاضر میباشیم بلکه آنچه میران حیدر آباد بادای فدویت و  
 جانفشانی بنامایند بنای ما غلامان هم همان میباشند مگر از خدمت و جان نثاری  
 سرکار عدول نخواهیم کرد بندگان اشرف تا هر یک با تحسین متمثال ساخته میر سهراب خان را  
 بموضع فرزندان و وابستگان بخلعتهای فاخره و اسپه های ولایتی و شمشیرهای ایرانی بمقتدر  
 متوافره ملوکار و ممتاز نموده مخصر فرمودند و از آنجا با وجود تلاطم امواج دریا با کشتی  
 باز نشایم برسات که در کمال طغیان بود در کشتی بنگاله دار مذکور سوار شده عازم حیدر آباد  
 گردیدند بعد انقطاع منازل دریا داخل ناله قلیلی که قریب بحیدر آباد میباشند شده از دریا  
 برآمده منزل اجمال فرمودند چون میران حیدر آباد از غرض بندگان با اطلاع نداشتند از رسیدن  
 یکایک بندگان بحوالی حیدر آباد توقف یافته در ورطه تحیر مانده بلا تا مثل مقبره ان بوقا

نگار...  
 در کمال طغیان بود در کشتی بنگاله دار مذکور سوار شده عازم حیدر آباد گردیدند بعد انقطاع منازل دریا داخل ناله قلیلی که قریب بحیدر آباد میباشند شده از دریا برآمده منزل اجمال فرمودند چون میران حیدر آباد از غرض بندگان با اطلاع نداشتند از رسیدن یکایک بندگان بحوالی حیدر آباد توقف یافته در ورطه تحیر مانده بلا تا مثل مقبره ان بوقا

و صاحبکاران سلیقه شعار خود را بجهت ایصال انواع سیورسات و ادای اقسام خدمات تعیین  
پسر بی غلام علی که صاحب دستار بود خود بسلام حاضر شده عرض نمود که میر کرم علیخان و میر  
دندان که در شکاری مصروف اند اگر ارشاد شود فردا بسلام حاضر شوند و برای نزول  
تغافر شمول حضرت خاقانی اندرون قلعه مکانات ترتیب یافته لیکن در بیرون قلعه نیز  
بر بلندی هوادار خیمه و صحرگاه منصوب باشد که هر جا که مرضی ببارک الله تعالی فرمایند  
میمنت ازوم ازانی فرمایند چون هوای صحرانوار و دلکش بود بندگان باسبب  
تشریف فرما شده نزول اجمال فرموده در باب شرفیابی میران مذکور یوم فردا را مقرر نمود  
چنانچه روز دیگر بوقت نماز ظهر میران نزول بسلام شرف شده سلامانه پانصد اشرفی ز سر  
و بیست هزار روپیه نقد از نظر و اا گذرانیدند و بتصرف تمام شکرانه الهی بجا آوردند که از  
از فیوضات الهیت که زیارت یارکت بندگان اشرف نصیب غلامان گردید و بلا واسطه  
دولت سلام و سرافرازی قدس بوسی ملازمان اقدس دست داد و چون توقف بندگان  
چند یوم بد نظر آفتاب منظر کور و بتابان میران کور را بجماع فاضله و دلا ساری متذکره  
و دستار ساخته عرض نمودیم بعد آن عرض سیورسات روز مره خواجهای طعافم بخواج  
صبح و شام علی الدوام میرسانیدند توهم دیگر که باز میران مذکور مشرف عتبه بوسی گردیدند  
زبان صدق بیان بخیرت دنیا نشودند که غلامان از تشریف فرمای بندگان اقدس غرق  
نجه خجالت میباشند زیرا که خدمتیکه شایسته ملازمان اقدس بوده باشد از دست غلامان  
بعل نمی آید که باعث افتخار و موجب اعتبار و ماکرد و بنا علیه اسید و ارمیم که آنچه پیشینها  
خاطر عاظر ازین رونق افزائی بوده باشد بعد و این امر و ارشاد فرمایند تا بجا آورده

اینکه صاحبکاران سلیقه شعار خود را بجهت ایصال انواع سیورسات و ادای اقسام خدمات تعیین  
پسر بی غلام علی که صاحب دستار بود خود بسلام حاضر شده عرض نمود که میر کرم علیخان و میر  
دندان که در شکاری مصروف اند اگر ارشاد شود فردا بسلام حاضر شوند و برای نزول  
تغافر شمول حضرت خاقانی اندرون قلعه مکانات ترتیب یافته لیکن در بیرون قلعه نیز  
بر بلندی هوادار خیمه و صحرگاه منصوب باشد که هر جا که مرضی ببارک الله تعالی فرمایند  
میمنت ازوم ازانی فرمایند چون هوای صحرانوار و دلکش بود بندگان باسبب  
تشریف فرما شده نزول اجمال فرموده در باب شرفیابی میران مذکور یوم فردا را مقرر نمود  
چنانچه روز دیگر بوقت نماز ظهر میران نزول بسلام شرف شده سلامانه پانصد اشرفی ز سر  
و بیست هزار روپیه نقد از نظر و اا گذرانیدند و بتصرف تمام شکرانه الهی بجا آوردند که از  
از فیوضات الهیت که زیارت یارکت بندگان اشرف نصیب غلامان گردید و بلا واسطه  
دولت سلام و سرافرازی قدس بوسی ملازمان اقدس دست داد و چون توقف بندگان  
چند یوم بد نظر آفتاب منظر کور و بتابان میران کور را بجماع فاضله و دلا ساری متذکره  
و دستار ساخته عرض نمودیم بعد آن عرض سیورسات روز مره خواجهای طعافم بخواج  
صبح و شام علی الدوام میرسانیدند توهم دیگر که باز میران مذکور مشرف عتبه بوسی گردیدند  
زبان صدق بیان بخیرت دنیا نشودند که غلامان از تشریف فرمای بندگان اقدس غرق  
نجه خجالت میباشند زیرا که خدمتیکه شایسته ملازمان اقدس بوده باشد از دست غلامان  
بعل نمی آید که باعث افتخار و موجب اعتبار و ماکرد و بنا علیه اسید و ارمیم که آنچه پیشینها  
خاطر عاظر ازین رونق افزائی بوده باشد بعد و این امر و ارشاد فرمایند تا بجا آورده

نفر خودی حاصل کرده شود چون از اصرار معروضات علی هریه آنها استقرار رُخ عقیدت بالبنیه  
خوب بولوق پیوست آن روز نیز شخص فرموده فرمودیم که فردا شما را بمرکز آن خاطر و مانی  
اطلاع داده خواهد شد روز دیگر که باز شرفیاب حضور انور شدند ارشاد گردید که بندگان که  
در این طغیان آهبا و تراکم ناسره گراما در بنوا لشریف فرمای اینجا شدند مقصود اصلی و مطلوب  
آنست که شما باین بهیال اتفاق بعهد و بیان درستی و صدق در راستی چست خدنگاری  
بندگان را قبول و ابقای امور سلطنت ما را بر محبت خلاص نمجت خود نمو کول شده از طرف  
شاه محمود و عظیم خان امید خود را با اباکل منقطع ساخته ظاهره باطناً با بندگان شرف  
یکدل و کبر و باشد هرگاه از زبان وحی تو آمان این نکات صورت بیان یافت عرض نمود که  
غلامان در غریبچانه رفته صلاح و منصلحت با خوانین بلوچیه کرده آنچه قرار داد تمامی قوم کرد  
حاضر شده بعضی اشرف میرسانیم چنانچه یوم دیگر بشرف سلام شرف شده بالاتفاق عرض  
که از شرف تشریف آوری خود بندگان بکنند نشان غلامان تمامی قوم بلوچان با ما دام القیام  
حلقه بگوش و غلام ساختند که از حق این احسان با دام الحیاة بیرون شدن نتوانیم لهذا بگی بد  
جان و صدق و ایتقان شطیج و تقاد فرمان واجب الاذعان گردیده سرو مال و جان خود را شمار  
رکاب اشرف مینماییم بعد از آن عهد نامه تقسیم کلام اتند و ضمانت حضرت رسول مقبول  
است محمد نبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جناب علی مرتضی و حضرت عباس علی و دو و از ده  
رضوان اتند علیه السلام بنیضمون نوشته که مایان بجان مال بخند بنگاری سرکار اشرف  
ثابت قدم در اسنخ دم بوده هرگاه کسی از طرف شاه محمود و عظیم خان غیوه بعزم ضبط و خیر  
الکای شکار پور باید اول با غلامان با جمعیت بلوچیه خود بمداغه آن بر مال پرد از نیم اگر

در این طغیان آهبا و تراکم ناسره گراما در بنوا لشریف فرمای اینجا شدند مقصود اصلی و مطلوب آنست که شما باین بهیال اتفاق بعهد و بیان درستی و صدق در راستی چست خدنگاری بندگان را قبول و ابقای امور سلطنت ما را بر محبت خلاص نمجت خود نمو کول شده از طرف شاه محمود و عظیم خان امید خود را با اباکل منقطع ساخته ظاهره باطناً با بندگان شرف یکدل و کبر و باشد هرگاه از زبان وحی تو آمان این نکات صورت بیان یافت عرض نمود که غلامان در غریبچانه رفته صلاح و منصلحت با خوانین بلوچیه کرده آنچه قرار داد تمامی قوم کرد حاضر شده بعضی اشرف میرسانیم چنانچه یوم دیگر بشرف سلام شرف شده بالاتفاق عرض که از شرف تشریف آوری خود بندگان بکنند نشان غلامان تمامی قوم بلوچان با ما دام القیام حلقه بگوش و غلام ساختند که از حق این احسان با دام الحیاة بیرون شدن نتوانیم لهذا بگی بد جان و صدق و ایتقان شطیج و تقاد فرمان واجب الاذعان گردیده سرو مال و جان خود را شمار رکاب اشرف مینماییم بعد از آن عهد نامه تقسیم کلام اتند و ضمانت حضرت رسول مقبول است محمد نبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جناب علی مرتضی و حضرت عباس علی و دو و از ده رضوان اتند علیه السلام بنیضمون نوشته که مایان بجان مال بخند بنگاری سرکار اشرف ثابت قدم در اسنخ دم بوده هرگاه کسی از طرف شاه محمود و عظیم خان غیوه بعزم ضبط و خیر الکای شکار پور باید اول با غلامان با جمعیت بلوچیه خود بمداغه آن بر مال پرد از نیم اگر









معید هم هرگز فرج نماند ازین اندیشه قبیحی نشانی پیدا بنگریدند و درین میانند که سخن صاحبان  
 انگریز بهادر حضرت پادشاه بکسرت و بطلافت <sup>و بخل</sup> بخواهند که ملک سندر را متصرف شده  
 بایان انحراب سازند بعد کان انصرف و فرمودند که این اندیشه خطا و اوهمه است بچنان ایشان که کمر حمت  
 بحد نگاری بندگان بسته اند در تحقیقت همچو بندگان با خود را منسوب و محسوب بدولت ابدی  
 صاحبان انگریز بهادر نمودند لازم که ایشان از این منتهی تسلی تمام ننمایند که ملک مال شماست  
 از صد نه آفت زوال نامون و مضمون خواهد بود و باوجودیکه و بسجده خان مذکور حراست مخصوص  
 معمول داشت لیکن رنگ باطن میران مذکور بدستور باقی ماند چنانچه بار دیگر بغرض رسید  
 که میران مذکور از طرف پادشاه هراس بمقاس بر داشته الحال او کیلان خود را در نزد عظیم خان  
 بکابل بفرستاد و ساد اند که بچرا حاجت لشکر و دوازده نفر شما خواهد شد بایان همان استقیم  
 لیکن خود را بزودی با سامان شایان خود بر نشاء که وقت از دست خواهد رفت یعنی ملک  
 سندر با خنکی بندگان پادشاه بمصرف مردمان نصاری خواهد درآمد محمد عظیم خان اگر چه  
 استیفاء را فرمود عظیم شد کرد و اعید اراده بر آنطرف نمیکرد بلکه با کمال حرص و آیدن در آنجا  
 انجماء بر قسوس با انواع کتک و چابکوس بفرستاد و رسایل و رسائل عظیم خان را تا احمد شاهی  
 چونکه طاقت استطاعت نداشت عرضه شده در احمد شاهی توقف نموده قدم بجزارت پش  
 نمیتوانست گذاشت تا اینکه اینجا بهیچت بد محمد حسین مشیه بفرستاد و عید بسیار خواه و بخوا  
 او را بخدود بلوچستان رسانید و آنحال میران مذکور نیز از حیدر آباد بالک بلوچیه و افواج  
 قلمیه خود از دریای بند عبور نموده بقصبه لارکانه رسیده توقف نمودند و میران خان نیز  
 از خیر لور با جمعی الوسیه نزد یکدیگر نشست متحرک گردید و از دریای سنده عبور بامیران مذکور

[illegible]





عرض نمودند که فرصت تحریر بعضی بنای تنگ و پای غلامان از حصول شرفیابی محصور بود  
 در وقت نهایت انگشت در صورت امید از پیشگاه نقده پایگاه خاقانی آنکه سرکار  
 اشرف اعلیٰ بزودی از منزلگاه کوچ فرما شده تا فردا سابع قدم غاطفت از دم را بفرق  
 قدویان از زانی فرمایند که علی الصباح با محمد عظیم خان خدیعت آهنگ سامان و تقرر جنگ است  
 و اگر بر تقدیر بواسطه کمالی ما بخواهیم بندگان و الا نشان سوله غلامان را منظور  
 اقدس فرموده بشرف قدم میمنت از دم اردوی غلامان خاکسار را رشک صفی گلزار  
 نسازند یعنی نوعی اعراض و اغماض را منظور نظر اشرف فرمایند در آنحال کله بندگان از  
 از طرف غلامان بالکل بر طرف خواهد بود و ما غلامان بدنام جهان نباشیم چه که در دنیا  
 در کتاب کم التفاتی از حضور ساطع النور خواهد بود بندگان با که تشنه خون اعدا و متهمی  
 و التجای میران بی وفا بودند بجز دستخاست شب شب کوچ فرما شده علی الصباح رونق افزای  
 لشکر باو چیه گردید محمد عظیم خان بجز شنیدن رونق افزای را بایات و الیات بندگان  
 بلشکر بندگان بی وفا بجز تم ترک عهد و میثاق انظار انظار بغایت بیدست و با سر  
 بیجا شده مجبوراً حبیب الله خان پسر خود را بمو جبار خان برادر خود بطریق الحاح و خلاص  
 شماری بل بصدع و خاکساری در خیمه میران مذکور فرستاد و ملقب و ملقبی گردید که الحال کوه  
 مقصود و مرضی خاطر ایشان باشد مراب و چشم قبول و منظور خواهد بود لیکن شما خوب  
 میدانید که از پشاور تا اینجا لکهار و پویه بمصرف رسانیده صرف باشد و التجای شما قطع  
 مسافت بعیده نموده در اینجا رسیده ام و الا خود هرگز بر این غرض نداشتیم اگر بندگان این  
 قصد ولایت می نمودند البته در همان ولایت حوصله خود را آزموده میشد تا بهر کسی که خدا

نقد حال  
 در اینجا بنی بصری  
 سرکاره و نگاه بنی بصری  
 میجاست  
 غاطفت میران و کلفت  
 علی الصباح اول در وقت  
 بباد بر تقدیر باو غلامان  
 غلامان سوال کرده خواست  
 اعراض و در دانی اینجا  
 اندک چشم شمشیر  
 اعدا و دشمنان جمع عدوت  
 متهمی از دین و دنیا  
 خواجه مجبوراً بی اختیار  
 شکست سوال  
 را بکوه  
 مقصود و مرضی  
 میدانید که از پشاور  
 مسافت بعیده نموده  
 قصد ولایت می نمودند



دروغ ایقان ضرور با محمد عظیم خان اتفاق نموده عهد و میثاق کرده اند و آنچه بنهادی  
که بنیادی در بواطن خود با محال شنبه و مضمحل شدند اکنون علانیه ظاهر و باهر شدند  
در آنحال بخاطر رسید که اگر تنها لشکر محمد عظیم خان میبود که جمعیتش نهایت هفت هزار سوار است  
البته بجای مقابل و سرکوبی او کرده میشد تا آنچه اراده آبی میبود از فتح و شکست احد الظفرین  
بطور بی هویت آنرا چه علاج که اوس سندیان قریب یک سوار و پیاده از بلوچان و غیر هم  
مجموع گردیده اند و از هر طرف گذری در بای سندیان بدست تصرف آن مردم است اگر با نهم  
صرف بنوکل قصد محاربه و مجادله کرده شود نمودند نخواهد بود چرا که مردم ملکی در محال محاربه  
و بدیاطنی نشسته و کمر بسته اند و هم در آن اشیاء بعضی از هواخواهان و جمعی از غلامان که رقبه اعلا  
چون رشته جان پیوسته گردون فدویت ایقان استوار میداشتند عرض نمودند که امیران سندی  
که محاربت مستحکم دارند نشود که از شما نفقت نقصان دیگر اقدیس برسانند یا دستگیر و مخالف  
بدگر سازند در این صورت خود را ازین معرکه نفاق کشیدن و بالفعل تدان این مفاد است  
موقوف بر این فرصت پسندیدن و جان خویش را ازین مهلکه سلامت و امانت آوردن  
اولی و آنست که این سخن بران را که قابل قبول خاطر میبویند بندگان مانع شود هیچ شرط و شرط  
و بصلاح وقت از دریای سندی عبور فرمودند هرگاه میران مذکور از سواد خبر یافته از آنجا که  
نیمه عین مأمول آنجا فصول بودنی الفور برای زمانه سازی مبالغ چند هزار روپیه نقد مع  
آدم معتبر خود بحضور انور فرستاده عرض نمودند که کوٹ سبزی نیز قریب یک لک روپیه دارد  
پیشکش بندگان والا نمودیم سرکار والا در آنجا نزول اجازت فرموده توقف فرمایند که آن

[illegible]

ملک خود سرکار اشرف می باشد محمد عظیم خان عنقریب از شکار پور مراجعت بولایت خواهد کرد  
 سرکار عالی بلا خدشه باز تشریف فرما و رونق افزای شکار پور شوند آرا بخاک از اینداناها  
 راسته و درستی موافق عهد و میثاق در قول و فعل آن گروه پرفیاض ندیده بلکه پیوسته <sup>میکنند</sup>  
 و بیوفائی بملاحظه اشرف ماییده بود لهذا اعتماد و اعتبار را از قول و قرار آن گروه <sup>نجات</sup>  
 ساقط و برکنار دانسته و جواب صامتح بعد قبول <sup>مسئول</sup> اگر و بود <sup>بعضول</sup> سر اسر کنده  
 گراف داده اولی و احسن چنان نمود که خود را با علما و قدامت بیان ملازمان سر اسر <sup>بود</sup>  
 ایقان ازین مجمع <sup>منافقان</sup> کشیده بمملکت وستان یعنی لودیانه امنیت کاشانه رسانیده بود  
 و این عقده سر بسته را که مصدق تعمیل <sup>چیل</sup> قول <sup>است</sup> سده ای که در حفظ عهد پابندی <sup>کنایه از صاحبان انگریز بهادر</sup>  
 مار بگذار و قتل کن بندی در صندوق ضمیر توکل تصویر داشته کشودش بزبان دیگر <sup>موجود</sup>  
 گذاشته آید زیرا که یار زنده و صحبت باقی گفته اند امید بجناب حق سبحانه است که  
 قبل از آنکه مرگ حیات مستعار بمقرض اجل مقدر آفریدگار منقطع گردد و حضرت ملک <sup>علام</sup>  
 انتقام این آقام از آن گروه گناه زشت انجام بخواند تام و تمام هم از دست حق پرست این  
 مشهام بانجام رساند تا آرزوی دل کشیده و روی شاهد مقصود بحسب <sup>نخواه</sup> دیده شود البته  
 علی کل شیء قدیر بقدر بندگان ما از آنجا کوچ در کوچ فرموده رونق <sup>افزای</sup> چشملی شدند راجه <sup>حشملی</sup>  
 ضیافتها و پیشکشها و تحائف <sup>مشتوق</sup> از نظر مبارک گذرانیده سرکار اشرف <sup>مناظر</sup> خلعت <sup>فاخره</sup>  
 بمحض <sup>یک</sup> <sup>نیم</sup> <sup>پیل</sup> با و مرخص فرموده و بگذراه از آنجا همراه گرفته رونق <sup>افزای</sup> پوکران گردید  
 جهت نعلبندی اسپان و رسیدن بعضی اسباب سامان که پس مانده بود دو یوم توقف آنجا  
 اتفاق افتاد مگر راجه پوکران هیچ انسانیت لیاقت نداشت خدمت و صداقت و اطاعت

ملک خود سرکار اشرف می باشد محمد عظیم خان عنقریب از شکار پور مراجعت بولایت خواهد کرد  
 سرکار عالی بلا خدشه باز تشریف فرما و رونق افزای شکار پور شوند آرا بخاک از اینداناها  
 راسته و درستی موافق عهد و میثاق در قول و فعل آن گروه پرفیاض ندیده بلکه پیوسته <sup>میکنند</sup>  
 و بیوفائی بملاحظه اشرف ماییده بود لهذا اعتماد و اعتبار را از قول و قرار آن گروه <sup>نجات</sup>  
 ساقط و برکنار دانسته و جواب صامتح بعد قبول <sup>مسئول</sup> اگر و بود <sup>بعضول</sup> سر اسر کنده  
 گراف داده اولی و احسن چنان نمود که خود را با علما و قدامت بیان ملازمان سر اسر <sup>بود</sup>  
 ایقان ازین مجمع <sup>منافقان</sup> کشیده بمملکت وستان یعنی لودیانه امنیت کاشانه رسانیده بود  
 و این عقده سر بسته را که مصدق تعمیل <sup>چیل</sup> قول <sup>است</sup> سده ای که در حفظ عهد پابندی <sup>کنایه از صاحبان انگریز بهادر</sup>  
 مار بگذار و قتل کن بندی در صندوق ضمیر توکل تصویر داشته کشودش بزبان دیگر <sup>موجود</sup>  
 گذاشته آید زیرا که یار زنده و صحبت باقی گفته اند امید بجناب حق سبحانه است که  
 قبل از آنکه مرگ حیات مستعار بمقرض اجل مقدر آفریدگار منقطع گردد و حضرت ملک <sup>علام</sup>  
 انتقام این آقام از آن گروه گناه زشت انجام بخواند تام و تمام هم از دست حق پرست این  
 مشهام بانجام رساند تا آرزوی دل کشیده و روی شاهد مقصود بحسب <sup>نخواه</sup> دیده شود البته  
 علی کل شیء قدیر بقدر بندگان ما از آنجا کوچ در کوچ فرموده رونق <sup>افزای</sup> چشملی شدند راجه <sup>حشملی</sup>  
 ضیافتها و پیشکشها و تحائف <sup>مشتوق</sup> از نظر مبارک گذرانیده سرکار اشرف <sup>مناظر</sup> خلعت <sup>فاخره</sup>  
 بمحض <sup>یک</sup> <sup>نیم</sup> <sup>پیل</sup> با و مرخص فرموده و بگذراه از آنجا همراه گرفته رونق <sup>افزای</sup> پوکران گردید  
 جهت نعلبندی اسپان و رسیدن بعضی اسباب سامان که پس مانده بود دو یوم توقف آنجا  
 اتفاق افتاد مگر راجه پوکران هیچ انسانیت لیاقت نداشت خدمت و صداقت و اطاعت

آدمیت بر طرف که از دناست و دُون فطرتی بوقت شب در دِوانِ در طویلتر کار فرستاده و در  
اسپای دُر دی کرده بُردند چون براه بُد کور اطلاع نموده شد اَوّل عذر و حیل نموده بعد عذر  
تلاش در دِوان گرفته چون بندگان با از آنجا کوچ فرما شدند در آنحال تحف جلات چند بذر لوبیا  
خود بحضور انور فرستاد چون که بی لیاقت بود لهذا منظور نظر اشراف گشته و ابر کُشته مگر بعد از  
چند روز اسپان مُسروق را بدست نوکران خود از عقب بحضور فرستاد چون قدمی نهادند  
رونی افزای جو پور گردید راجه جو پور پیشکشها و نظراتها از نظر گذرانیده التماس کرد که  
چند گاه حضور والا بنده خانه را بوجود سعادت نمود رونق و بهیا افزایند تا کمال دست  
اندکی مرفوع شود و کمترین بجان شامی و هدیه شکاری خود را بین الاقران و الامثال افزایند  
میکردند چون که در و دود و بانه نزدی مصمم خاطر دریا مقاطر بود لهذا یک اوم مقام فرموده  
عنان غریت با مستدراک شرف زیارت بابر گشته حضرت خواجہ شعیب الدین شسته گشتند  
شرف و انشای عینا میره بجای از میر شریف معطوف فرمودیم پور و آنجا شرف زیارت  
شرف را در یافته مبلغ یک هزار روپیه برای خادمان و خرج شمع و چراغ آن خیر البقاء و  
و آنجا کوچ فرما شده وارد چمکنگر گردیدیم راجه جیستگر نیز پیشکشها و سلامها را از نظر  
گذرانیده و شب در دِ حاضر حضور پور بوده شمس ملوک اوجیه حسن اوانید و آنجا قطع  
طلی ترا حل فرموده بمفاصله شش که بی شاه جهان آباد نزول احوال فرمودیم چند یو میکه دران  
منزلهین اتفاق توقف جهت تبدل ابر برداری و تدانیک بعضی سلاطین سوادیه اوقاد شاد و  
جایه دلی یعنی اکبر بادشاه نهایت بحد و غایت مہمانداری و قدر و منزلت ششاسی بندگان  
اشرف را بجا آوردند بیکه خاطر مواہبت نماظر بندگان بار از خود با حسن الوجوه رضامند

و آنست که  
 در آن خطی تا کس طبعی  
 و بیانی آنست که در آن  
 همه کسبانی که برای کسب  
 بکار و دینی که در دنیا  
 مانند خود نیست یعنی آن  
 حقیقی خود شده است  
 مشرق و در دین  
 در دنیا آبادی  
 تصرف نشان دارد  
 تصرف و است  
 یعنی ماندگی است  
 که شده است  
 است یعنی آثار آن  
 در میان هر یک  
 یک که در آن  
 و فاضل و در آن  
 پادشاه و آن  
 پادشاه و آن





# شروع دفتر ثانی

وقایع سی و سوم غنیمت بندگان با براده تسخیر ولایت قندهار  
 کابل و غیره بطرف شکار پور و کسند از شهر لودیان  
 از آنجا که از بدو دو بر چرخ دوار و بدایت گردش لیل و نهار سلطانین باتاج و تکیه  
 باراده خالق مادر وطن قضا دار کمان سعی و تردد در دست داشته در اسعاف حصول  
 مآرب کیش غرم و حرکت را از تیر توکل انباشته اند اگر فتوری از گردش سال و ماه و دیو  
 بر خلاف هرگز و منظور صورت ظهور نماید چه نقصان و اگر شتوخی از سفله پردی روزگار  
 زود کار در روزگار روزگارشان راه باید چه زیان زیرا که مزاج راج کامیابی  
 و هر دول پرور را در و خمار ناکامی مدام در قفا و رواج رنج و محنت دایر سپنج راج  
 راحت سرتب دوام در پی هویدا شرح ایتمقال و بیان این اجمال آنکه چون بعد از فراغت  
 بهندوستان که بواسطه بیوفایی سندیان شست بهمان صورت اعلان یافته بود سالی چند  
 بندگان هالیون با فحشای قید المار آشفته من قید الحدید سایه افکن سواکن قصه لودیان ماند  
 شاهباز همت واک از آغاز فطرت دست نشین طبیعت معلی بود باز بقصد صید افکنی ظاهر  
 مخالفین در طبعین و پر پر در کشودن آمد بنا علی بنار غنم ظهور این منظور استند گاه علی  
 و ثوقی الاعتقاد ارشاد قوی بنیاد بنا بر تعهد و تمیل امر جلیل خدمتکاری به العلیجاه نظام الملک  
 میرزا علیخان والی حیدرآباد و کسند که اباعن قید محکوم و متقاد فرمان قضا جرایان این  
 ابد بنیاد صیود بذریعہ دستخط آفتاب شوکت شرف صد در و غیر نقاد یافت عالیجاه

توضیح

در وقایع

بجز از اخبار  
 در گردش سال و ماه و دیو  
 در اسعاف حصول  
 در مآرب کیش غرم و حرکت  
 در تیر توکل انباشته اند  
 در روزگار روزگارشان  
 در رواج رنج و محنت  
 در قضا جرایان این  
 در دست نشین طبیعت  
 در بنیاد بنا بر تعهد و تمیل  
 در قید محکوم و متقاد  
 در فرمان قضا جرایان  
 در یافت عالیجاه









در جمله بها و پور افراخت بها و الحان از بنجری آن زمان اگر تعادلات مستقیمه سنوات سابقه  
بساط خدمتکاری مستمره را منسبت ساخت لیکن با وجودیکه بحر لطف و مهربانی بندگان  
سپهر ارکان با بحال عبودیت امتثالش موج خویش بگر نامبرده با آرزوی ارشاد حصول  
شرف اندوزی مختص بر نور مجاز خالی از غیر تشویش و فوری احتیاط بگانه و خویش نهایت  
جاهد و عرق ریز چونکه ظهور این گراه بلا ریب استیفاء بخاطر اندرین المخصر از تقاضای  
خرد سالی او متصور و هویدا بود آنگاه بندگان با محبتی خالصانه مذکور خارج از لشکرگاه  
بل بمقاصد دوسه کرده دور جبریده آسار و نطق آرا گردیده خان مذکور را با انبوه سوار  
پیاده حکم حاضر شدن بحضور نقض دستور فرمودند خان مذکور بکبر و ادب شناسان و طریق  
خردمندان حاضر گشته در جنب مقریان پایه سرگردون نظیر ایستان مستفیض اکتساب  
احراز دولت با مخالفت گردیده مسلمانان و پیشکش خود را از اسب و اشتر با ساطلا و نفوذ  
زیر نقدیه و اجناس نفیس و کفیر قوی بحضور انور گذرانیده بخلع فاخره سرفراز و از تلافیات  
خسروانه مفتخر و ممتاز گردید تا زمانیکه عا که منصور در متعلقه او سبکستان در آن کای  
منزل بمنزل سیور سابت شمره و آلات اشیای ضروریه مطلوبه را و کتای او که در رکاب  
نوشید نصاب فیض یاب بودند بمقدار دستیاب میرسانیدند چون از نزول سوادق جاه  
جلال خاقانی سزاین موضع بمنزل کوٹ رفت و آراستگی دید سمری از ریاض ارم بر شید  
از آنجا که موضع مذکور بر ایست میران پسندید و خیر لایزیه مشرکت آنگاه و کتای ایشان در  
حاضر گشته هر یک شتر صد فرمان قضا جریان شدند اما آرزوی بخور و کار معبر اطهار آوردند  
که در زمانیکه گلابانک نهفت حرکت مرکب بها و یون انار از انجمن آریان فلک نیگون جفا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

1000

بگویند صفار و کبار این دیار رسید نزدیک آن آقا یاران فدویان گوهر جهان بر قدمش در  
 شاکر کنند لیکن درین نزدیکی از نزدیکی لشکر فیر و نری اثر آب تشویر صد تیره از سر بر ناو پیر ایشان  
 و محل امید را بر ناله یاس و تحسیر بسته عرض رسا میگردد که ملک شکار پور قابل طرح اقامت  
 مقصود نیست و مردم بلوچیه از خوف باطنیه و بیم کلاه خطه شکوه عالم ستوده ظاهر تیره حضرت  
 خود را از خدمتگاری و اطاعت فدویان معذور ساخته بلکه پای از دایره آدب بیرون نهان  
 در مقام قتال جدال استاده اند تمنای هواخواهان مجبوریست نین آنکه اگر لطف پادشاه  
 و اتفاق شایسته شایسته حال و کافل احوال این فدویان دره مثال باشد آیاتم تو خف اگر یکدیگر  
 در شکار پور تفریض باخشا و باو مبالغی که از راه خدمتگاری بطور خوشی منظر بگذرانیم هم بدین  
 تصدیق تقاضا باشد آرزوهای کلمات مبارکت انگیز و معروضات جبارت آئین ایشان  
 ظاهر و روشن گردید که این دلیری و لاوری از اشارت کعبه عاتق اندیشی از بر صفت آید  
 بندگان با یابی عقل مصلحت شناس که چراغ راه مقصود و افروغ است بحضرت نقش اجابت  
 بر صفحه وقت فرستاده فرمودند چنانچه و نگلای مذکور و شقیه مشتعل است که مگویند فیری گویند  
 در شکار پور زیاده از پانزده روز رونق افروز نباشد و آراکین دولت زیاده از چهل و  
 هشت هزار روپیه بفر خدمتگاری که ادای آن بدو قسط یعنی در چین بیکون و حرکت  
 واجبست نمائند و ملک هند و شکار پور پیوسته بصیغه قبول و جایگزین نمائند  
 تسلیم مقدر باشد مشروط این شرط که اگر افضل حضرت و اشراف حضرت باغ همیشه  
 سلطنت از بانگ زارع مخافت نمیست پراخته و هزار دستار شاهان خلاف با  
 ذرایع گلهای مردم مرام مستدام تر ذرایع یافته شود تکلیف مالیه فدویان گاهی نیاید

نوشته گرفته جز باری اعتبار خود نمودند بعد از آنجا فوج دریا موج کوچ کرده دوم روز  
بر لب دریای سهند ز غیبت افزو شدند چونکه در آن موسم از باعث طغیان آب وسعت بی  
سند چون کف ارباب کرم و دل اصحاب بهم حکم خیمه سیاحت بلکه آنقدر بود که کنارش  
نمی نمود یعنی از تلاطم امواجش کشتی فلک و انگون و از تراکم آوارش دل ملاح ناخدا ترس  
پرتخون غرض در آن اماکن غیر معهود و ککلی مذکور سفاین موقوف جمع و حاضر حضور پر نور کرده  
افواج بحر امواج را از شیشه آب که در آن هم کشتی دل آشنایان عالم آب چون کاشه عبا  
از خوف شکست بیج و تاب داشت گذرانیده در میان دو دریا منزل نشین ساختند بنگار  
بنصورت آنکه اگر ذات اقدس از زیرش نیان و جمعی بانضمام افواج بحر امواج گوهر صدف  
آن دو دریا شوند مباد از دلنگی و ککلی مگر خواص اراده والا را در بحر فکر و اندیشه  
تیه غوطه گیر گردانند بنا علی هذا تو کلت علی الله گفته و آیه کریمه بسم الله بحر ایا و دریا  
بر زبان صدق ترجمان آورده نوح کردار قدم در کشتی گذاشتند و چند ضربت پدیک نام  
زنگی را با سپاهیان که معدود چند بودند نیز همراه برداشتند و ککلی سندیان آه و زور درین  
میان دو دریا بندگان هایلین و لاز نیست بخش و رونق فریاد خوانند بندگان در حالیکه  
قریب بدریای عظم رسیدند ملاح ارشاد فرمودند که اگر بیهوش درنگ توقف خوابی و درید  
دخت حیات از بر خوابی کشید و لقمه تنگ بحر غضب شای خوابی گردد ملاح با دلخاک  
طناب غدر و الحاح در آب اضطرار کشید صورت نجات خرمیابی گشته در فراتید لا علاج  
گشته را در دریای عظیم سزداد و یقین دل بر مرکب نهاد هرگاه چهره شاهد الله آفتاب  
زیرین نقاب در پرده طلسم شام توفاری گردید و زنگی شای از رگ سیاهی و سیاه پودری

طغیان امواج  
گرفتند و غیبت  
افواج بحر امواج  
کشتی فلک و انگون  
کف ارباب کرم  
اصحاب بهم حکم  
خیمه سیاحت  
بلکه آنقدر بود  
که کنارش نمی نمود  
یعنی از تلاطم  
امواجش کشتی  
فلک و انگون و از  
تراکم آوارش  
دل ملاح ناخدا  
ترس پرتخون غرض  
در آن اماکن غیر  
معهود و ککلی  
مذکور سفاین  
موقوف جمع و حاضر  
حضور پر نور کرده  
افواج بحر امواج  
را از شیشه آب که  
در آن هم کشتی  
دل آشنایان عالم  
آب چون کاشه عبا  
از خوف شکست  
بیج و تاب داشت  
گذرانیده در میان  
دو دریا منزل  
نشین ساختند  
بنگاری بنصورت  
آنکه اگر ذات  
اقدس از زیرش  
نیان و جمعی  
بانضمام افواج  
بحر امواج گوهر  
صدف آن دو دریا  
شوند مباد از  
دلنگی و ککلی  
مگر خواص اراده  
الا را در بحر  
فکر و اندیشه  
تیه غوطه گیر  
گردانند بنا علی  
هذا تو کلت علی  
الله گفته و آیه  
کریمه بسم الله  
بحر ایا و دریا  
بر زبان صدق  
ترجمان آورده  
نوح کردار قدم  
در کشتی گذاشتند  
و چند ضربت  
پدیک نام زنگی  
را با سپاهیان  
که معدود چند  
بودند نیز همراه  
برداشتند و ککلی  
سندیان آه و زور  
درین میان دو  
دریا بندگان  
هایلین و لاز  
نیست بخش و  
رونق فریاد  
خوانند بندگان  
در حالیکه  
قریب بدریای  
عظم رسیدند  
ملاح ارشاد  
فرمودند که اگر  
بیهوش درنگ  
توقف خوابی و  
درید دخت حیات  
از بر خوابی  
کشید و لقمه  
تنگ بحر غضب  
شای خوابی  
گردد ملاح با  
دلخاک طناب  
غدر و الحاح در  
آب اضطرار  
کشید صورت  
نجات خرمیابی  
گشته در فراتید  
لا علاج گشته  
را در دریای  
عظیم سزداد و  
یقین دل بر  
مرکب نهاد هرگاه  
چهره شاهد الله  
آفتاب زیرین  
نقاب در پرده  
طلسم شام  
توفاری گردید  
و زنگی شای  
از رگ سیاهی  
و سیاه پودری

صفحه روی آفاق کشید از توج در بای خوشوار و از بخار و بخار بخار سه خواک  
 خسته ملاح مسلوب به نمدان نشان راه مطلوب و غرض که خیلی از شب کشتی بی اختیار  
 بسوی مخالف کنار اصرار داشت چون بندگان با غور توجه فرمودند دیدند که ملاح از غفلت  
 بیگانه به هر طرف چون دیوانه نظر دارد دست چپش بسته آشنائی به روش بکاره را  
 نه به نزدیک بود که کشتی با هم کس غرق و بندگان از بسوی مقصد هزار فرسخ فرق شود  
 فی الفور بندگان طرف مقصد را بدیک نام فرنگی نمودند تا مبرین چون که از ملاح اندک شسته  
 داشت لهذا کشتی را بسوی مطلب هزار ریج و عقب برده تا علی الصباح بلطف و عنایت  
 خالق الاصبح کشتی با جل مراد رسید و گلای مذکور چون سونج این واقعه شنیدند انگشت  
 تحیر بندان تفکر کردند بعد از آن چاکلی بکار برده شکوه و التواب بودند و حساب را در صبح  
 دوسه روز عبور ساختند غرض از اینجا افتاب در وقت اقبال طالع شده در سمت الراس قرار  
 نورشان گردید اعنی اول باغ شاهی و چون که در اینجا از تراکم اشجار قضائی نبود ثانیاً  
 باغ شهزاده سلیمان متصل در بان مشرقی شکار پور از نزول احوال مواکب انجم مثال رشک  
 قرار پس چنان شدند اگر چه و گلای بدشعار در مقابل دشمن قوی ناپایدار اعنی دریایی کی کنا  
 آبروی خود را از سخت گیری آب کردار بختند اما کار بندگان که ساخته و پرداخته کار  
 بی انبار بود بر همه کس روشن و بر عالمی غیاب مبرهن شد که چگونه خاک خرابی عاقبت  
 بر سر خود بختند راست گفته است هر که گفته است ع سخت بگیرد خدا بر سر جان  
 به غرض چندی که ایام موعود گذشت بندگان با کلام ارشاد نمودند که از مبلغ متعینه شما  
 که قسط اول باید درین ورود ادا می نمود تا بحال دیناری نیاوردید الحال قریب است که

نزدیک بود که کشتی با هم کس غرق و بندگان از بسوی مقصد هزار فرسخ فرق شود  
 فی الفور بندگان طرف مقصد را بدیک نام فرنگی نمودند تا مبرین چون که از ملاح اندک شسته  
 داشت لهذا کشتی را بسوی مطلب هزار ریج و عقب برده تا علی الصباح بلطف و عنایت  
 خالق الاصبح کشتی با جل مراد رسید و گلای مذکور چون سونج این واقعه شنیدند انگشت  
 تحیر بندان تفکر کردند بعد از آن چاکلی بکار برده شکوه و التواب بودند و حساب را در صبح  
 دوسه روز عبور ساختند غرض از اینجا افتاب در وقت اقبال طالع شده در سمت الراس قرار  
 نورشان گردید اعنی اول باغ شاهی و چون که در اینجا از تراکم اشجار قضائی نبود ثانیاً  
 باغ شهزاده سلیمان متصل در بان مشرقی شکار پور از نزول احوال مواکب انجم مثال رشک  
 قرار پس چنان شدند اگر چه و گلای بدشعار در مقابل دشمن قوی ناپایدار اعنی دریایی کی کنا  
 آبروی خود را از سخت گیری آب کردار بختند اما کار بندگان که ساخته و پرداخته کار  
 بی انبار بود بر همه کس روشن و بر عالمی غیاب مبرهن شد که چگونه خاک خرابی عاقبت  
 بر سر خود بختند راست گفته است هر که گفته است ع سخت بگیرد خدا بر سر جان  
 به غرض چندی که ایام موعود گذشت بندگان با کلام ارشاد نمودند که از مبلغ متعینه شما  
 که قسط اول باید درین ورود ادا می نمود تا بحال دیناری نیاوردید الحال قریب است که













بضبط و بطآن قلم جاری نمایند از استماع این احکام و کلامی بدست انجام ترسان و چون  
 از زبان بل مستعد مرگ ناگهان شدند لیکن بندگان مآب رحم بر حال ایشان ریخته سالها اند  
 خود و شکار پُر حکم خارج کردن داده <sup>تا گمان</sup> آلهه و خان پیشخدمت سرکار خاصه شریفه خود را مع  
 دست و دود سوار جوارش محافظت موضع کوسرجی که قریب قلعه بکهرت مقرر شد و حسب  
 استدعای او حاجی هدایت الله خان کابلی لپو گردی پیشخدمت سرکار اشرف را که در دلاوری  
 جدال رستم زمان را چون زال می پنداشت مع دست و دود سوار و گنجان رساله دار  
 مع یکپار پیاده جوار مأمور ساختیم اتفاقا بهانروز که نامبردگان ثانی برسد سندیان  
 جمعی کثیر فراهم ساخته قدم جرات در میدان مقابل گذارند چون که آن سزین به نیست  
 از تراکم اشجار و جنگل بشمار طائر و پوشش بال و پر ریخته و شاخ و برگ را از گشت  
 ناخن تدبیر از جنگل شکسته سندیان مانند لشکر جن و شیطان در آن میشه خارتان جای  
 در آنجا صد سوار کار یک پیاده تواند کرد حاجی هدایت الله خان در دلجوی سوار و پیا  
 خود و بطاهر پوشیده کوشیده خود از همه پیشتر بشعله شمشیر آتش در اشجار قائم  
 خندان شعار میشنزد چنانکه جمعی از سرکردگان و اکثری از سایر ایشان خاکستر راه فنا گردید  
 تا بقی در لرزش و خاطر لرزش راه خویش پیش گرفتند چون که جام حیات حاجی هدایت الله خان لبریز  
 باده اجل شده بود تنها مانند ستان از خود و جبر خود را در آن جمع تنها انداخته دست  
 جلادت از استین بهت کشید تا بمقتضای آیه <sup>نمود</sup> اِذَا جَاءَ اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ لَا یُکَلِّفُ اِلَٰهٌ فَرَحًا و  
 یُسْقِیْهِمْ مِنْ شَرِبَتٍ شَهَادَتِ اَرَضَتْ سَاقِی اَجَلِ نَوشید اِنَّا لَنَبْرِئُ اَنَّا لَنَبْرِئُ اَجَلِ  
 چون خبر این مقدمه بمساجد جدال خاقانی رسید نایب غضب سلطانی بلند گردیده حکم قضا و انا

چون آب در شهر این اعیان و ارکان هزار سالان جریان یافت تا که عالیجاه سردار سمن در کار  
 زمانی با میرزا بیست و سه هزار سوار خود و چند رساله و بنادگان نجیب و رو بهیکه هر  
 در میدان نبرد و نامداری پورستان را که خداوند سیف و شمشیر است کم از خویش سرود  
 با چند ضرب توب دشمن کوب برای تنبیه نادب آن گروه بی شکوه رفته گوشمالی دهد سردار  
 مسطور که بحسب حکم قضا نشور با سپاه مظفر منصور غازم و مأمور سمست مذکور شد انظار  
 و زواله که گاهی سید روزگار بر سر و رخسار خورده و همیشه عنان توسن سرکش زمان را  
 بدست خود دیده بودند از بدیای و سبکی نه اندیشیده بلکه از خود بینی و خود فروشی در فراموشی  
 لشکر و جمع آوری سپاه بی حد و مرگوشیده بل آنقدر که مقتضای خاطر فاتر ایشان بود مجتمع  
 ساختند با وجود این همه ممکن مستحکم قریب بیکه نیر در اختیار و بدو خود از سنگر حصار ساخته  
 قدم بیرون نمیکند استند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام اصطبار نشست که اگر چه  
 بالفعل ایشان که از باده خود بینی سرست و از شراب خود کامی خود پرست اند باشد که در  
 خمار از سر ایشان رفته بهوش باز آیند و دست مهندرت بسوی ذیل غفور دراز نمایند ازین  
 هیچ بطور نیاند بلکه بر چمنونی کاظم شاه در راه مکر و فریب که لشکر حیدر آبادی نیز قریب  
 رسد نشسته بودند چونکه ضمیر نیز بنده گان با چون جام جهان نماند اسیر و اسطوره تا بکند  
 موفور ارقام قضا نشور شرف صدور یافت که اگر چه آن گروه ضلالت شعار و تمهید  
 کار خود اند اما جنود عنایت آبی نمیدانستند و مؤید جاه و جلال تا بتحسان المله فریب  
 کاظم شاه دست از کار دراز برند اند چنانچه مجروحان و شاد قیض بنیاد سر و ارشدان ایشان  
 لشکر فیزی اثر را بر سر سنگر انجمه بدگر بر گشته اختار و غیب و مکر لیسای در شهر و نواحی رفته

در این شهر این اعیان و ارکان هزار سالان جریان یافت تا که عالیجاه سردار سمن در کار  
 زمانی با میرزا بیست و سه هزار سوار خود و چند رساله و بنادگان نجیب و رو بهیکه هر  
 در میدان نبرد و نامداری پورستان را که خداوند سیف و شمشیر است کم از خویش سرود  
 با چند ضرب توب دشمن کوب برای تنبیه نادب آن گروه بی شکوه رفته گوشمالی دهد سردار  
 مسطور که بحسب حکم قضا نشور با سپاه مظفر منصور غازم و مأمور سمست مذکور شد انظار  
 و زواله که گاهی سید روزگار بر سر و رخسار خورده و همیشه عنان توسن سرکش زمان را  
 بدست خود دیده بودند از بدیای و سبکی نه اندیشیده بلکه از خود بینی و خود فروشی در فراموشی  
 لشکر و جمع آوری سپاه بی حد و مرگوشیده بل آنقدر که مقتضای خاطر فاتر ایشان بود مجتمع  
 ساختند با وجود این همه ممکن مستحکم قریب بیکه نیر در اختیار و بدو خود از سنگر حصار ساخته  
 قدم بیرون نمیکند استند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام اصطبار نشست که اگر چه  
 بالفعل ایشان که از باده خود بینی سرست و از شراب خود کامی خود پرست اند باشد که در  
 خمار از سر ایشان رفته بهوش باز آیند و دست مهندرت بسوی ذیل غفور دراز نمایند ازین  
 هیچ بطور نیاند بلکه بر چمنونی کاظم شاه در راه مکر و فریب که لشکر حیدر آبادی نیز قریب  
 رسد نشسته بودند چونکه ضمیر نیز بنده گان با چون جام جهان نماند اسیر و اسطوره تا بکند  
 موفور ارقام قضا نشور شرف صدور یافت که اگر چه آن گروه ضلالت شعار و تمهید  
 کار خود اند اما جنود عنایت آبی نمیدانستند و مؤید جاه و جلال تا بتحسان المله فریب  
 کاظم شاه دست از کار دراز برند اند چنانچه مجروحان و شاد قیض بنیاد سر و ارشدان ایشان  
 لشکر فیزی اثر را بر سر سنگر انجمه بدگر بر گشته اختار و غیب و مکر لیسای در شهر و نواحی رفته

در این شهر این اعیان و ارکان هزار سالان جریان یافت تا که عالیجاه سردار سمن در کار  
 زمانی با میرزا بیست و سه هزار سوار خود و چند رساله و بنادگان نجیب و رو بهیکه هر  
 در میدان نبرد و نامداری پورستان را که خداوند سیف و شمشیر است کم از خویش سرود  
 با چند ضرب توب دشمن کوب برای تنبیه نادب آن گروه بی شکوه رفته گوشمالی دهد سردار  
 مسطور که بحسب حکم قضا نشور با سپاه مظفر منصور غازم و مأمور سمست مذکور شد انظار  
 و زواله که گاهی سید روزگار بر سر و رخسار خورده و همیشه عنان توسن سرکش زمان را  
 بدست خود دیده بودند از بدیای و سبکی نه اندیشیده بلکه از خود بینی و خود فروشی در فراموشی  
 لشکر و جمع آوری سپاه بی حد و مرگوشیده بل آنقدر که مقتضای خاطر فاتر ایشان بود مجتمع  
 ساختند با وجود این همه ممکن مستحکم قریب بیکه نیر در اختیار و بدو خود از سنگر حصار ساخته  
 قدم بیرون نمیکند استند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام اصطبار نشست که اگر چه  
 بالفعل ایشان که از باده خود بینی سرست و از شراب خود کامی خود پرست اند باشد که در  
 خمار از سر ایشان رفته بهوش باز آیند و دست مهندرت بسوی ذیل غفور دراز نمایند ازین  
 هیچ بطور نیاند بلکه بر چمنونی کاظم شاه در راه مکر و فریب که لشکر حیدر آبادی نیز قریب  
 رسد نشسته بودند چونکه ضمیر نیز بنده گان با چون جام جهان نماند اسیر و اسطوره تا بکند  
 موفور ارقام قضا نشور شرف صدور یافت که اگر چه آن گروه ضلالت شعار و تمهید  
 کار خود اند اما جنود عنایت آبی نمیدانستند و مؤید جاه و جلال تا بتحسان المله فریب  
 کاظم شاه دست از کار دراز برند اند چنانچه مجروحان و شاد قیض بنیاد سر و ارشدان ایشان  
 لشکر فیزی اثر را بر سر سنگر انجمه بدگر بر گشته اختار و غیب و مکر لیسای در شهر و نواحی رفته











این مقام خلافت مرفوع و در راه خلوصیت نوی بسبب نظام الملک میراد علیخان که  
در تحریک مویک بهائون با اختصاص اخلاص خود از پرده بیرون شدند بهمین تمنا و امید بود  
که خسرو خاشاک و خود مخالفین را از کتار مملکت پر دارند نه اینکه نهال ذات موافقین را  
از بیخ براندازند بندگان با ایشان را بجاوب باصواب فرمودند که حد عنایت و مهربانی  
این نبود که بندگان بامبذول داشته چنانکه انوار صدقش اطراف جهان را گرفته قطع نظر  
از همه بیکس از سلاطین باج و گین آیا این آیین معمول و منظور کرده است که در مملکت نشین  
با وجود قدرت و قوت پیش از پیش دست تصرف پیش نکند یا لایزال رعیت گری و خدنگاری  
چنین بود که ایشان بجا آورده که تا انقضای لیل و نهار داغ ملایم و کلف بدنامی از روی  
کار و بیشتانی روزگار ایشان نبرد و حال که قدر این دولت و حق این نعمت نیستند  
بندگان را نیز از این ملک غم و غم نیست خرم نیست بلکه سامان کار سازی و خروج افواج  
بجهت تسخیر و لایست هم از اینجا مقصود و منظور است صاحبزادگان چون دانستند که بخیر  
کار میخورد لهذا استبداد علی عالیجاه محمد شریف خان ضابطی نمودند که از حضور مقرب و مورد  
شود البته نامبرده که خیر خواه و خدنگار با صداقت و بی اشتباه این دولت آید و در وقت  
کاری خواهد ساخت که ع هم لعل بدست آید هم یار زنجیر و صاحبزادگان این منوی  
طالب و دراز سمندر خان تر راغب لهذا عالیجاه محمد شریف خان از حضور مقرب و مورد  
شد چون از اینجا مراجعت نموده با اتفاق صاحبزادگان و نواب بهادر خان که او که از  
در نزد میران حمید را یاد نهایت خاطر خواه و با اعتبار و جاه است و در مردم بلوچ بخت  
زی عزت باوقار بی اشتباه شرف از حضور شدند بهمستی سید در مسطور تمهید مقداتی چند

این مقام خلافت مرفوع و در راه خلوصیت نوی بسبب نظام الملک میراد علیخان که در تحریک مویک بهائون با اختصاص اخلاص خود از پرده بیرون شدند بهمین تمنا و امید بود که خسرو خاشاک و خود مخالفین را از کتار مملکت پر دارند نه اینکه نهال ذات موافقین را از بیخ براندازند بندگان با ایشان را بجاوب باصواب فرمودند که حد عنایت و مهربانی این نبود که بندگان بامبذول داشته چنانکه انوار صدقش اطراف جهان را گرفته قطع نظر از همه بیکس از سلاطین باج و گین آیا این آیین معمول و منظور کرده است که در مملکت نشین با وجود قدرت و قوت پیش از پیش دست تصرف پیش نکند یا لایزال رعیت گری و خدنگاری چنین بود که ایشان بجا آورده که تا انقضای لیل و نهار داغ ملایم و کلف بدنامی از روی کار و بیشتانی روزگار ایشان نبرد و حال که قدر این دولت و حق این نعمت نیستند بندگان را نیز از این ملک غم و غم نیست خرم نیست بلکه سامان کار سازی و خروج افواج بجهت تسخیر و لایست هم از اینجا مقصود و منظور است صاحبزادگان چون دانستند که بخیر کار میخورد لهذا استبداد علی عالیجاه محمد شریف خان ضابطی نمودند که از حضور مقرب و مورد شود البته نامبرده که خیر خواه و خدنگار با صداقت و بی اشتباه این دولت آید و در وقت کاری خواهد ساخت که ع هم لعل بدست آید هم یار زنجیر و صاحبزادگان این منوی طالب و دراز سمندر خان تر راغب لهذا عالیجاه محمد شریف خان از حضور مقرب و مورد شد چون از اینجا مراجعت نموده با اتفاق صاحبزادگان و نواب بهادر خان که او که از در نزد میران حمید را یاد نهایت خاطر خواه و با اعتبار و جاه است و در مردم بلوچ بخت زی عزت باوقار بی اشتباه شرف از حضور شدند بهمستی سید در مسطور تمهید مقداتی چند



از خاطر خطیر بخت و پیوندم طالع صبر آینه و فکر و خیال کج دارد و مرز بجایش نشست و قانع  
سی و چهارم شریف بری بندگان با بصرم تسخیر و القدر تهنید بار  
هرگاه آرای ارکان فدویت بنیان و الحاح صاحبزادگان کامل الایقان مجوزیه مصالحه  
وایشان احسان و پرورش سپهر نظام الملک مرحوم میرزا علیخان گردید آهنا ناچار بندگان  
بموجب اقرار و تکرار در آغاز شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۸۹ هجریه عنان غریت بسوی قندهار  
معطوف فرمودند چون سرزمین متعلقه محرابخان بلوچ چهره حال خود را در آئینه نعل مراد  
لشکر طغر تالش تماش نمود و موضع بهاک که نصب سردقات جباه و جلال و ضرب خیانت  
آنجا منظور بود در ساعت مسعود آرایش تمام و زینت لاکلام یافت باذای این  
و جدای این استان از کوتاه دامانی خود و آمان بجنسان خود بهم پیش کشیده برگ سبزی که  
دشت پیشکش موکب نصرت نشان ساخت و محرابخان نیز سوارات لشکر پادشاهی بفر  
توانائی پیمیه جاری شد و آخبر بر حرمشانی لوائ غریت قندهار که در هر دیار و اقصاء  
یافت دوستان باو مراد در جام و دشمنان را زهر ناکامی در کام متوافقان پادشاه  
مطلب آغوش متافقان را دماغ جان باخوش و بد خوش مخلصان با خواطر مستر انگیز و محاسن  
دل مشوش در گریز از هر اطراف و تواجی مردم بلوچ و درانی مانند بلخ و غور و هر چه مخصوص  
به نادر خورند و آینه پدید سال که روزگار به هر وقت عقده بخورند و خدا کند در کار ایشان  
دو زبان در پیش کشند بندگان با هر یک گریزی را که بقبولن پیشگاه فلک بپیکاه مشرف  
میگشتند بقدر و درجات شمول غنایست و قطعات میفرمودند تا رفیق و رفیق کار بجائی رسید  
و بخت و اقبال و محرابخان خود و مراد گشته بپایان که در میان هم گشت و در کاران مشرف

[illegible]

بهان کوه و دامون روی آسمان نمیدید و اگر میانه مخیون و آبار و کار بر  
 بود و بار در آشنای راه پیش میرسید بطرفه العینی از غمق آن لب شکر  
 بنده کان ما چون در آن افواج دریا امواج نظر میفرمودند بخاطر آو  
 که کدام صاحب اسرتاج این بحر موج زیر حکم داشته باشد و اگر داشته باشد  
 در مقام بلش که ایستاده شود لیکن افسوس صد افسوس که این شکر از تنج نظام  
 دور و از طریق آیین نظام مجربست و فرصت اجرای آیین و نظام در  
 مقام پیش نیست معلوم شد که از غرور و غرور این سخن و ظهور سرور این گفتن  
 پادشاه پاشا مان را غیرت آمد که فتح و ظفر بسیاری لشکرت یا بعنا  
 براده حضرت داور از نیجه در قندار باخ کار بازی برده از دست رفت  
 و دست قوی خود بخود از شانہ شکست آغنی کار بر عکس تصور روی داد و عیان  
 مراد بدست تصرف تا کس افتاد سه مراد را رسد گیراد و منی که ملکش  
 قدیس و دانش غنی و الحق فتح و فیروزی بتاید آن نه بکثرت سپاه و انصر  
 الا من عند الله فی الحمله محراب خان بلج که از قدیم خدمتگار این دولت بود  
 یعنی آباغ من حیدر همیشه بمقبیل کاس سلطین باغ و شان این دو دیوان امان  
 برانهم مستحق و مستحق میبود و تخریان و نرو بیکان خود را بدربار شوک آیار  
 فرستاده اند غای آن نمود که سرگردگان بلوچ از فتنه و فساد باز نیامده و در  
 لشکر ظفر بیکر لایق گردیده اند آنجا که جنگی میماند و دشمن این قدری اند  
 که ایشان را اندر راه بنده و دوری از آیین و دولت خود اندی و دستگیر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]





ع سر خود را بر آسمان پدید آورده غلبه جلال کاسی از خوانین عند المکاره در شمشیر  
جدا ل آغاز کرده با تاجا شاد است یقانه شمشیر و فی الفور آتش غضب پادشاهی در آتش آید  
نزدیک بود که جلاد اهل سرخ و حشر بشعله شمشیر کاسی سازد اما آنمزی دُرانی و عطای ملوک  
از بسکه آبروی خود را بشفاعت و در بدل خوش بختی در آخر الامر کند کوب و قفا خورد و  
گرویده در حبس افتاد بعد چندی غضب سلطان ازای اخراجش در داد ع کسبیک حق نشناخت  
برو اسید منبر القصة در او آخر شهری الحجة المحرم ۱۲۹۰ هجریه جویوش بحر خردش که در بند  
که تا قندارده کرده فاصله دارد رسید هنگام پیشین جمعی کثیر از پیش تا زمان قندارده  
قریب بمید مذکور آمده سیاهی روی خود را نموده خود نمائی کردن گرفتند بندگان  
بنصورت آنکه شاید قندار بیان بمقابله پیش آمده باشند صفوف لشکر را آراسته بکمال  
و آراستگی اندک اندک قدم پیش گذاشتند سواران مخالف از ملاحظه این مجرم و آج خود را  
در کنار کشیده چون باد در گریز شدند علی الصبح که خبر دکانگار زترین کلاه مهر لغرم  
تسخیر حصار نیکوئی سپهر توس عنان آسمان را در مهینه آورد و سپاه انجم و اختر از نو  
و محم شاعش رو بگریز بندگان با در ترتیب نظام و درستی و انتظام لشکر کوشیده و با  
و بونه از بند مذکور کو حیدر متصل قلعه نادری عثمان دولت کشیدند که شاید فتنه جوانان  
مملکت قدم بجات میدان نهند اما آن دوزخ چنان آفت ز پای حرکت و توانائی در جبهه  
و امر ای مانده بود که گویا مانند نقش دیوار متصل شهر قندار ظاهر میگردد و تا آنکه در پیش  
دایت زمین مهر از نصف النهار عرصه سپهر فرو شود و آنگاه بندگان از قلعه نادری  
جبهه که جویوش بحر خردش از چنان چنان برسان میداشتند و قدم از قدم یکدیگر پیش







شجاعت رستمی برکشند و پیچیده شیر افکنی گریبان جراتشان بر درند عمر شکسته انجمن از طرف  
 حمله قتل و مقابله جدال زور آورده که از خون طیان تهنیت توان اگر سر زمین غرق خون و  
 دامن فلک لاله گون شد و خورشید خاوری دل بر خون در حصار مغرب نشسته با شمشیر  
 حکیم سیاه شب بر آفاق گسترانیده راه شور و فغان با از بخین اشک انجم بست نقد  
 که بهر حمله سواران خصم بد اختر اشک تهنیت و دگر این اشک غفر بیک رافت و نصرت رو  
 نمود و کس از ایشان بضر بیفت و سنان مصقول زخمی و گشته که از اندوه ایشان  
 سگی گریان و مکی از دلیران نصرت عمان مجروح و مقتول گشته که از بسیار کشتن مخالفان  
 تمامی خنده کنان همیشه روی هوا چون نجات مخالفان تار یک گشت مجموع سوار و پیاده  
 ایشان باریک شده در قلعه متواری شدند بعد گمان چون دیدند که مخالفین بهلوی کرده  
 در قلعه رفته شخص بستند که از بشکری و زنی اثر حکم شد که رفته در قلعه نادری سبک گاه  
 شوند جرات و حوصله مخالفان همین بود که روز اول ظاهر و آشکار کردند و پس بعد از آن  
 قریب دو ماه محصور بودند بر سبیل آشکار و در کارزار خیامند که بایستند غرض قلعه نادری که  
 محصوم سادات جاه و جلال گردید بر ضیاح و ساعی سبیل الاستمرار بندگان مادر همین که  
 قریب شهر قند بار بود تشریف برده نور افزای دیده نادیده مردوزان میشدند تا که از نظر  
 لشکر نصرت اثر رسد است که چها کشیده سنگر با پیش بردند قلعه قریب شد که بیکدیگر  
 سخنان قریب میگفتند مخالفان که راه گریز نبوده دیدند در بانه های شهر افا که نر کردند شکی  
 اوقات ایشان بدو رجه رسید که چهار پایان ایشان از بی چرایی سه گاه دیوار خانه چورند  
 با انقیات انقیاس می کردند و خود ایشان بهوش خوشه انگور چشم بخوشه شراب میدادند

و در این وقت که سواران خصم بد اختر اشک تهنیت و دگر این اشک غفر بیک رافت و نصرت رو نمود و کس از ایشان بضر بیفت و سنان مصقول زخمی و گشته که از اندوه ایشان سگی گریان و مکی از دلیران نصرت عمان مجروح و مقتول گشته که از بسیار کشتن مخالفان تمامی خنده کنان همیشه روی هوا چون نجات مخالفان تار یک گشت مجموع سوار و پیاده ایشان باریک شده در قلعه متواری شدند بعد گمان چون دیدند که مخالفین بهلوی کرده در قلعه رفته شخص بستند که از بشکری و زنی اثر حکم شد که رفته در قلعه نادری سبک گاه شوند جرات و حوصله مخالفان همین بود که روز اول ظاهر و آشکار کردند و پس بعد از آن قریب دو ماه محصور بودند بر سبیل آشکار و در کارزار خیامند که بایستند غرض قلعه نادری که محصوم سادات جاه و جلال گردید بر ضیاح و ساعی سبیل الاستمرار بندگان مادر همین که قریب شهر قند بار بود تشریف برده نور افزای دیده نادیده مردوزان میشدند تا که از نظر لشکر نصرت اثر رسد است که چها کشیده سنگر با پیش بردند قلعه قریب شد که بیکدیگر سخنان قریب میگفتند مخالفان که راه گریز نبوده دیدند در بانه های شهر افا که نر کردند شکی اوقات ایشان بدو رجه رسید که چهار پایان ایشان از بی چرایی سه گاه دیوار خانه چورند با انقیات انقیاس می کردند و خود ایشان بهوش خوشه انگور چشم بخوشه شراب میدادند

و از عدم قرص نان اکثری بقصر آفتاب دل کباب میساختند و از محرومی سبزه دریا صین برآید  
 کو اکب سبزه زار سپهر برین نظر میداشتند کار ایشان بجای کشید که رعایای بنووار از شهر  
 خارج و دست ظلم در کیسه اغنیاء داخل کردند مدام در کمین میبودند که کدام وقت لشکر بآین  
 فیروزی نشان در سنگر با غفلت و درزند که مایلخ واره حاصل امید بر حسینیم آرا بجای که صدای  
 یاری حضرت باری در طیران بود اگر آحیاء این معنی صورت وقوع مییافت اکثری از ایشان  
 فرار و اقلی طعمه شمشیر خویش را میشدند چنانکه میگردان طامش فریب ایشان نقش مراد آورده اغنی  
 بعد زوال آفتاب دیدند که در سنگر شریف خان مهند معهودی چند نشسته اند و چشم شان  
 بخوابیده وقت را غنیمت شمرده بگی سوار و پیاده جنگجو و جزار خود را مجتمع ساخته از دره  
 هرات مانند تیر که از پشت رها شده بر هدف مراد نشیند بیرون شده در صحن غفلت بر  
 سنگر نامبرده خود را رسانیدند نامبرده دست از پا خطا نکرده با چند نفری که در آنجا بودند  
 استقامت و همت و زنده بسیاری از ایشان را بضرر بگله از پا در انداخت آن فرصت بدیاد  
 از برج و باره آنظر فی قلعه توپ و شمشیر و خیز و تفرنگ آن چند نفر رستم سیر از آن خسته  
 و اومردی و مردانگی دادن گرفتند و آنکه بگوشت الهام نبوش استماع افتاد بحسب حکم از سر  
 منادی ندا داد که همگی لشکر مستعد و بهوشیاد و چند رساله و دسته بگوشت شریف خان  
 محمد روانه کارزار شوند خود بندگان بانی عثمان اشهب شراد پیش کشیده دیده رکاب با  
 از غبار قدوم میمنت لزوم و دشمن ساخته و در حین قریب سنگر با چون آفتاب عالم تاب  
 نور افشان شده ارباب جاهل و احمق بپشت خالی از لشکرش نگذاشتند و آنکه در طامش  
 چون بایست آسمان سا که همچون بید میباشند و از افتاد لشکر ایشان خبر و از رسیدن

این کتب و سبزه زار سپهر برین نظر میداشتند کار ایشان بجای کشید که رعایای بنووار از شهر خارج و دست ظلم در کیسه اغنیاء داخل کردند مدام در کمین میبودند که کدام وقت لشکر بآین فیروزی نشان در سنگر با غفلت و درزند که مایلخ واره حاصل امید بر حسینیم آرا بجای که صدای یاری حضرت باری در طیران بود اگر آحیاء این معنی صورت وقوع مییافت اکثری از ایشان فرار و اقلی طعمه شمشیر خویش را میشدند چنانکه میگردان طامش فریب ایشان نقش مراد آورده اغنی بعد زوال آفتاب دیدند که در سنگر شریف خان مهند معهودی چند نشسته اند و چشم شان بخوابیده وقت را غنیمت شمرده بگی سوار و پیاده جنگجو و جزار خود را مجتمع ساخته از دره هرات مانند تیر که از پشت رها شده بر هدف مراد نشیند بیرون شده در صحن غفلت بر سنگر نامبرده خود را رسانیدند نامبرده دست از پا خطا نکرده با چند نفری که در آنجا بودند استقامت و همت و زنده بسیاری از ایشان را بضرر بگله از پا در انداخت آن فرصت بدیاد از برج و باره آنظر فی قلعه توپ و شمشیر و خیز و تفرنگ آن چند نفر رستم سیر از آن خسته و اومردی و مردانگی دادن گرفتند و آنکه بگوشت الهام نبوش استماع افتاد بحسب حکم از سر منادی ندا داد که همگی لشکر مستعد و بهوشیاد و چند رساله و دسته بگوشت شریف خان محمد روانه کارزار شوند خود بندگان بانی عثمان اشهب شراد پیش کشیده دیده رکاب با از غبار قدوم میمنت لزوم و دشمن ساخته و در حین قریب سنگر با چون آفتاب عالم تاب نور افشان شده ارباب جاهل و احمق بپشت خالی از لشکرش نگذاشتند و آنکه در طامش چون بایست آسمان سا که همچون بید میباشند و از افتاد لشکر ایشان خبر و از رسیدن



دل خود را از کار زار آشکار کردند آخر الامر منزل مقصود شمعین جنود ناصعد و گردید و خبر این  
و گفتگوشان ایشان که در آن دو مکان حصین منزل گزین میبود جمعیت فراخ حصار را بر  
گرفتار سرخیه دلیران تهنیت شعار و گودای آرزوی شوق که طوق بندگی در گردن جان میباشند  
جبهه ساری زمین افتخار شده و انبوهی از سواران ایشان نیز برای تعلق از رشته تعلق ایشان کشیده  
بر سبیل آشکار بتقبیل رکاب پهلوانان سربلک اقتدار رسانیدند بندگان با هم ابا حبصول  
مدعای هر یک را بر روی آرزوی ایشان کشود که همکنان شادان و فرحان میبودند چونکه این دو  
مکان حصین از دست آن گروه تفاوت آئین بیرون شدند از نهایت تنگی جان شان ملبسید  
نگین و خرمین میبودند و شام غم را باین گفتگو بصبح ماتم می آوردند که ای گردون و گردون بر روی  
زمانه بفرقه دوست بلی پاوس سر آفران که بدست لطف برداشته به بنواز و بیکبار  
میغلن در خاک به اگر چه انمعنی شب و روز و روز باین ایشان بود اما نمیدانستند که  
بمقیس طرح سفره پرور گرد در این صرخ میزند و زمانه با ایشان بیکانه روی ایشان از این  
تا ابد سیاه میبازد آنرا در تیسید مکر و فریبند و فضائل آگاه قاضی ماحمد حسن خالعلی  
معرفت و آشنائی سابقه و یا واسطه استادی و شاگردی سابقه با او داشتند بنای راسخ  
رسل و رسائل گذاشتند که سخنان دروغ ایشان در گفتن و نوشتن فروغی ندارد بغرض مردم  
غلیبی و درانی و رومی و هندیستانی بشرف عرض رسانیدند که مدتی و معتدله  
نهار شب تار ما را از طلوع آفتاب غایت بروز آورده و روز روز کار ما را تا زمانه  
همچون نوروز غیر ساخته هرگاه خبر رسیدیم به خلاف از افق متصل به نام روز و نام  
گردد البته با عیش تمام کام و سرشام مرا غم خواهد شد یعنی که در بیداری شب و روز

[illegible]

تعب آب رفتار خود را در کنار حصار رسانیده قدم مردی در دایگی بر نردبان همت گشته  
از مدتی که چشمهای لنگر حصار در راه انتظار اشک اشین میریزد لازم که بارش را بدستیا  
بیل و نمود بر داریم و اگر از گریه و آه باز نیاید ناچار سرکنار پایش نهیم چندان که حیره  
استقبال را در آئینه ناضی و حال شبانه کرده اند ارشاد فرمودند که بدوین تدارک و  
سامان و غافل ساختن قلعه گیان بذریعہ شکم و نردبان خود را در قلعه رسانیدن و با  
دیوار سالما عروج نمودن از طریق عقل سلیم دور و آه را و رای صواب همچو دست زری که  
تا حصول حصول کامل ضرر بسیار گل و دندان ایشان در دل واقع خواهد چون مردم  
جنگجو از آلات آشپز ایشان بمعرض تلف و نقصان در آیند فردا در بازار هیچا مستاع  
هوا را بدلالی سیدلان بدو چگونه بچنگ آورده شود چند آنکه بندگان در سحری  
از صف خاطر طوبیت در انجمن بیان میکنند یکی از اعیان قابل استعداد گرفتن آنست  
بلکه انجمن در گفتار خود اصرار نمودند و در اظهار خود استوار بودند که تدبیرش تقدیر  
است و تقدیر بر تدبیر خنده نه و بنا علی هذا چون طلسم بود کواکب و انجم از ساحت نیگون طام  
در دایره مغرب و نشسته و متاع همیشیای مردمان دیده جهانیان از دست برد آید  
فلک و نوم بنارست رفت مردم سپاه صغیر و کبیر و پیر و پیکار طرف قلعه رفته منتظر ماند  
تا که اسم وقت آید و روین که علامت اول بیدار شدن بود و با وجود اینکه نوپ اول  
دوم بعد از سحره سرشته از آنجا که هرگز هیچی بجای نماند گشتند و از لشکر پادشاه  
صد و نه از صدای ترس قلعه گیان ندانند گویا که اسیران منتفع صبور روح از بدن جنگی  
کشیده بود و با طام روح نفسانی جنگی از نفس عنصری بریده خاموشی قلعه گیان برآید

در این وقت که  
تعب آب رفتار خود را در کنار حصار رسانیده قدم مردی در دایگی بر نردبان همت گشته  
از مدتی که چشمهای لنگر حصار در راه انتظار اشک اشین میریزد لازم که بارش را بدستیا  
بیل و نمود بر داریم و اگر از گریه و آه باز نیاید ناچار سرکنار پایش نهیم چندان که حیره  
استقبال را در آئینه ناضی و حال شبانه کرده اند ارشاد فرمودند که بدوین تدارک و  
سامان و غافل ساختن قلعه گیان بذریعہ شکم و نردبان خود را در قلعه رسانیدن و با  
دیوار سالما عروج نمودن از طریق عقل سلیم دور و آه را و رای صواب همچو دست زری که  
تا حصول حصول کامل ضرر بسیار گل و دندان ایشان در دل واقع خواهد چون مردم  
جنگجو از آلات آشپز ایشان بمعرض تلف و نقصان در آیند فردا در بازار هیچا مستاع  
هوا را بدلالی سیدلان بدو چگونه بچنگ آورده شود چند آنکه بندگان در سحری  
از صف خاطر طوبیت در انجمن بیان میکنند یکی از اعیان قابل استعداد گرفتن آنست  
بلکه انجمن در گفتار خود اصرار نمودند و در اظهار خود استوار بودند که تدبیرش تقدیر  
است و تقدیر بر تدبیر خنده نه و بنا علی هذا چون طلسم بود کواکب و انجم از ساحت نیگون طام  
در دایره مغرب و نشسته و متاع همیشیای مردمان دیده جهانیان از دست برد آید  
فلک و نوم بنارست رفت مردم سپاه صغیر و کبیر و پیر و پیکار طرف قلعه رفته منتظر ماند  
تا که اسم وقت آید و روین که علامت اول بیدار شدن بود و با وجود اینکه نوپ اول  
دوم بعد از سحره سرشته از آنجا که هرگز هیچی بجای نماند گشتند و از لشکر پادشاه  
صد و نه از صدای ترس قلعه گیان ندانند گویا که اسیران منتفع صبور روح از بدن جنگی  
کشیده بود و با طام روح نفسانی جنگی از نفس عنصری بریده خاموشی قلعه گیان برآید

مستحقان این دولت که رخت حیات شان بمقراض اجل بُریده باد اطلاع یورش از او  
و شکست لشکریان بسبب تحیر و حماقت شان که نتیجه آن بایشان روی نمود غرض بعد از  
سلطنت نجومی لشکر پادشاهی خصوصاً مردم درانی خود را در پای قلعه رسانیده بعضی قدم  
در نردبان گذاشته بدست خود گریبان اجل میکشید و جمعی بسیف و خنجر ناخن گیر پای شده  
از غیرت سر خود بر سنگ میزدند و گروهی از روی سعی و تلاش در میدان یورش و مار  
فرگ را از دست نمیگذاشتند و آنهوی در گرداب خندق باراده و او را مطلق باغواص موت  
شناوری میداشتند و فرقی از کشیدن نردبانهای سنگین از نردبان حیات افتاده  
میشدند با وجود اینچنین واقعه هم پای مردی و مردانگی پس نکشیدند همیکه خود را در کنار  
حصار میرسانیدند تا به مطلب در کنار میدیدند و گلهای نوپ تفنگ آتشبار و  
آتشهای هیزم و اشجار و آنداختن سنگ و کلوخ گران مقدار و آبهای جوش داده آتشبار  
چون تار بر سر خود تصور میکردند بلکه میدانستند که دخت تمنا گل مراد میریزد و یا شاخ  
جاصل مقصود وی افکند و شهاب آرزو باران عنایت می بارد اگر چه از آگاهان میدانستند  
ای دولت که روی شان در دوجهان سیاه باد قلعه گیان در دفع این واقعه تدارک  
بسیار و هوش بسیاری بنهار بکار برده بودند اما از دلاوری دلاوران لشکر پادشاهی دست  
بر سر میزدند و مانند دیوانگان هر سو میدیدند کار ایشان بجائی رسید که بعضی دست  
سرموسان خود انداخته تا بخنجر دو تا سازند و برخی دست از جهان شسته که خود را بشمار  
فناگر دانند چیزی نمانده بود که کار ایشان بانهتا رسد و دست قضا بر دست ایشان راست  
در بازار خراشید روی سحر سیاه باد ازین ماجرا که رنگ از ریش بریده نسیم خرمی آشفته و





و پریشان و آبرو و جلال بودیم همین که استماع نمودیم که راه و رسم بندگان همایون بدار داد و احسان و سخاوت از پهنی نهایت دل شاد شده بخود گفتیم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة از ظلم ماست که ما برین مردم حاکم و کامکاریم و از آن تا این زمان کجا مستقیم و پایداری میبودیم غرض که ظلم و بیداد و ستم و عناد انظار افندی بنیاد برانجا رسید که رعیت و بازاری سوار و نوکر پیشه و سپاهی خانه نشین و دهقان زمیندار مانند دانه گندم سینه چاک و آعیان ارکان ذی اعتبار از بیچارگی سرسبز خاک و سود و ثمن در بدر که از خانه و عیال گشته و رفقه و مال مردم خوار معتبر که برسد اجلال شسته بجهود و موافق خون همگی ریخته بگو اتفاق با همه کس آمیخته هیچکس از ایشان قاف و وفاقی ندیده از میناق ایشان کیست که ستمها نکشیده غرض که اگر قلم در شرح دنایم آن جماعه علم گردد از غم مانند فی خواهد نالید و همچو نال خواهد که چه بدت الهی که ذات اشرف بندگان را ازین عیوب بچنان مبراست که انوار راسته بشر چون آفتاب عالمنا سب جهان را گرفته تصبیرا حوصله آن نبود که گریبان گل بپاشد و در وخت ایستاد و توانائی نه که می آنکه کل چهره نماید قدیم در باغ نهد آنقدر کثرت اهل بازار اند مردم هر نوعی و هر دیار در لشکر ظفر آثار شد که خریدار راه خانه کم میکرد با وجود آشوب جنگ تا فداها در لشکر گاه آمده بدامان تلطف چنانک میرزد که قافله از شوق شوق خم میشد که میکرد کارکنان سرکار پادشاهی در اخذ محصول تا انشراح در و در حصار انتظار میداشتند که از رفقه پروری روزگار نقصان ایشان نشود کار و انیان در ادای خراج موافق معمول دست بر نمیداشتند که مال نا کثیر النفع میگردید کرده سپاهیا عیان مراد در دست و طائفه کسب را ظلمت افلاس در شست مردم صحرای چشمه جاری

احسان از فضل بزرگوار  
 است شایسته از بزرگان  
 بنده او احسان و جلال  
 منقطع قدر را طاعت عبادت  
 در میان است نیست  
 در ظلم ماست که ما برین مردم حاکم و کامکاریم  
 غرض که ظلم و بیداد و ستم و عناد انظار افندی بنیاد  
 برانجا رسید که رعیت و بازاری سوار و نوکر پیشه و سپاهی خانه نشین و دهقان زمیندار  
 مانند دانه گندم سینه چاک و آعیان ارکان ذی اعتبار  
 از بیچارگی سرسبز خاک و سود و ثمن در بدر که از خانه و عیال گشته  
 و رفقه و مال مردم خوار معتبر که برسد اجلال شسته بجهود و موافق خون همگی ریخته بگو  
 اتفاق با همه کس آمیخته هیچکس از ایشان قاف و وفاقی ندیده از میناق ایشان کیست که ستمها نکشیده  
 غرض که اگر قلم در شرح دنایم آن جماعه علم گردد از غم مانند فی خواهد نالید و همچو نال خواهد که چه بدت الهی  
 که ذات اشرف بندگان را ازین عیوب بچنان مبراست که انوار راسته بشر چون آفتاب عالمنا سب جهان را گرفته  
 تصبیرا حوصله آن نبود که گریبان گل بپاشد و در وخت ایستاد و توانائی نه که می آنکه کل چهره نماید قدیم در باغ نهد آنقدر کثرت  
 اهل بازار اند مردم هر نوعی و هر دیار در لشکر ظفر آثار شد که خریدار راه خانه کم میکرد با وجود آشوب جنگ تا فداها در لشکر گاه آمده بدامان تلطف چنانک میرزد که قافله از شوق شوق خم میشد که میکرد کارکنان سرکار پادشاهی در اخذ محصول تا انشراح در و در حصار انتظار میداشتند که از رفقه پروری روزگار نقصان ایشان نشود کار و انیان در ادای خراج موافق معمول دست بر نمیداشتند که مال نا کثیر النفع میگردید کرده سپاهیا عیان مراد در دست و طائفه کسب را ظلمت افلاس در شست مردم صحرای چشمه جاری

و در وخت ایستاد و توانائی نه که می آنکه کل چهره نماید قدیم در باغ نهد آنقدر کثرت اهل بازار اند مردم هر نوعی و هر دیار در لشکر ظفر آثار شد که خریدار راه خانه کم میکرد با وجود آشوب جنگ تا فداها در لشکر گاه آمده بدامان تلطف چنانک میرزد که قافله از شوق شوق خم میشد که میکرد کارکنان سرکار پادشاهی در اخذ محصول تا انشراح در و در حصار انتظار میداشتند که از رفقه پروری روزگار نقصان ایشان نشود کار و انیان در ادای خراج موافق معمول دست بر نمیداشتند که مال نا کثیر النفع میگردید کرده سپاهیا عیان مراد در دست و طائفه کسب را ظلمت افلاس در شست مردم صحرای چشمه جاری



در عیای کرد و نواح را زمین آرد و در زراعت کاری غنچه مطالب هر کس از نسیم حرم  
در شکفتن دقانه هر یک از تمیز شفتت یاد ساختن بندگان ماکه ابواب عدل و انصاف  
کشوند خانه عیای و بر آبا عمر خود بر عمر اقدس با فروند تواند عدل و داد و عواد احسان  
و داد که بظاهر بروز کار فرخنده آثار ما رسید و مردم آن ملک از دست بر دو طالبان  
نجات ندیدند شاید که معاندان کاذب در آن قول صادق باشند بکه تعیل الله یا نشاء و  
یحکم ما بینهم <sup>میکنند خدا آنچه میخواهد</sup> غرض چند بودم که از مقدمه پیرش گذشت خوانین علیجائی بشرف عرض رسانید  
که در بدایت طلوع آفتاب جهانباب سلطان دُست محمد خان را چشم بینایش زائل که  
دوست از دشمن فرقی نمیکرد و مشورت و راه جویش همگی باطل که هر یک مصلحتش فریب میداد  
و چون دید که این رشته خام حکومت که قوتش کشیدن ندارد راست و ارم میباید که  
گسسته شود از روی نجنگی رفقا جمید بسر برداشته در خانه اکابر کابلی بنیادین را  
و جمیع هر یک سیغله و آدابش زبده همگی را بخود گردانده عقد عهد بسته بجزیم قند هار  
کابل بیرون شد باند که روزی خواهد رسید مردم علیجائی که از که نامه گردن بسته حکم  
اند هرگاه قبل از آنکه عبود دوست محمد خان در صدد و انتهایه واقع شود از پیشگاه  
الشعاده که امم شهرزاده مقدر و فرستاده شود آئینه ترویج شیرینی الطاف بندگان بهایون  
مانند محمد گرد و نهواهند آمد اما خرج یومیه چیزی بکار در آنصورت دوست محمد خان  
از خوف آنکه مباد در رفتن قند هار کابل از دست برود حرکت نخواهد کرد بندگان که  
در کابل کار اندیشیدند که اگر چه خوانین مذکور راست میگویند و در کمال دست بطریق  
میپسوند اما آئینه تی گردیده و دست خالی گشته چگونه دو جا مقدمه انداخته شود

[illegible]

1944

بنام که در چند روزی دیگر مقدمه الفصال نیاید در همین جای از بیماری نهایت خرابی در روی  
روی خواهد نمود مصلحت همین است که دوست محمد خان نیز با مخالفان قزدار و بندگان  
طوبی کرد و ع تا بیکر خواهد و پیش بکشد به بر صفا همان غفلت خود روشن است  
اگر کسی خواهد که با وجود امکان تدبیر کار خود را بر نگذرد چرا که کند از راه ناجاریست  
عنان تدبیر از دست میرود القصه بعد چند روز بمساع جلال خاقانی رسانیدند که  
دوست محمد خان قریب بقصد باز رسید به امر فرود آمد بمقابله میرسد بندگان با تو این  
دوانی را طلب حضور داشته بمقتضای و شاوره هم فی الامر بساط مشورت و صلاح  
مقابله را گسترانیدند که هر کس که در کسب خود و صواب اندیشی چیزی دارد نشان محفل  
مشاورت نماید جمعی نیز بهوشیاری بدست خود گرفته بشرف عرض رسانیدند که  
بندگان بهایون مع الشکر و اسباب در مواضع گرز و غیره دیات فوکل را بآن مقام  
حرفیه نهضت فرما شوند چرا که در زمینان را اینجا مش قریب و میرسد آنچه  
نصیب گروهی کثیر متاع عاقبت اندیشی پیش کشیده عرض نمودند که ایشان را بجهت  
خانه و خیال منظور اگر بندگان بهایون در اینجا الشرف فرما شوند به طرف تدار و مقابل  
کردن ضرور خواهد افتاد بهتر است که بندگان بهایون با جمعیت و سامانه در باغ بزرگ  
رونق افروز گردند چرا که و فور آب دانه و اقسام میوه و فوا که بیرون از شهر است اگر  
بدت معرکه آگاهی بطول انجامد هم مردم سپاه مشط و طول نخواهند شد و بهیچ وجه  
شاوره بی اختیار نمود و اعتماد دارند که جای توقع باو جمعیت متانست و بهیچ وجه  
بجوهر وجه محفوظ میماند شکر که بر کسی موافق رای خود سخنی در میان آورد و چون در منزل

[illegible]

باغ عباس آباد جمع کثیر متفق و صلاح پذیر شدند بندگان با اجابت فرمودند بحسب امر  
 منادی ندای کوچ کردن رسالهها از سنگر مادر داد بندگان با چون شبانیکه نگاهدار  
 بود موعده یک ساله و معدودی چند از پلتن و در و ضرب توپ صف شکن در چمن قریب شهر  
 مسکن فرموده هنگام عصر که لشکر بودند و اسباب اثاث قشونیه در باغ عباس آباد  
 رسید بندگان با نیز شدند غریمت را زیر پا کشیدند فرصت میان قدمدار چون دیدند  
 که در رکاب نصرت انستانت حدودی چند پیش نیند از یوا الموسی در زالت خود هر که از  
 سواران دلاور و جنگو داشتند بانداد جلو حضور یکدیگر بنشیند و فرستادند  
 بندگان با چون ملاحظه فرمودند که حتی غصه مانند سیلاب جهانگیر رسید بلکه نزدیک شد که  
 بر عنان مل دست بگیرد میان شوند که با ضرورت عنان توکل کشیده و پای توقف در ششم  
 گذاشتیم و صف آرای همان رساله و همان معدودی چند پلتنی گردیده بضر توپ خصم  
 قلعه بدن بسیاری را از ایشان زیر و زبر کردیم چون دیدند که اکثر اسب آدم قلعه آمدند و تو  
 از در در آفریدم شدند زباده ازین مجرات گزین شده پای بهت پس کشیده طار و  
 در قفس حصار خریدند چون این خبر در نگاه رسید لشکر معرکه طلب مانند تیر بر هدف  
 انگی جنبه و خطر کوکب آمد گفتند که حیف خوب آمده بودند و بی بد بستند غرض که  
 بندگان با بوقت مغرب در آن سرزمین زمین گزین اجلال بوده بعد عنان توقف  
 از کف گذاشته آهسته آهسته رونق افروز و اره دولت اقبال شدند چون در محله خان  
 آمده متعجب باغ و حدیثان فرو کشید یکدور و نور حال جنگی در میان بود یعنی از طرف  
 کسی را که پیمان عمرش لبر زباده اجل شده بودند ای را چندی گوش جان میشنود مگر غلامانی

این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۰۰  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۰۰  
 این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۰۰  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۰۰

دکابلی متواتر مخفیاً عرض میسایند که هرگاه بندگان بهمان چنگان گریبان جهان گشت  
البته در عرض نه روز استظافه را شتاب یکس نموده دولت حضور آفتاب نشور  
بدست می آوریم داغ دیدگان قند یار بدوست محمد خان اظهار نمودند که خویش و اقربا هم  
ازمان نیست بیگانه و آشنا چه اعتبار اگر بشتاب کاری کنی همه مردم کابل را زخته گیر  
پشته عبود را گسته دست محمد خان اگر چه از مردم کابل طماننت نداشت اما بصورت  
دینار اندکی تقی دالاهیدیان میداشت چون دید که لشکر پادشاهی بهیم بکنار شسته قدم  
پیش میگذازند و یگان یگان از سپاه ماگر خیمه میروند لقیش شد که البته زیر کاسه نیمکاسه  
باشد آنها مردم را فرصت نداده و مصحف شریف را مکرر شفع ساخته و بدست گرفته هر یک  
بتجدید قسم میداد خلاصه اینکه در مقابل اول که بهنگام عصر از دو طرف جنگ پیش آورد  
از نوک شمشیر و رمح پلان هنر توان و آتش فشانی آتواب زنبور که آتش فشان میشهای دلریش  
خورده راه خویش بمبادرت پیش گرفت بلکه از آمدن بقصد باز پشیمان گردید چنانکه از ملا حظه  
پشیمانیش قنداریان دست از خارج مان کشیدند عسا که پادشاهی از چیره دمی خود در آن  
شادان لشکر گویان اما از شکستن و ترکیدن کیضرب توب که در آن مقدمه از نا قابل و گرم روی  
توبچی بهوقوف بنظهور پیوست نهایت دل شکسته و خاطر آشوب شدند که فل بد آمد عاقبت حال  
چه نتیجه دهد چون بچه آفتاب عالم تاب در آستین ظلام توار شد بندگان با دشمنه اقبال چون  
ماه جهان تاب که در خیمه زمر دین سیمین طناب نشیند تکیه گزین سریر اجلال شدند خوانین غلجانی  
ورانی و بلوچ و سیستانی مانند انجم حلقه زدند بندگان با فرمودند که این منزل منزل مقابل نیست  
لشکر پادشاهی که همه جا چون عقد زاری اجتماع میبودند الحال مانند بنات النعش متفرق اند از یکدیگر

لشکر ناگوشه دیگر بفرسخ فرق است آيا کدام ميدان وسيع که نامرد از نامرد فرق شود  
گوشه و کنار است يا اينکه پيکاران مغاندين بباين صلاح و خير فکالی عايد پو شيد  
لشکر پادشاهی درين منزل سنگ نشين خود دهند ساخت آريه معنی بنگي صلاح بيان سزايي  
بندگان فرمودند خير قضا کار خود کرد و قدر خوانش که داشت آشکار نمود اکنون مي بينايم  
امشب بناي شعبون گذارند که اين هم دليل کاميابيت سردار سمنده رخا و اکثر نامه ايران  
لب بپايان کشيدند که تا امروز باقبال عدو مال پادشاهی از ضرب شمشير است که قامتشان  
از بار غم و ناگريده اگر در شب شعبون براي شان نيم روشني چرخ همت دليلان لشکر ظفر بگر  
در روز پيش فروغ آفتاب عاليت سلطان پرتو خواهد داشت فردا که شاهد هر جانی فلک جام  
بي شب جهان پرازاده اجل کرده بر زدوش آورد و گرسنگ که جرات و حوصله اش در محاسن  
کند خواهد نوشيد القصه مقابله دوم يوم شنبه است دوم شهر صفر المظفر ۸۵۷ هجری  
واقع شد آنروز رانندگان با شمشير بيشتر دند کار قتال و جدال کشيد بندگان با شمشير که لشکر  
اينچنين پراکنده از حد شهر کهنه شاه حسين و چهل زينه تا کوتل ثورچه افتاده و اتواب هر کدا  
بيجا مانده يا شد بجلوه پشت ريت کار شود و بندگان با کدام خدا بمانند آيت الهی عز و جلال  
استقامت افاضی ادانی گردد آخر الامر مدين اختيار فرمودند که خير الامور اوسطها در ميان  
ردن افزوده باشند تا که بهر طرف طمانيت حاصل و گوشت و اعانت و صل گردد و باوجود اين  
پراکنده گي لشکر و اتواب گروهی از فوج کابل که نشن اين کارزار بودند بجنب برآمده جمعی کثير  
از ان خير سرائبي تدبير اسير و از آب شمشير لان لشکر پادشاهی سير گرديدند که در قيامت  
از دست سانی کوثر آب نخواهند نوشيد و جمعی غفير را سرگوي چوگان شمشير شيرلان معسکر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

آمده که هر کسکه دید زبان طعن بر ایشان کشید غرض در آن روز هر جمله که سپاه کابلی و قنداری می  
 بسیاری از ایشان با پنجه قدری دست و دست و دست قضا رخت حیات از سر ایشان بدر  
 بقیه اسب منهنزیم گردیده خود را بکنار قلعه که پاداری ایشان بیشتر از حجت بود میرسانید  
 و الا در هر بیت اول میدان چون دل خود از امید خالی و دل خود از خون چون روی میدان  
 پرمیکردند غرض در حمله اخیر آنچنان هر بیت بر ایشان واقع شد که سپاه ایشان از شهر قند بار  
 منزل باغ گذشت دوست محمد خان همچو برادرانش سر اسیمه ازین حادثه داغ میگشت و قوال  
 بدست پیش هر یک زبان معذرت میکشود که ساعتی بایستید هیچکس سخن ایشان نمیشنود کلان  
 پلتن ایندولت بهین خلاف قاعده و آئین که هر چند ترم تمکین بار بار مینواختند قدم افتاد  
 بر زمین نمیکشد شتند تا که رفته رفته خود را قریب قلعه رسانیدند و چهار ضرب توپ الفار  
 دلیران عساکر پادشاهی بدست تصرف آوردند و چند مهار آتش شهننگ با شهننگیان زنده  
 سر بریده بخصو کشیدند و چند سر به تنه از سر گردگان ایشان نیز گوی مثال آورده زیر ترم  
 حضور انداختند و تنادی غیب ندای فتح و فیروزی گوش جهانیان میرسانید و جهانیان  
 از تبسم پیش میکشیدند و هر گره در تلافی قدم زن طریق بود که پیش از رفیق ادای تهنیت  
 آورند مردم آتش زباز که بر شوالخ کوها و آرقاع بلند بها تماشاکنان بودند از خوشی  
 اندک اندک گوش حاکمان عرش فعلی میرسانیدند دوست محمد خان خود را از کنار قلعه بار کجا  
 و قنداریان روز خود چون شب تاریک دیدند ناموسان خود را سوار سپان نمودند که  
 بکشند و آهنگی را بشنیدند حال بکشند ناگاه از سفله پروری در کار چشم زخم در روز کار  
 لشکر خسته فرستادند تا که رسید که خود بخود هر بیت افتاد و هر یک از تماشاکیان که بیک

آورد  
 بقیه اسب منهنزیم گردیده  
 خود را بکنار قلعه که پاداری  
 ایشان بیشتر از حجت بود  
 میرسانید  
 و الا در هر بیت اول میدان  
 چون دل خود از امید خالی  
 و دل خود از خون چون روی  
 میدان  
 پرمیکردند غرض در حمله  
 اخیر آنچنان هر بیت بر  
 ایشان واقع شد که سپاه  
 ایشان از شهر قند بار  
 منزل باغ گذشت دوست  
 محمد خان همچو برادرانش  
 سر اسیمه ازین حادثه داغ  
 میگشت و قوال بدست پیش  
 هر یک زبان معذرت میکشود  
 که ساعتی بایستید هیچکس  
 سخن ایشان نمیشنود کلان  
 پلتن ایندولت بهین خلاف  
 قاعده و آئین که هر چند  
 ترم تمکین بار بار مینواختند  
 قدم افتاد بر زمین  
 نمیکشد شتند تا که رفته  
 رفته خود را قریب قلعه  
 رسانیدند و چهار ضرب توپ  
 الفار دلیران عساکر پادشاهی  
 بدست تصرف آوردند و چند  
 مهار آتش شهننگ با  
 شهننگیان زنده سر بریده  
 بخصو کشیدند و چند سر  
 به تنه از سر گردگان  
 ایشان نیز گوی مثال  
 آورده زیر ترم حضور  
 انداختند و تنادی غیب  
 ندای فتح و فیروزی گوش  
 جهانیان میرسانید و  
 جهانیان از تبسم پیش  
 میکشیدند و هر گره در  
 تلافی قدم زن طریق بود  
 که پیش از رفیق ادای  
 تهنیت آورند مردم  
 آتش زباز که بر شوالخ  
 کوها و آرقاع بلند بها  
 تماشاکنان بودند از خوشی  
 اندک اندک گوش حاکمان  
 عرش فعلی میرسانیدند  
 دوست محمد خان خود را  
 از کنار قلعه بار کجا و  
 قنداریان روز خود چون  
 شب تاریک دیدند ناموسان  
 خود را سوار سپان نمودند  
 که بکشند و آهنگی را  
 بشنیدند حال بکشند  
 ناگاه از سفله پروری در  
 کار چشم زخم در روز کار  
 لشکر خسته فرستادند تا  
 که رسید که خود بخود  
 هر بیت افتاد و هر یک از  
 تماشاکیان که بیک

نشسته بودند با بکر ز نهاده چون بندگان با معنی را می شناسد نمودند که فلک شعبده بازی  
دیگر در روی کار آورد و خدایا که آسمان جنگ مراد معاندان در جنگ گرفت آتش غم از کار  
سینه علم زد و ظاهر هوش در قفس بدن بال و پر شکست و شاید خود را رنگ از رو پرید  
که دشمن بجایی نه و این معنی صورت از کجا نمود تا این زمان زمانه پر خط و خال سریع الزوال  
و ادای تهنیت میبود و آنگاه چگونه راه مخالفت کشود غرض که بندگان هر چند چوب منع  
پیش روی مردم سپاه بطوع و اگر راه گزاشته اند پذیر شد تا که جمعیت مخالفان رسید  
و پیچیده افسوس رخت بهار از تن ایشان بیکشید چنان تماشا میان که از هر بیت مخالفان  
و پای کوبان بودند دشمن جان این خدازدگان گردیدند بندگان دیدند که کار از دست و  
دست از کار رفت بخاطر رسید که در اینجا ایستادن و سینه چاک کردن چه نتیجه دهد گویا  
بدست خود هلاک کردن است بهتر آنکه عنان غریمت را بسمت هرات گذاریم تا از سر نو  
کاری ساخته این بار غم را از شانه آرزو برداریم آنگاه امتوکل علی الله شده بجای  
عطف عنان فرمودیم امروز چه روز که از یکطرف غراب فلک آتش نیر و از یکطرف غلام و  
خدا شکار برانده در گریز و از یکطرف غم مردم سپاه در ضمیر و از یکطرف اندوه این واقعه  
جایگاه گلوگیر آتش چو منزل که صحرایش از نهایت وسعت امن بدامن صحرای قیامت  
و هوایش از غایت حرقت آب چشم زبانی زمان گرفته و از صخره های شوار عشق بیون  
و زلف ماه منیع شهاب می افکند و از ناهمواری جبالش دل سنگ آید میگردد القیصه آرزو  
و آتش تخمیناً با صد سوار از مقرب دور ره نورد منزل ضرور گردیده علی الصبح از  
دریای هیرمند عبور فرموده در نصف النهار بکار ز اسحاق زبانیان بیرون آمده در خلعتی

سینه علم زد و ظاهر هوش در قفس بدن بال و پر شکست و شاید خود را رنگ از رو پرید  
که دشمن بجایی نه و این معنی صورت از کجا نمود تا این زمان زمانه پر خط و خال سریع الزوال  
و ادای تهنیت میبود و آنگاه چگونه راه مخالفت کشود غرض که بندگان هر چند چوب منع  
پیش روی مردم سپاه بطوع و اگر راه گزاشته اند پذیر شد تا که جمعیت مخالفان رسید  
و پیچیده افسوس رخت بهار از تن ایشان بیکشید چنان تماشا میان که از هر بیت مخالفان  
و پای کوبان بودند دشمن جان این خدازدگان گردیدند بندگان دیدند که کار از دست و  
دست از کار رفت بخاطر رسید که در اینجا ایستادن و سینه چاک کردن چه نتیجه دهد گویا  
بدست خود هلاک کردن است بهتر آنکه عنان غریمت را بسمت هرات گذاریم تا از سر نو  
کاری ساخته این بار غم را از شانه آرزو برداریم آنگاه امتوکل علی الله شده بجای  
عطف عنان فرمودیم امروز چه روز که از یکطرف غراب فلک آتش نیر و از یکطرف غلام و  
خدا شکار برانده در گریز و از یکطرف غم مردم سپاه در ضمیر و از یکطرف اندوه این واقعه  
جایگاه گلوگیر آتش چو منزل که صحرایش از نهایت وسعت امن بدامن صحرای قیامت  
و هوایش از غایت حرقت آب چشم زبانی زمان گرفته و از صخره های شوار عشق بیون  
و زلف ماه منیع شهاب می افکند و از ناهمواری جبالش دل سنگ آید میگردد القیصه آرزو  
و آتش تخمیناً با صد سوار از مقرب دور ره نورد منزل ضرور گردیده علی الصبح از  
دریای هیرمند عبور فرموده در نصف النهار بکار ز اسحاق زبانیان بیرون آمده در خلعتی

فدا شد

در...











میرسد که بندگان هایون تسخیر برات را مگر کز خاطر خطی نمایند مابقی در خدمتکاری استوار  
و پادشاه و فرزند سعادت نشان شاه کامران از چند عهد جم بود اعتبار با کسی در هیچ عهد  
معاوضه نمینمودند و کوشیده و پیافان از مشید مقدس علی شتر نیا التحیه و سلام نمین  
میرسد متباد خوانین دُرانی و هراتی با طای دیگر گسترانند که موجب خرابی بنیان اربکان دولت  
فرزند سعادت نشان شود علاوه بر آن اینمغی نهایت بر ضمیر الفت پذیر بندگان ماکران آید  
که جهانیان چه خواهند گفت که کند تسلط بندگان هایون بکرون دشمن طرابلس بگردید بلکه از  
دست خود خانه دوست را خراب ساخت و دست ثوت بندگان هایون در گرفتن ملک است  
بیگانه نرسید علم سلطوت در گرفتن ملک خود از خود از ارادت فرزند سعادت نشان در دست  
که آفتد طمانینت و خاطر جمعی از ملک و لشکر خود ندارد و بهتر و صلاح وقت آنست که بندگان  
سجده سلامت در کیش ضمیر انباشته بسان کمان بلال از راه ریگستان سیستان از گلوله  
چوبی و بلوچستان کمرشیده مردم آنجا و لشکریان و غیره را که در میدان اطاعت و خدمتکاری  
سر جان را قربان میدارند و بتماغ ساخته سینه معاندان را هدف ناکه مراد سازیم و آگاه  
صورت در اینجا کمان کوشش در چله بدنامی و تیر مراد به هدف ناکای وید سرانجامی خواهد افتاد  
آندانی شور و غمان غریت را بسوی دشت بکوه معطوف و قوای جسمانی را در تعب و سختی  
قطع راه سیاه کلاه منصرف فرمودیم تقوید یافتند منه آن راه چه راه که بدرقه توکل در  
رفتن را از اندیشه ناک دور بر خود از شنیدن نامش سینه چاک در وسعت بیابانش از  
ششم خورشید تف آتشین میخیزد و کشتهای ریگ جبال مانندش شاید از غریب فک است  
ولین و آخرین میریزد از چه روست که فیاض از ل نظر احسان از روش گرفته که گاهی

[illegible]

و آب سحابی بدش از یک نمینوید منازکش آنقدر دور که منزل قیامت در پیشش بگذرد است  
 آبهایش آنچنان تلخ و شور که آب حجیم و نظیره نوروش میدهد غرض تا که بدرقه عنایت  
 پاک بعرضه چهارده یوم از آن منازل و همنا که گذشته در اول موقع منکوچ چون مضامین  
 بلوچستان قریب بکلات نصیر خان متعلقه محراب خان بلوچ منزل گزین شدیم و فردای آن  
 از آنجا حرکت فرموده در اخیر موضع مذکور گرمی روز گذرانیده هنگام شام از آنجا طبل  
 جیل گرفته تمام شب ره نور و بوده فردا چاشت در خلستان که کلات نصیر خمینا از آنجا  
 بقدر یک میل فرقی است زینت بخش گردیدیم فی الفور عایجه محراب خان از فروغ انوار حضرت  
 دیده خود را فوراً گین ساخته بقاعده ادب شناسان زبان نیازمندی کشود که کلمه ویرا  
 بلوچ از محنت معمار کاخ ایند و لست عمارت یافته و لباس نام و نشان ماطافه بطراز عتیقه  
 خداوند این شوکت درخته شده اگر از انقلاب فلکی و دیر چرخ جنبی گهنة و فرسوده شد  
 تند الحمد که باز نبول اجمال بایون از نو نوی یافت و دل پر امید در میدان این نوید  
 علم مباحث و خوشی افروخت مترصد که بندگان بایون از نیمکان اکنون انتقال فرمود  
 منقسم کلات بسوی مقصد زینت اجمال نمایند چرا که چون دائره دولت اقبال قریب  
 غیر بچانه قد ویت سگالی بود هر لحظه مقتضی انوار اجمال خاتانی میگردد و بندگان اجابت  
 فرموده بکانه تکیه ای او بود رونق افروز شدیم درین اثنا بسامع جلال رسانیدند که  
 رحمدل خان بارگرازی از بخردی و بوالهوسی معه پانصد سوار تعاقب بندگان بایون نمود  
 بخیل باطله اینکه طار زمان رکابی بندگان بایون سختی و تعب این منازل بعیده بسیار کشیده  
 که اسپان را رفته و آدم از گفتار مانده شاید دست بردی کرده باشیم در منزل یوم گذشته

در این روز از آنجا حرکت فرموده در اخیر موضع مذکور گرمی روز گذرانیده هنگام شام از آنجا طبل جیل گرفته تمام شب ره نور و بوده فردا چاشت در خلستان که کلات نصیر خمینا از آنجا بقدر یک میل فرقی است زینت بخش گردیدیم فی الفور عایجه محراب خان از فروغ انوار حضرت دیده خود را فوراً گین ساخته بقاعده ادب شناسان زبان نیازمندی کشود که کلمه ویرا بلوچ از محنت معمار کاخ ایند و لست عمارت یافته و لباس نام و نشان ماطافه بطراز عتیقه خداوند این شوکت درخته شده اگر از انقلاب فلکی و دیر چرخ جنبی گهنة و فرسوده شد تند الحمد که باز نبول اجمال بایون از نو نوی یافت و دل پر امید در میدان این نوید علم مباحث و خوشی افروخت مترصد که بندگان بایون از نیمکان اکنون انتقال فرمود منقسم کلات بسوی مقصد زینت اجمال نمایند چرا که چون دائره دولت اقبال قریب غیر بچانه قد ویت سگالی بود هر لحظه مقتضی انوار اجمال خاتانی میگردد و بندگان اجابت فرموده بکانه تکیه ای او بود رونق افروز شدیم درین اثنا بسامع جلال رسانیدند که رحمدل خان بارگرازی از بخردی و بوالهوسی معه پانصد سوار تعاقب بندگان بایون نمود بخیل باطله اینکه طار زمان رکابی بندگان بایون سختی و تعب این منازل بعیده بسیار کشیده که اسپان را رفته و آدم از گفتار مانده شاید دست بردی کرده باشیم در منزل یوم گذشته



مطهر ساخته بعد از چند روز از آنجا نهفتن فرموده از راه دره موله منزل فرستاد و در  
 که تنگی را پیش چون دل خندان تنگ و در شیب و فرازش فرس طاقت و توانایی نگذاشت  
 کوههای طرفینش سر بر ج افلاک کشیده بل چشم هر ماه نقش ندیده با وجود یکد از سر گذشت  
 و از گرانی سنگهای جانبیش سینه کاو زمین چاک گردیده آنکه در راهش افتاده شاید  
 برداشتن آن کمر که شکسته غرض بعد قطع منازل نه گانه چون در موضع کوه ترو بندگان با  
 زمینت بجز شدند ملاحظه فرمودند که شهنواز خان و فتح خان بدستاری سردار سمندر خان  
 نهایت کار و امور محراب خان را خراب کرده اند بلکه نزدیکی که شهر بهاک را برابر بخاک  
 نمایند لهذا فرمان بهایون شرف صد دریافت که سردار سمندر خان احوال بند کعبه جسته  
 شهنواز خان و فتح خان تا در و مسعود و بندگان بهایون در بهاک مقدمه را بتعویق گذارند  
 چون سردار مسطور بموجب امر حضور شرف اند و زنده بندگان با بعد قطع منازل زمینت افرو  
 موضع بهاک شدند شهنواز خان و فتح خان با طائفه بلوچ که قریب بهاک هنگامه شور و شر  
 با افلاک افراشته بودند بندگان با بساط محراب خان آنها را از آنجا واپس کرده نایره شرارت  
 و جمعیت ایشان را بآب تدبیر و موعظت منظمی ساختند بعد بندگان در تهیه جمع آوری  
 لشکر و در فکر آلات حرب اسباب ضرب چگونه بدست آید شدند سردار سمندر خان که  
 سراغ بکوی مطلب برو بشرف عرض رسانید که اجتماع لشکر و اسباب پادشاهی بدون جهت  
 درین ملک نواحی غیر ممکن اوسات این طریق و دارند که امروز اندکی آمدند و فردا گردی  
 رفتند در صورت مبالغه کثیره باید تا همه سوار ایشان برسد و آن وجود آن ایشان شایسته  
 کسر نشوند و حواله آن در کمال ترس و اجبار ناگاه نشینان ایشان در دست دست نمید که

مطهر ساخته بعد از چند روز از آنجا نهفتن فرموده از راه دره موله منزل فرستاد و در  
 که تنگی را پیش چون دل خندان تنگ و در شیب و فرازش فرس طاقت و توانایی نگذاشت  
 کوههای طرفینش سر بر ج افلاک کشیده بل چشم هر ماه نقش ندیده با وجود یکد از سر گذشت  
 و از گرانی سنگهای جانبیش سینه کاو زمین چاک گردیده آنکه در راهش افتاده شاید  
 برداشتن آن کمر که شکسته غرض بعد قطع منازل نه گانه چون در موضع کوه ترو بندگان با  
 زمینت بجز شدند ملاحظه فرمودند که شهنواز خان و فتح خان بدستاری سردار سمندر خان  
 نهایت کار و امور محراب خان را خراب کرده اند بلکه نزدیکی که شهر بهاک را برابر بخاک  
 نمایند لهذا فرمان بهایون شرف صد دریافت که سردار سمندر خان احوال بند کعبه جسته  
 شهنواز خان و فتح خان تا در و مسعود و بندگان بهایون در بهاک مقدمه را بتعویق گذارند  
 چون سردار مسطور بموجب امر حضور شرف اند و زنده بندگان با بعد قطع منازل زمینت افرو  
 موضع بهاک شدند شهنواز خان و فتح خان با طائفه بلوچ که قریب بهاک هنگامه شور و شر  
 با افلاک افراشته بودند بندگان با بساط محراب خان آنها را از آنجا واپس کرده نایره شرارت  
 و جمعیت ایشان را بآب تدبیر و موعظت منظمی ساختند بعد بندگان در تهیه جمع آوری  
 لشکر و در فکر آلات حرب اسباب ضرب چگونه بدست آید شدند سردار سمندر خان که  
 سراغ بکوی مطلب برو بشرف عرض رسانید که اجتماع لشکر و اسباب پادشاهی بدون جهت  
 درین ملک نواحی غیر ممکن اوسات این طریق و دارند که امروز اندکی آمدند و فردا گردی  
 رفتند در صورت مبالغه کثیره باید تا همه سوار ایشان برسد و آن وجود آن ایشان شایسته  
 کسر نشوند و حواله آن در کمال ترس و اجبار ناگاه نشینان ایشان در دست دست نمید که

کسر نشوند و حواله آن در کمال ترس و اجبار ناگاه نشینان ایشان در دست دست نمید که











شاه شجاع الملک پادشاه افغانستان الفواج بحر امواج پادشاه انگلستان در آن  
و در صورت بروز و ظهور منوره بود همه را در صفحه خاطر منظم میداشتند و در زمانیکه  
دست محمد خان بر حجت و رعایت صاحبان انگلستان را کشود و مستان انگلیس  
کابل فتنه خیز شد و غریب الملک بر ساکنان کابل از نور شرارت گریز و نفاق آتش بگریز  
چندی از مردم بخار ایران که هر یک اظهار اخبار بلا خلاف از احوال صلح و مصاف  
انگریزی و شاهای حسن گفتار و لطف اشعار بل تحفه استود برای شاهایین و در و ساج  
دیار خویش میدانستند هر چند که از روی طبع گستاخ بنابر حست خود قد مزین هر کویچه کا  
شدند پای خود را خرد و سنگلاخ تیرات تلخ در شاخ ندیدند عاقبه الامر بنابر  
اطهار ارقام عقده خاطر صدق ناثر را کشودند و بهره رعایا صحت این اخبار را آینه  
یقین هر یک اظهار نمودند و با الهام طبع انصاف گزین این مجموعه را افسوس ناظرین  
نام نهادند الحق این احوال است که راقم بحشیم خود دیده و این مقالیست که از محمدان  
پادشاه حجه بگویش خویش شنیده آری باب غرض از این کلمات صدق آیات دخل  
کردن جزو انفضوی بر تاصیه حال خود نهادن دیگر حاصلی نیست به آغاز  
حال حرکت بابرکت پادشاه حجه از هندوستان بولایت  
افغانستان چون بعد از توفیق و تصدیق عهد نامجبات کجبتی آیات مثبت  
۳۳ شهر ربیع الثانی ۱۲۵۵ هجری که تمامی مضامین فلاحیت شنیش اتحاد و  
یگانگی دوام سرکارات ثلاثه یعنی سرکار جهاندار انگلیس و سرکار کردون اقتدار حضرت  
شاهنشاهی و سرکار تهور شعار چهار اچه رنجیت سنگه بهادر در امور خیر و شر و قی

و قصر و شلوک و دوست و دشمن و غیره مطالبات صلاحیت بهات که بهتصویر  
 و الا جناب لارڈ اگلند بهادر پیر و واسطه عالیجاه معالی جایگاه سفیر باند پیر  
 مستر جی ولیم میگناثر صاحب بهادر صورت ترتیب و زیب تو شین یافته که صورت  
 عبارت از این است نقل و قعات عهد نامه که صاحب الامناقب  
 مستر ولیم جی میگناثر صاحب بهادر از بهار اجه رنجیت سنگه محتره  
 ۲۳ شهر ربيع الثاني ۱۲۵۲ هجریه نوشته آورده از آنجا که  
 ازین فیما بین سرکارین یعنی سرکار و الامتدار خالصه جی و سرکار گردول اقتدار شاه  
 شجاع الملک عهد نامه شتبه چهارده دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و بسبب  
 از اسباب ملتوی مانده اکنون که صاحب الامناقب مستر ولیم جی میگناثر صاحب بهادر  
 که با یای نو اب سنباط معالی القاب جارج لارڈ اگلند گورنر جنرل صاحب بهادر با اختیار  
 کل جهت توثیق و تکمیل عهد نامه مسطور از راه دوستی موثقه قدیمه معهوده هر دو سرکار  
 عالیقدر اعلیٰ خالصه جی و کمپنی انگریز بهادر در حضور انور خالصه جی تشریف آوردند  
 عهد نامه مذکور از سر نو باضافه چند فقره دوستی آیات و چهار دفعه شرائط جدید که  
 جمله هر ده دفعه باشد باتفاق و صلاح دوستانه سرکار بر کنگی آثار کمپنی انگریز بهادر مقرر  
 و شد گردید که بموجب دفعات و شرائط مرقومه الذیل فیما بین متغایرت و جدالی  
 نیست و نخواهد شد فقط آنچه ممالک متعلقه این روی آب سنده و آن روی آب سنده  
 که در تحت تصرف و در علقه سرکار خالصه جی داخل است صوبه کشمیر مع حدود شرقی و  
 غربی و جنوبی و شمالی آنک چچ و نهر اره و کشتل و انت و غیره توابع آن پشاور مع

تاریخ سیاحت به ایران  
 و الا جناب لارڈ اگلند  
 مستر جی ولیم میگناثر  
 عبارت از این است  
 مستر ولیم جی میگناثر  
 ۲۳ شهر ربيع الثاني  
 ازین فیما بین سرکارین  
 شجاع الملک عهد نامه  
 از اسباب ملتوی مانده  
 که با یای نو اب سنباط  
 کل جهت توثیق و تکمیل  
 عالیقدر اعلیٰ خالصه جی  
 عهد نامه مذکور از سر نو  
 جمله هر ده دفعه باشد  
 و شد گردید که بموجب  
 نیست و نخواهد شد فقط  
 که در تحت تصرف و در  
 غربی و جنوبی و شمالی  
 و الا جناب لارڈ اگلند  
 مستر جی ولیم میگناثر  
 عبارت از این است  
 مستر ولیم جی میگناثر  
 ۲۳ شهر ربيع الثاني  
 ازین فیما بین سرکارین  
 شجاع الملک عهد نامه  
 از اسباب ملتوی مانده  
 که با یای نو اب سنباط  
 کل جهت توثیق و تکمیل  
 عالیقدر اعلیٰ خالصه جی  
 عهد نامه مذکور از سر نو  
 جمله هر ده دفعه باشد  
 و شد گردید که بموجب  
 نیست و نخواهد شد فقط  
 که در تحت تصرف و در  
 غربی و جنوبی و شمالی

تاریخ سیاحت به ایران ۱۹۱

یوسف زلی و غیره و خطک و مشک و مجبونی و کوماش و سنگ و سائر توابع پناه و  
 خیر بنو و دور و وزیری و تاناک و گرانگ و کالنه بان و خوشحال گنده و غیره توابع آن  
 و سیره اسمعیل خان معه توابع آن دیره غازخان و کوت مشین و عمر کوت و غیره معه  
 جمیع توابع آن و سنگ و گند و اجیل و حاجی پور و اجن پور و هر سه کچی ملک منکیه و تمام  
 حدود آن صوبه ملتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف و سائر خاندان سد و زلی  
 در مالک مرقومه الصد و هیچ دعوی و سروکار نسل بعد نسل و بطناً بعد بطن نیست  
 نخواهد شد همین عنوان تمام ملک مذکور ملک مال خالصه جی نسل بعد نسل و بطناً  
 بعد بطن است و خواهد بود و شاه موصوف از انطرف خیر احدی را مرتکب دزدی  
 زنی و دنگ و شور و فساد با منظر خیر شدن هرگز نخواهد داد و اگر احتیاجا کار دارا  
 سرکارین که معامله خورد و برود نموده و وفرا نهاده غیر حاضر باشند از جانبین  
 شوند و آنچه آب ناله که خیر برای مصارف قلعه فتحگنده و غیره موجب قدیم  
 احدی سد و ناز و فقط و عبور کسانیکه مطابق این موثقه دوستی سرکارین  
 عالین خالصه جی و صاحبان کمپنی انگلیز بهادر از دریای ستلج متعلق بچپی و اجات  
 سرکار خالصه است با تقسیم از دریای سند که دریای ستلج آن آمیخته عبور اقوام  
 بر چپی و اجازت سرکار خالصه خواهد بود و شاه موصوف بفرما اجازت و چپی سرکار  
 خالصه جی عبور شدن نخواهد داد و در مقدمه سکار پور و ملک سند این روی دریا  
 ستلج با سند آمیخته فیما بین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق رویه  
 دوستی و یکرنگی قدیمه و این موثقه سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی

در حق خیر بنو و دور و وزیری و تاناک و گرانگ و کالنه بان و خوشحال گنده و غیره توابع آن  
 و سیره اسمعیل خان معه توابع آن دیره غازخان و کوت مشین و عمر کوت و غیره معه  
 جمیع توابع آن و سنگ و گند و اجیل و حاجی پور و اجن پور و هر سه کچی ملک منکیه و تمام  
 حدود آن صوبه ملتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف و سائر خاندان سد و زلی  
 در مالک مرقومه الصد و هیچ دعوی و سروکار نسل بعد نسل و بطناً بعد بطن نیست  
 نخواهد شد همین عنوان تمام ملک مذکور ملک مال خالصه جی نسل بعد نسل و بطناً  
 بعد بطن است و خواهد بود و شاه موصوف از انطرف خیر احدی را مرتکب دزدی  
 زنی و دنگ و شور و فساد با منظر خیر شدن هرگز نخواهد داد و اگر احتیاجا کار دارا  
 سرکارین که معامله خورد و برود نموده و وفرا نهاده غیر حاضر باشند از جانبین  
 شوند و آنچه آب ناله که خیر برای مصارف قلعه فتحگنده و غیره موجب قدیم  
 احدی سد و ناز و فقط و عبور کسانیکه مطابق این موثقه دوستی سرکارین  
 عالین خالصه جی و صاحبان کمپنی انگلیز بهادر از دریای ستلج متعلق بچپی و اجات  
 سرکار خالصه است با تقسیم از دریای سند که دریای ستلج آن آمیخته عبور اقوام  
 بر چپی و اجازت سرکار خالصه خواهد بود و شاه موصوف بفرما اجازت و چپی سرکار  
 خالصه جی عبور شدن نخواهد داد و در مقدمه سکار پور و ملک سند این روی دریا  
 ستلج با سند آمیخته فیما بین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق رویه  
 دوستی و یکرنگی قدیمه و این موثقه سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی



و باری کاری دیگر بطرف ولایت و یا از طرف شاه موصوف بملک پنجابی غیره که  
مخبر به برای خرید و فروش بقدر یازده هزار روپیه از قسم سفیدی و غیره و اینها  
مأمور شوند سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش آنها و سرانجامی کار  
آنها متوجه خواهند بود فقط در هرگاه فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف  
باتفاق حمله بجا شوند شاه موصوف کار بد در حق گاو ان هرگز هرگز اصلاً  
مطلقاً شدن نخواهد داد فقط در هرگاه سرکار شاه موصوف فوج سرکار خالصه جی  
بنابر این او همراه بود آنچه از همانان باریک زائی و غیره مال و اسباب خواهد و اسپان  
و اسلحه و انصاف خرد و کلان و غیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار  
خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد و اگر سوای فوج خالصه جی  
بدست شاه موصوف آید شاه موصوف اسپان عمده و کشیا و زبده از آن بخواهد و کلان  
جواهرات و غیره بطریق محض و کسب معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند فقط  
دام معتبران شاه موصوف و سرکار خالصه جی معاً رسایل و تحالف بکنند و جانبین  
حریص و طور حاضر و مأمور خواهند بود فقط در هرگاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار  
موصوف بد نظر تکمیل مرکوزات بماند نامزد نماید شاه موصوف فوج باسرواران  
کلان رساله دارند و سرکار خالصه جی نیز حسب الضرورت شاه موصوف بد نظر تکمیل  
مرکوزات بماند نامزد نماید فوج مسلمان معاً سرواران کلان تا کامل مأمور خواهد بود و  
سرکار خالصه جی رونق برای پشاور شود از طرف شاه موصوف یکشتر زاده محبت مطلقاً  
سرکار خالصه جی بیاید و تقسیم و مکریم او بوجه حسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید فقط

مأمور شوند سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش آنها و سرانجامی کار آنها متوجه خواهند بود فقط در هرگاه فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف باتفاق حمله بجا شوند شاه موصوف کار بد در حق گاو ان هرگز هرگز اصلاً مطلقاً شدن نخواهد داد فقط در هرگاه سرکار شاه موصوف فوج سرکار خالصه جی بنابر این او همراه بود آنچه از همانان باریک زائی و غیره مال و اسباب خواهد و اسپان و اسلحه و انصاف خرد و کلان و غیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد و اگر سوای فوج خالصه جی بدست شاه موصوف آید شاه موصوف اسپان عمده و کشیا و زبده از آن بخواهد و کلان جواهرات و غیره بطریق محض و کسب معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند فقط دام معتبران شاه موصوف و سرکار خالصه جی معاً رسایل و تحالف بکنند و جانبین حریص و طور حاضر و مأمور خواهند بود فقط در هرگاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار موصوف بد نظر تکمیل مرکوزات بماند نامزد نماید شاه موصوف فوج باسرواران کلان رساله دارند و سرکار خالصه جی نیز حسب الضرورت شاه موصوف بد نظر تکمیل مرکوزات بماند نامزد نماید فوج مسلمان معاً سرواران کلان تا کامل مأمور خواهد بود و سرکار خالصه جی رونق برای پشاور شود از طرف شاه موصوف یکشتر زاده محبت مطلقاً سرکار خالصه جی بیاید و تقسیم و مکریم او بوجه حسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید فقط

در این  
در این

دوست و دشمن هر سه سرکارات ممد و چین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز و  
 و شاه موصوف و احدیت فقط مبلغ دو لک و پیمه ضرب نانکشای امرتسیر  
 یکده سال سال بالاضر و از ابتدای ماموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه  
 موصوف در کابل جهت تعیین فوج خالصه جی اندرون علاقه داراناکای پشاور  
 پنجبراد سوار و پیاده از قوم مسلمان بنابر پشت گرمی شاه ممد و روح که بحسب ضرورت  
 کو یک شاه موصوف هرگاه که در صوابید سرکار در اختیار کمپنی انگریز بهادر باتفاق و  
 صلاح سرکار خالصه جی بچو کو یک ضرورت تصور شود و خواهند رفت در سرکار خالصه  
 مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه که در مقدمه کلان از جانب مغرب رود  
 پس تدارک آن باتفاق و صلاح سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی  
 بهادر بموجب توفیق ظهور خواهد رسید در خصوص سیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه  
 موصوف نماید بر قدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه جی حاضر باشد بمقدار  
 مشخصه مسطور بموجب حساب تجری خواهد شد سرکار کمپنی انگریز بهادر و اما سیکه امری خلأ  
 شریک عهد نامه و از اندر روی تحقیق ظهور برسد متکفل از این مبلغ مشخصه مذکور سال سال  
 بماند و سیکه سرکار خالصه جی خواهد بود فقط و آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میرکنند  
 احوال است شاه شیجاع الملک و سایر خاندان سرد و زانی را نسبت به شغل و بطناً بعد  
 بکسر بایست فرمان برداری و باقیات معامله مانده از ای در حال است و بایست آن ممالک  
 هیچ دوی و سرکاری نیست و نخواهد بود ملک و ملک و مال میران سینه و سینه بعد شغل  
 هست و خواهد ماند بشهر سیکه میران موصوف مبلغ سی لک و پیمه نانکشای امرتسیر



یا کله از بموجب مجوزہ سرکار کمپنی انگریز بہادر شاہ موصوف ادا نمایند و شاہ موصوف از  
 جملہ آن مبلغ پانزدہ لک پیسہ بیکسر کار والا مقدار خالصہ جی رسانیدہ دہد و باقی مبلغ  
 پانزدہ لک خود بخود بیکسر کار ہر گاہ مبلغ مذکور ہنگی و نہائی ادا شدہ باشد پس آنوقت دفعہ چہارم  
 عند نامہ شاہ موصوف مرقوم دوم ماہ جیت سنہ ۱۸۹۰ء کہ شرح آن مطابق اصل در صدر سند  
 منسوخ خواہد گردید و تراسیم ریشل و رسائل و مخائف فاعزہ عمدہ اعلیٰ فیما بین سرکار شاہ  
 و میراکنندہ بعبادت قدیمہ جاری خواہد بود فقط ہر گاہ شاہ شجاع الملک در ملک کار  
 و قندار عمان حکومت بدست کفایت خود خواہد آورد انگاہ با مالک محرومہ دلی  
 ہرات برادر زادہ شاہ موصوف ہر جہت متعوض و دست انداز نخواہد شد فقط ہر  
 شاہ شجاع الملک و سایر خاندان میدوزانی بدون استخراج و مقصود اسب سرکارین عالیین  
 سرکار خالصہ جی و سرکار کمپنی انگریز بہادر شاہ موصوف و سرکار باقاعدہ از سرکاران غیر  
 نخواہند کرد و اگر احیاناً کہ اسم سرکار غیر غم لشکر کشی بر ملک سرکار خالصہ جی یا صاحبان  
 انگریز بہادر نماید بقد عمدہ و بر خود بمقابلہ آن پردازند فقط ہر آنچه دفعات مرقومہ  
 مرقوم شد سرکار خالصہ جی و سرکار انگریز بہادر و سرکار شاہ شجاع الملک و بخواہند  
 رضامندی تمام منظرہ بہت و قند نامہ ہر بشرط ثبات دفعات مسطورہ بدنام  
 حال برقرار خواہد ماند و بعد از ثبات و تحفظ و تراسیم ہر سرکار والا اقتدار  
 عند نامہ بدو بعمل خواہد آمد تحریر پانزدہیم ماہ مار سنہ ۱۸۹۵ء در لاہور فقط ہر  
 اقلہ ۱۸۹۵ء  
 انگریز شاہ شجاع الملک بانی دین پسر کلان خود در لشکر ہر اوجہ صاحب بہادر ہرات

عند نامہ شاہ موصوف مرقوم دوم ماہ جیت سنہ ۱۸۹۰ء کہ شرح آن مطابق اصل در صدر سند منسوخ خواہد گردید و تراسیم ریشل و رسائل و مخائف فاعزہ عمدہ اعلیٰ فیما بین سرکار شاہ و میراکنندہ بعبادت قدیمہ جاری خواہد بود فقط ہر گاہ شاہ شجاع الملک در ملک کار و قندار عمان حکومت بدست کفایت خود خواہد آورد انگاہ با مالک محرومہ دلی ہرات برادر زادہ شاہ موصوف ہر جہت متعوض و دست انداز نخواہد شد فقط ہر شاہ شجاع الملک و سایر خاندان میدوزانی بدون استخراج و مقصود اسب سرکارین عالیین سرکار خالصہ جی و سرکار کمپنی انگریز بہادر شاہ موصوف و سرکار باقاعدہ از سرکاران غیر نخواہند کرد و اگر احیاناً کہ اسم سرکار غیر غم لشکر کشی بر ملک سرکار خالصہ جی یا صاحبان انگریز بہادر نماید بقد عمدہ و بر خود بمقابلہ آن پردازند فقط ہر آنچه دفعات مرقومہ مرقوم شد سرکار خالصہ جی و سرکار انگریز بہادر و سرکار شاہ شجاع الملک و بخواہند رضامندی تمام منظرہ بہت و قند نامہ ہر بشرط ثبات دفعات مسطورہ بدنام حال برقرار خواہد ماند و بعد از ثبات و تحفظ و تراسیم ہر سرکار والا اقتدار عند نامہ بدو بعمل خواہد آمد تحریر پانزدہیم ماہ مار سنہ ۱۸۹۵ء در لاہور فقط ہر اقلہ ۱۸۹۵ء انگریز شاہ شجاع الملک بانی دین پسر کلان خود در لشکر ہر اوجہ صاحب بہادر ہرات

۱۸۹۵ء

لاہور

پس شهزاده موصوف از طرف مهاراجه صاحب بیادر مورد تعظیم و تکریم مطابق شان حاضر  
خواهد گردید شهزاده موصوف را اختیار خواهد بود که بمجلسه صاحبان عالیشان همراه  
مهاراجه صاحب بیادری را همراه گرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب بیادر که  
باشند بطرف کابل قدم پیش برند در صورتیکه جمعیت قوم افغانه رجوع بشاه شجاع الملک  
نمایند بالوجهات دیگر پیش رفتن شهزاده موصوف در نظر صاحبان همراهی لشکر با اکلان  
مهاراجه صاحب بیادر که حسب الحکم مهاراجه صاحب بیادر شیر و شربک این امر بآنها باشد  
انساب اولی متصور باشد اگر شاه شجاع الملک بد نظر رجوع کنانیدن بسوی خود سرداران  
افغانستان را برای انجام مرام خود و حصول مقصد سرکارین عالیهین خواهد پیش آن داشته  
که سلطان محمد خان هم همراه خود بطرف قندهار شود پس مهاراجه صاحب بیادر اجازت  
رفتن بخدمت شاه از سرداران موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملک  
عزت و آبروی سردار سلطان محمد خان نگه دارد اگر رفتن افواج مهاراجه صاحب بیادر  
بمحمود خود و ممالک محروسه خود با اتفاق و صلاح صاحبان عالیشان در لشکر مهاراجه  
صاحب بیادر موجود باشند مناسب متصور گردد در آن تقدیر اتفاق و صلاح صاحبان  
همراهی لشکر که با صاحبان همراه شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت  
واجب متصور خواهند هر چند که اینهمه مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب بیادر  
رسیده است تا هم برای دفع شک و شبهه آینده انساب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر و تدوین  
در آید تجانب فیضآب اشرف سری مهاراجه صاحب بیادر گزارش شد سه ماهه در مبارک  
سمت فقط ۱۸۹۵ نقل مقتضیات پندگان ظل آله که نوشته این میخانه صاحب بیادر بوده

اول آنکه از اولاد شاه دُرّان و فرزندان و متعلقان بندگان با هر کسی باشد و  
سپاه و افسر و سران دُرّانی و که در ولایت باشد در پرداخت عدم آن  
و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندگان است درین امر از صاحبان و غیره هیچ کس  
مستغفر نخواهد شد ۲ هرگاه بندگان مادر کابل و قندهار متمکن باشند نسبت  
بسیاست بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات توابع کابل و قندهار و سگاور  
لنگرگشی نمایند یا بختی تصرف آورند درین امر مخالفت نخواهد بود ۳ هرگاه  
کابل و قندهار و سگاور و بصره بندگان با باشد باید که توابع آنها که در زبان  
نمیند میباید متعلق بندگان مادر باشد ۴ در زمانیکه بندگان مادر کابل  
متمکن شوند و صاحبان عایشان عزم مراجعت نمایند کیف صاحب بنابر وکالت  
و اگر خیر و دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندگان با خواهرش نمایند صاحبان مضایقه  
نخواهند نمود ۵ در میان صاحبان و مردم آن چه از سپاه و چه از رعیت  
بدون مرضی و صلاح بندگان با امری اذیت نخواهد آمد ۶ در خصوص دادن  
دولت و پیه و چیزی و دادن از لشکر پور بندگان با بسیار سخت و شاق معلوم میشود  
چرا که اول آنکه گنجایش آن ندارد که خرج و اخراجات بندگان با و سپاه بعمل آید  
و دیگر که این معنی مالگزاری و مالیه و ای بنظر جهانیان می آید تحتار صاحبانست  
هرگاه گنجایش آن در آن ملک بمینهند و یا مناسب و صلاح میدانند چه مضایقه  
ابتعام امور بندگان با تعلق بصاحبان عایشانست ۷ چونکه سلطنت و جلال  
آورده همچنانکه غلامان سرکش شده مگر ولایت را غصب نمودند همچنان بندگان با سگاور

مستوفی درجہ  
مستوفی درجہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲

دستور و اساسی

کتابت از دست  
میرزا حسن و میرزا  
ابو الحسن

آدمان خود را نشانند احوال که بندگان مادر ملک لایت ممکن شوند باید که میران  
 شکار پور را و اگر شوند که ملک پادشاه است بمشرف بندگان باشد  
 ۸ در خصوص کفیران که در میشوند اگر چه برست دادن آنها در این معطل باشد  
 چونکه امر ناچار است که از باب عزت و وقار را بدوین در جنگا منکر نیست صد جنگا  
 باید اگر بدگیر مردم این آیین جاری میشود باید اجرای این امر در باره مکان نامست  
 کثیر تیکه از مردم ولایتی متعلقان سرکار قرار شوند بدو سیر کار را و اسیر واره شوند  
 ۹ دیگر اینکه بعد مطالعہ ثانی شرائط عهد نامه و استماع عرض صاحبان و اعیان  
 مابعد دولت راجیان مناسب بود که ذکر شکار پور در مطالبه مرقومہ المصدقہ مندرج  
 و آنچه عذر است در داده و ادون دو که در پی پیس کار مہاراجہ رعیت بنگہ موقوفہ  
 فوج نوشته شده است چونکه مشرف عزت مابعد دولت متصور نیست ذکر آن نیز گذشت  
 حالا مابعد دولت باید ضار و رعیت ثبت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است  
 دفعہ ہذا بتجویز بیگناہ صاحب بہادر بدفعات فوق درج شد در ثانی مطالبات  
 مرقومہ المصدقہ بدین پنج نوشتہ تسلیم و پذیر صاحب بہادر نموده اول آنکہ از اولاد شاہ  
 در این دفر زندان و متعلقان بندگان با هر کسکہ باشد و از رعیت و سپاہ و افسر و سوار  
 درانی و کہ و مد کہ در ولایت باشد در پروا خشت عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک  
 مختار بندگان ماست درین امر از صاحبان و غیرہ بیج تفرض نخواہد شد چرا کہ آن مردم بیک  
 و عاقبت اندیش نیستند ہر گاہ بندگان مادر کابل و قند ہار منکر باشند بسبب تنگی بہت  
 یا بیستان بلوچستان و نواحیات توابع کابل و قند ہارالی سرحد شکار پور لشکر کشی نمایند و یا

مہاراجہ رعیت بنگہ موقوفہ  
 در خصوص کفیران  
 اسکان مہاراجہ  
 مابعد دولت راجیان  
 در ثانی مطالبات  
 در این دفر زندان  
 مختار بندگان ماست  
 یا بیستان بلوچستان

تحت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود و هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندگان  
 در آید باید که توابع آنها که در مملکت قلمبند بودند سترشده و در زمانیکه بندگان  
 در کابل متکثر شوند و صاحبان عالی شان غرم مراحت نمایند که صاحب بنابر و کالشی اگر  
 چند نفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندگان یا خواهرش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود  
 در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون تعرض صلاح بندگان  
 بوقوع نخواهد آمد و چون سلطنت رو بجزای آورده بخاک غلامان سرکش شده ملک ولایت  
 غصب نمود بندگان این در شکار بود و آلمان خود نشانیدند بعضی بندگان نهایت  
 محنت و شاق می نمود که سندیان نیز ضبط ملک پادشاهی نمودند بندگان با تمام همی بود  
 که هر زمان باشد ملک از دست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالی شان بصلحت  
 و از روی خیرخواهی آوردن ذکر شکار بود و در دفعات مطلوبه جانزنداشتند و در خصوص  
 و بدون دو لک روپیه بر کار مزاراجه نجیب سنگه هم بندگان عاشق بود صاحبان عالی شان  
 عذرات آنرا نیز بالفعل جانزنداشتند بندگان با نظر بیگانه ای که صاحبان عالی شان دارند  
 ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند باقی چند فقره مطلوبه مرقومه الصدور بهر دو مستحق  
 گردد از آنجا که فیما بین بندگان با صاحبان عالی شان اتحاد و یو بودی میباشد سروری  
 جدائی متصور نیست باری از ثبت گردیدن هر دو مستحق در دفعه مطلوبه مرقومه الصدور  
 تسلی بندگان یامیگرد و سود ازین مبادا چیزی در میان آید که موجب طلال خاطر دوستان  
 اجوبه و دفعات مطالب شاه و بجایه شجاع الملک پادشاه از طرف اژدها  
 مستطاب القاب نیز بجزان سار مرقومه ششم ماه است ۱۵۵۰ عیسوی مطابق با نهم

ممکن است  
 از روی  
 کلامی

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

شهر حمادی الاول ۵۸۰ هجری سوال اول آنکه از اولاد شاه دران فرزندان  
و متعلقان بنندگان با هر کسکه باشد در پرداخت و عدم آن و در خبر و شریکان مالک  
مختار بنندگان تا درین امر از صاحبان و غیره هیچ متعوض نخواهند شد جواب  
درینماده خاطر مبارک جمع باشد زیرا که اصلاً اراده سرکار دولتمدارانگریز نیست  
که در پرداخت و عدم آن و خبر و شریکان و متعلقان آن خلاصه خاندان محمد و اعتبار  
مداخلت نماید در امر آن سلاله و در میان عز و علا مختارند و سوال هرگاه که  
در کابل و قندهار بشکستند بکسکه ملک بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیا  
و توابع کابل و قندهار لشکر کشی نمایند یا بخت تصرف آورند درین امر مانعت نخواهد  
بود لفظ شکار پور محوشد و جواب یقین خاطر عاظم باشد که همواره نیست اراده  
سرکار دولتمدارانگریزیه مصروف تا سیس اسب سلطنت آن زمینت بخش سر عظمیه که  
دوست قدیم و محب صمیم این سرکار ابد مدتند خواهد بود و هر وجه و طریق که درینجا  
مقتضای نصرت باشد حسب تقاضای وقت بشوره و کنش هر دو سرکارین متعل خواهد  
بود سوال هرگاه که کابل و قندهار بتصرف بنندگان باشد باید توابع آنها که در زمان  
سلطنت بنندگان بودند بعلق بنندگان بدارند یا نه و لفظ شکار پور محوشد و جواب سرکار  
دولتمدارانگریزیه را حسب تخریر صدر بخیر قوت تمام و رونق الا کلام گرفتن سلطنت آن  
خلاصه خاندان عز و علا خواهی دیگر نیست قاطعاً مبرهن خاطر عاظم باشد که با اعتقاد  
روزگار در امور سلطنتها کمی و بیشی ظاهر و آشکار میگردد و در بعضی اعیان ممالک  
و محبت می پذیرد و وقتی من الاوقات برخی از مملکت مضافات سلطنت می پذیرد و

اهل حکومت دیگر درمی آید همانا آن ساله و دودمان مجد و عسکرا و و پذیرا فرموده اند  
 و البیان بنچا پسند بر ملکها نیکه سابقا بدخل و تصرف سلاطین افغانه بوده اند و  
 درین زمان بید تصرف و البیان موصوفین اند موصوف الیهم قابض و متصرف  
 خواهند بود به سوال در زمانیکه بندگان با در کابل متمکن شوند صاحبان مالیشان  
 غرم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر و کالت و اگر چند نفر دیگر که بجهت تمشیت امور  
 لشکر بندگان با خواستش نمایند صاحبان مضایقه خواهند نمود به جواب اهل علمند  
 بتمام خوشی و رغبت و خیل خرمی و مسرت مانند یک صاحب بطریق و کالت و چند نفر  
 دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول و منظور است به سوال در میان صاحبان و مردم  
 ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان با امری بوقوع  
 نخواهد آمد به جواب اخلاص گزین با بخوشی تمام و رغبت با کلام این معنی  
 منظور است که در میان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از  
 رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصه خاندان غر و علای امری بوقوع بیاید  
 سوال در خصوص دادن دولک روپیه و چیزی دادن از شکار پور بندگان با  
 بسیار سختی شاق معلوم میشود چرا که اول آن مملکت گنجایش آن ندارد که خرج و  
 اخراجات بندگان با و سپاه بعمل آید و دیگر اینمغنی مالگزاری و مالیه دینی بطریق  
 می آید تخار صاحبانست هرگاه گنجایش آن در آن ملک می بینید و یا مناسب  
 صلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان با تعلق بصاحبانست به جواب  
 یقین خاطر عاظر باشد که هرگز هر انیه اراده سرکار رفعت مدارا نگرینیه نبوده که

آید به خلاصه  
 دودمان خاندان مجد  
 بزرگی از جانب  
 اعتدالند در  
 جواب  
 در میان صاحبان  
 و مردم ولایت  
 افغانستان  
 چه از سپاه  
 و چه از رعیت  
 بدون مرضی  
 و صلاح  
 بندگان با  
 امری بوقوع  
 بیاید  
 سوال در خصوص  
 دادن دولک  
 روپیه و چیزی  
 دادن از شکار  
 پور بندگان با  
 بسیار سختی  
 شاق معلوم  
 میشود چرا که  
 اول آن مملکت  
 گنجایش آن  
 ندارد که خرج  
 و اخراجات  
 بندگان با و  
 سپاه بعمل  
 آید و دیگر این  
 مغنی مالگزاری  
 و مالیه دینی  
 بطریق می آید  
 تخار صاحبانست  
 هرگاه گنجایش  
 آن در آن ملک  
 می بینید و یا  
 مناسب صلاح  
 میدانند چه  
 مضایقه اهتمام  
 امور بندگان با  
 تعلق بصاحبانست  
 به جواب







در تاریخ ۲۴ شهریور ماه ۱۲۸۵ سنه الهیه پرچم کنای سمت شکار پور گردیده پس از  
 انقطاع منازل و انشعاب اصله و حفظه انواع نذورات که از جانب مهابه  
 پشماله و الامعه عرض تهنیت و انصاف از طرف مهابه رنجیت سنگه بهادر معه  
 مواجدهت مؤامله که هر یک بوسایل و ذرائع وکلای خویش بحد و خود ارسال شده  
 بودند و شرفیالی عالیجاه نواب محمد بهادر خان عباسی در بهادر پور بدریا کهنه  
 و گذرانیدن انواع پیشکشی از قسم اسپان تازی و اشتران هندی با سازهای طلا و  
 نقره کار و زر نقد و اجناس زری و ابریشمی بشمار و موزی سی ضرب شهننگ مع  
 اشتران تیز رفتار و بالا پوشهای زرین و بناتی پر نقش و نگار و دو ضرب توپ شکر  
 جلوی و ضیافت اساطین و ارکین دزد بارشاهی و سران و افسران سپاه شوکت گاه  
 انگلیسه و باقی نفائس عرائس انتظام که معهود قدیم آبا و اجداد آن خلوصیت انجام  
 و متمتاز شدن هر یک از وکلای نواب موصوف حسب لیاقت و صداقت خود با بخل  
 فاضله و اجوبات عرض و مراسله و نفاذ دستخط و ارقام مطاعه در تاریخ شهر ذی  
 الحرام سنه الهیه زینت بخش ملک شکار پور گردیدند صاحبان عالیشان استجارت ادای  
 سلامی سپاه نصرت پناه انگریزی که از جانب کلکته و بنی ملحق رکاب نصرت است  
 شده بود و بسمع پادشاه و الاجاه رسانیده در ترتیب افواج بکرمواج حسب بطله  
 قیام نمودند عرض استخوان آراستگی و پیراستگی در ادای سلامی مشاهده شد که ناظران  
 از وفور حیرت از خود رفتند از منیعنی که آیا در کوه قاف نشسته ایم که رؤ عانیان  
 میمانند و یا از هوش رفته ایم که در عالم بهوشی عالم دیگر بنظر در می آید حضرت شاهنشاهی

در تاریخ ۲۴ شهریور ماه ۱۲۸۵ سنه الهیه پرچم کنای سمت شکار پور گردیده پس از  
 انقطاع منازل و انشعاب اصله و حفظه انواع نذورات که از جانب مهابه  
 پشماله و الامعه عرض تهنیت و انصاف از طرف مهابه رنجیت سنگه بهادر معه  
 مواجدهت مؤامله که هر یک بوسایل و ذرائع وکلای خویش بحد و خود ارسال شده  
 بودند و شرفیالی عالیجاه نواب محمد بهادر خان عباسی در بهادر پور بدریا کهنه  
 و گذرانیدن انواع پیشکشی از قسم اسپان تازی و اشتران هندی با سازهای طلا و  
 نقره کار و زر نقد و اجناس زری و ابریشمی بشمار و موزی سی ضرب شهننگ مع  
 اشتران تیز رفتار و بالا پوشهای زرین و بناتی پر نقش و نگار و دو ضرب توپ شکر  
 جلوی و ضیافت اساطین و ارکین دزد بارشاهی و سران و افسران سپاه شوکت گاه  
 انگلیسه و باقی نفائس عرائس انتظام که معهود قدیم آبا و اجداد آن خلوصیت انجام  
 و متمتاز شدن هر یک از وکلای نواب موصوف حسب لیاقت و صداقت خود با بخل  
 فاضله و اجوبات عرض و مراسله و نفاذ دستخط و ارقام مطاعه در تاریخ شهر ذی  
 الحرام سنه الهیه زینت بخش ملک شکار پور گردیدند صاحبان عالیشان استجارت ادای  
 سلامی سپاه نصرت پناه انگریزی که از جانب کلکته و بنی ملحق رکاب نصرت است  
 شده بود و بسمع پادشاه و الاجاه رسانیده در ترتیب افواج بکرمواج حسب بطله  
 قیام نمودند عرض استخوان آراستگی و پیراستگی در ادای سلامی مشاهده شد که ناظران  
 از وفور حیرت از خود رفتند از منیعنی که آیا در کوه قاف نشسته ایم که رؤ عانیان  
 میمانند و یا از هوش رفته ایم که در عالم بهوشی عالم دیگر بنظر در می آید حضرت شاهنشاهی

از مشاهده اینحال نقد خوشحال و مژده البال که گویا ربع سکون در تصرف ملازمان پادشاه  
در آمده بعد از تمام این تماشای عجیب افسران افواج را بشمینه و سپاه نصرت پادشاه  
تقدیمه اکرام و انعام فرمودند هیچ پلشن تنگه و دور جث سوار نوا نمود که سرکار  
انگریزی با سم ساهی و نام گرامی شاه حجه آراسته و پیراسته بودند از ملاحظه آراستگی  
آنها بکار قواعد شاه مدوح زبان تحسین گشودند چون مقتضا و مقرر کوز خاطر صاحبان  
این بود که بامیران سند شیر از مطلقه خود را زینت ثقیل داده بعد حسب العهود شاه حجه  
و مهاراجه رنجیت سنگ بهادری مبلغی بهم تحبیه سرکارین نمود و حین بگریز مگر میران سند  
بخمال محال باطله در اجتماع لشکر ابرو میسر خود کوشیده که شاید صاحبان انگلیس نیز همچون  
سر داران افغان از انبوه بی شکوه ایشان خائف و سست گردیده در امور مقرر خود  
تسأل و رندند که آنگاه افواج بحر امواج انگریزی چون تلاطم امواج دریای بیکبار برترکم  
شدند ابرو باران و وجانب یعنی از سمت بجزیره رسیدند و مقرر رسیدند در مقرر و دست  
هرگاه در غنیه هایت اطاعت ایشان نشینیم ضرر و غرق آب بشیر ملان تهنیت توان ایشان  
خواهیم شد و موصوفه آتش آتش و درخ نیزان ایشان خواهیم گشت لاچار رشته خطا  
غلبه و احاطه طوفان مغرب و باخته آوای سبغ نیست و شست لک رو پیچند  
بر زمین نه گزیدند چنانچه صاحبان و الا نشان به موجب تقریر مبلغ بازده لک و شش  
سازده رنجیت سنگ بهادر رسانیده سیزده لک و پیم را بنای حجه دادند  
احوال کوچ از مقام شکار پور به غیر نیست نقد بار چون کوه شامگاه  
و افواج بحر امواج انگریزی از شکار باز و در شکار آمد شاه حجه بهر زمین و حوض

بلوچ نوشته که سعادت تقییل رکاب نصرت انتشار حاصل ساز و آن بی نصیب نابر  
 تهر و عذول غدرات نادلب غیر معقول در میان آورده اگر چه نعمتان خود را مخصوص  
 شاهی فرستاد آتاند شکمه در آن ایام از شان او میبایست بطور نرسید و منع  
 بندوبست رهنری و خیانت طوائف بلوچ نیز نتوانست نمود حتی که مردمان بلوچ در  
 صین مقام و کوچ مردمان زرومانده لشکر را بی خطر بعضی تلف میسایندند آخر از  
 بحر ای همان خسران بود که فوج بنسبی بعد از تسخیر کابل هنگام مرز حقت بهندستان  
 تار یا دست قتل و غارت بحر انجان و ساکنان قلات نصیر خان و اموال آنان در آن  
 بلکه اولادش بسی خرابی و تنبای رسانیدند حتی که تا باز اولادش در ظل عا طفت  
 دولت بر و ال انگلیسیه است ظلال خستند روی آرامی و عزت ندیدند عرض کو کبه شاهی  
 و لشکر ظفر پیکر انگریزی هرگاه از ملک بحر انجان منزل بمنزل عبور فرموده در محال  
 کدنی که ناشهر قندار مفاصله سی کرده دارد رسیدند بهر آن قندار بهوای کارزار  
 با سپاه پیاده و سوار حیران خود قریب محال اند که در قلعه فتح الله خان منزل نموده بمانند  
 که و خان نام میهند که یکی از سرداران چهار دلاوران نامدار سرداران مذکور بود و دیگر  
 فیلی و لیم چی میگنا شصت صاحب بهادر را از هرگاه گرفته برد شب که بر سر دست آمد در آن  
 مذکور از روی تسلیم در مقابل نمودن با فوج بحر امواج انگریزیه خبر و عافیت خود ندید  
 اولاً شهرت دروغ در لشکر خود دادند که امشب برفوج انگریزی ششچون میر تیم تنها بچه  
 اینخبر در لشکر صاحبان عالیشان نیز رسید تباران مردی که خیمه های آنها بیجا بود  
 آنهمه را جا بجا نموده نهایت در خبر داری و حرمت برد خستند بهر که سرداران مذکور

بلوچ نوشته که سعادت تقییل رکاب نصرت انتشار حاصل ساز و آن بی نصیب نابر  
 تهر و عذول غدرات نادلب غیر معقول در میان آورده اگر چه نعمتان خود را مخصوص  
 شاهی فرستاد آتاند شکمه در آن ایام از شان او میبایست بطور نرسید و منع  
 بندوبست رهنری و خیانت طوائف بلوچ نیز نتوانست نمود حتی که مردمان بلوچ در  
 صین مقام و کوچ مردمان زرومانده لشکر را بی خطر بعضی تلف میسایندند آخر از  
 بحر ای همان خسران بود که فوج بنسبی بعد از تسخیر کابل هنگام مرز حقت بهندستان  
 تار یا دست قتل و غارت بحر انجان و ساکنان قلات نصیر خان و اموال آنان در آن  
 بلکه اولادش بسی خرابی و تنبای رسانیدند حتی که تا باز اولادش در ظل عا طفت  
 دولت بر و ال انگلیسیه است ظلال خستند روی آرامی و عزت ندیدند عرض کو کبه شاهی  
 و لشکر ظفر پیکر انگریزی هرگاه از ملک بحر انجان منزل بمنزل عبور فرموده در محال  
 کدنی که ناشهر قندار مفاصله سی کرده دارد رسیدند بهر آن قندار بهوای کارزار  
 با سپاه پیاده و سوار حیران خود قریب محال اند که در قلعه فتح الله خان منزل نموده بمانند  
 که و خان نام میهند که یکی از سرداران چهار دلاوران نامدار سرداران مذکور بود و دیگر  
 فیلی و لیم چی میگنا شصت صاحب بهادر را از هرگاه گرفته برد شب که بر سر دست آمد در آن  
 مذکور از روی تسلیم در مقابل نمودن با فوج بحر امواج انگریزیه خبر و عافیت خود ندید  
 اولاً شهرت دروغ در لشکر خود دادند که امشب برفوج انگریزی ششچون میر تیم تنها بچه  
 اینخبر در لشکر صاحبان عالیشان نیز رسید تباران مردی که خیمه های آنها بیجا بود  
 آنهمه را جا بجا نموده نهایت در خبر داری و حرمت برد خستند بهر که سرداران مذکور

بغرض دروغ سواران سپید بطریق فرار عطف عثمان بجانب شهر قندمار نموده بعد از دو سه  
عیال اطفال خود را بر اسب و اسب سوار نموده بسمت ایران بر میت اختیار نمودند حاجی تاج  
کاکری از پانجا از موافقت سرداران مذکور پاکشیده با سواران خود بهانست بجهت  
عتبه علی بنی هاشمی در کنار لشکرگاه انگریزی از جهت عدم اجازت حارسان طلبه داران  
فرود گشته علی الصباح بحضور شاه حجه مشرف شده با صاحبان عالی شان ملاقات  
نمود از تنبیض شاه حجه و صاحبان بهادر نهایت مسرور گشته مشارالیه را بخلع خاص  
و مواسباته ممتاز ساخته بخطاب خطاب نصیر الدوله سرفراز فرمودند صاحبان بهادر  
از در و در حاجی خان مذکور بشا نشستی نا محصور نمودند تا بنمرد که اگر سرداران قندمار چند  
سپاه خود لشکر را میداشتند و حاجی خان مذکور نیز شامل ایشان میبود هم در مقابل فوج  
خطر موج در شهر قندمار تاب استقامت و طاقت استقامت نمیداشتند لکن از بیداری  
چند روز آنها البته موجب قتل و غارت خلق الله بلا اشتباه واقع میگردد چونکه حاجی خان  
کاکر بحضور شاه حجه مشرف شد و استقامت سرداران در شهر قندمار میسر نگشت و تنبیض  
خلق خدا از قتل و غارت نجات یافت در تحقیق اینهمه می بود که از قندمار حاجی خان  
کاکر میسر شد عرض فرمایش از آن منزل کوچ نموده و قلعه فتح الله خان و از آنجا بسوا  
منزل در تاریخ ۱۴ شهریور صفر الحظف یوم کیشنبه سغه کینزار و دو صد و پنجاه و پنج شمس  
هجری خارج شهر قندمار و خلق افروز شده فردای آن یعنی سیزدهم شهر مذکور یوم دوشنبه  
حضرت شاه حجه و پامیگانش صاحب با در و صاحبان ایشان در ارگ شهر مذکور  
رونق بخش گردیده افواج انگریزی را از سوار و پیاده و توپخانه بکمال ترسین آراسته

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران

داریان و کجایان  
شاهان و پادشاهان  
شاهان و پادشاهان  
شاهان و پادشاهان

مجلس  
تأسیس  
مجلس  
تأسیس  
مجلس  
تأسیس

دوام گرفتن با آستین  
استدانت علی

100

و سلح و کمل ساخته و شاه حجه را در خارج شهر واقع و شست عیدگاه تخت ارثی مسکون  
 نموده از همه افواج سلامی ادا کرده و از همه صاحبان و افسران نذرانه گذرانیده و بختیاری  
 تازه و مسترتهای بی اندازه نمودند شاه حجه از مشاهد این چنین تعظیبات و ملاحظه  
 این همه تکریمات ممنون و مرئوس گشته آنچنان در رضا حوئی صاحبان عالیشان میگویند  
 که در قید قلم نمی گنجید و حسب الرضا صاحبان ایشان خوانین درانی را از هر طائفه  
 جاه شان سر بلند میفرمودند چنانچه برخلاف عصب بارگزایان کسانیکه طاقت خربستن  
 بخانه خود نداشتند هر یک در بستن و آراستن کمد های اسب و اشتر قدرت یافته از وفور  
 وجود اسباب حیثیت و بزرگی همه ارجمند شدند و مرد سپاهی که دمام دست نارسای  
 بخوابستن دام دراز بود و رعیت که همیشه سر خود را بر زانوی بی روزگاری میسودید  
 ایشان از درمهای عشرت پر و دل ایشان از غمهای محنت خالی گردید شاه حجه کجینا  
 دو لک روپیه بدعت و زیاده خواجه ایجاد بارگزایان را بر عیت نیاتوان و گذار فرموده  
 بخشیدند در عصر حکومت بارگزایان جوال گندم را که بمواز نه سه من بچینه هندی غله میداد  
 بیکروپیه میدادند مردم خریدار بکمال آن میگفتند چه آورده چون نام میگرفت و شناسان  
 که چوایمیزم نیارودی یعنی آن نسبت باین عزیز تر است با وجود اینچنین افراط غله مردم  
 سپاه از وفور تنگدستی صورت روپیه را بچشم نمیدیدند در زمان شاه حجه و صاحبان  
 عالیشان که فی روپیه دو آثار هندی گندم فروخته میشد ساکنان آنجا را آنقدر منافع بود  
 که کو دکان در کوچه و بازار بار روپیه و دینار بازی میکردند عرض حضرت خاقان جهان  
 عالیشان در اتمام سپاه و رعیت آن ملک مخصوص پرداخت خوانین درانی بکمال تقدیر و

شاه حجه را در خارج شهر واقع و شست عیدگاه تخت ارثی مسکون  
 نموده از همه افواج سلامی ادا کرده و از همه صاحبان و افسران نذرانه گذرانیده و بختیاری  
 تازه و مسترتهای بی اندازه نمودند شاه حجه از مشاهد این چنین تعظیبات و ملاحظه  
 این همه تکریمات ممنون و مرئوس گشته آنچنان در رضا حوئی صاحبان عالیشان میگویند  
 که در قید قلم نمی گنجید و حسب الرضا صاحبان ایشان خوانین درانی را از هر طائفه  
 جاه شان سر بلند میفرمودند چنانچه برخلاف عصب بارگزایان کسانیکه طاقت خربستن  
 بخانه خود نداشتند هر یک در بستن و آراستن کمد های اسب و اشتر قدرت یافته از وفور  
 وجود اسباب حیثیت و بزرگی همه ارجمند شدند و مرد سپاهی که دمام دست نارسای  
 بخوابستن دام دراز بود و رعیت که همیشه سر خود را بر زانوی بی روزگاری میسودید  
 ایشان از درمهای عشرت پر و دل ایشان از غمهای محنت خالی گردید شاه حجه کجینا  
 دو لک روپیه بدعت و زیاده خواجه ایجاد بارگزایان را بر عیت نیاتوان و گذار فرموده  
 بخشیدند در عصر حکومت بارگزایان جوال گندم را که بمواز نه سه من بچینه هندی غله میداد  
 بیکروپیه میدادند مردم خریدار بکمال آن میگفتند چه آورده چون نام میگرفت و شناسان  
 که چوایمیزم نیارودی یعنی آن نسبت باین عزیز تر است با وجود اینچنین افراط غله مردم  
 سپاه از وفور تنگدستی صورت روپیه را بچشم نمیدیدند در زمان شاه حجه و صاحبان  
 عالیشان که فی روپیه دو آثار هندی گندم فروخته میشد ساکنان آنجا را آنقدر منافع بود  
 که کو دکان در کوچه و بازار بار روپیه و دینار بازی میکردند عرض حضرت خاقان جهان  
 عالیشان در اتمام سپاه و رعیت آن ملک مخصوص پرداخت خوانین درانی بکمال تقدیر و

علف هم نیست آنرا چنانچه در این کتاب مذکور است  
 علف هم نیست آنرا چنانچه در این کتاب مذکور است

و مهربانی میگویند حاجی دوست محمد خان نام اسحاق زائی را که از نامداران آن ملک بود  
 از محال گرم سبل طلب فرموده در ظل عاطفت داشتند حضرت خاقانی رعایت و پاس خاطر  
 این دو نفر کی حاجی خان کار و دیگر حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی را که نامدار و صاحب  
 جمعیت و قار بودند البته بغایت میفرمودند و احوال تجدید اخذ عهدنامه  
 مفصل بقصود هشگانه و وقوع واقعه دختری از نجیب بمقام قندار  
 و آیم میگفتان صاحب بهادر بغیر وثیقه که در لودیان زینب با مقام یافته بود و شیخ  
 جدید محتوی بدفعات هشگانه بمقتضای خاطر خود بقید تحریر آورده بمهر حضرت  
 مرزن نموده گرفتند که نقل مقتضای این است و نقل عهدنامه دوستی و محبت  
 فیما بین سرکار دولتدار کمپنی انگریز بهادر و شاه زیجا به شجاع الملک پادشاه که بمهر  
 حی میگفتان جدا بهادر ایچی و وزیر انگلیس از طرف دولت باهره هند و پادشاه زیجا  
 شجاع الملک شاه ممدوح برای ذات والاصفات و اخلاف شاه مغرور علیه بپایان رسید  
 ۱۳۹۹ عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر ۱۲۸۰ شمسی بمقام قندار زینب  
 یافت و قلمه اول روشن و مبرهن باشد جمیع شرائط عهدنامه که بتاریخ بیست و ششم  
 جون ۱۳۸۰ فیما بین سرکار دولتدار انگلیسیه و شاه زیجا به شجاع الملک و مهاباد  
 بهادر زینب یافته بمحال و برقرار بود و سرکار است ثلثه بموجب شرائط عهدنامه  
 مذکور کار بند خواهند شد و در و هم بعد نظر ارتباط و استقامت اتحاد و  
 فیما بین سرکار دولتدار انگلیسیه و شاه مغرور علیه ایچی انگریز از طرف سرکار انگلیسیه  
 بمقتضای خدمت شاه محترم علیه حاضر خواهد ماند و در صورت مناسبت مصلحت

در تفتیش و تحقیق  
 سید محمد علی محمدیان  
 جریب



مقام  
 قندار زینب  
 ۱۲۸۰

در تفتیش و تحقیق  
 سید محمد علی محمدیان  
 جریب

در تفتیش و تحقیق  
 سید محمد علی محمدیان  
 جریب







موقوف میگردد: بنیابت شهزاده فتح جنگ در قندهار و غریمت کابل  
و واقعات اثنای راه در تاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار  
دو صد و پنجاه و پنج هجری که علیحضرت خاقانی و صاحبان عالی شان از قندهار به حضرت  
کابل بر حرم لوی غریمت کشوند شهزاده فتح جنگ حاکم قندهار گردیده سردار محمد طاهر خان  
ولد سردار سمندر خان درانی بامیزای بنیابت شهزاده بر سر فرار شده در قندهار  
قرار یافتند حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی و محمد تقی خان وکیل و  
نورالدین خان و کد بخچی خان بامیزای و باقی خوانین درانی سوای سکندر خان بامیزای  
بعذر عدم وجود طواری سامان بغیر حضرت چند روز حاصل نموده در قندهار ماندند  
علیحضرت خاقانی تا رسیدن بغربین هر چند گوش بآیدن خوانین مذکورین داشتند  
آوازه آمد آمد میرسید و خود آنها میرسیدند بشاه حجه متیقن گشت که مضمون  
اشتهار دوست محمد خان بشعر اینکه پادشاه را خبر نام نیست بلکه گروه نصرا خود  
صاحب طلب اند بآنها اثر کرده که قدم گرفته می آیند بآیمزاد که هرگاه صاحبان انگریز  
بر قور و و در غزنین قلعه غزنین را تصرف در آرند و از اجتماع این واقعه دوست محمد خان  
بی نیابت گردیده راه فرار پیش گیرد بهتر و الا در صورت محاصره غزنین طوالت افتتاح  
آن همگی خوانین مذکورین بادوست محمد خان تلخی گردیده همچون در افواج انگریزی آرد  
مشغول قتالی و جدال شوند اما غلط دانسته بودند زیرا که صاحبان بلند شان را بغیر  
که بخود و رود و دشمن حصار غزنین خواهند نمود چون بهند هم شهر ربیع الثانی سنه الیه  
کوکبه شاهی و دبیده افواج بجز امواج انگریزی رونق بخش غزنین شد و در اول



در سنه ۱۲۵۵  
در تاریخ ۱۳  
در شهر قندهار

در ماه ربیع الثانی  
در روز ۱۳

در شهر قندهار  
در نزدیکی

در نزدیکی  
در نزدیکی

در نزدیکی  
در نزدیکی



صاحبان بلندشان در اطراف و جوانب حصار غرنی گشت و سیر نموده اظهار نمودند که  
 شاید میسر لیج صاحب و میجر لاد صاحب در زمانیکه نقشه حصار غرنی را بقلم تحقیق آورده  
 بودند در خواب بودند یعنی هرگاه نقشه قلعه وضعی که حال بنشاده می در آید میسر لیج  
 البته توپهای قلعه شکن را در قنداز میگذرانستیم مع ذلک البته امروز افتتاح قلعه نمودند  
 لکن فردا در نواخت چهار ساعت بعد از نصف شب در واره حصار را مفتوح نمایند  
 تا معان افغانستان با این حرف و تعجب می آید زیرا که اینچنین قادر اندازی و شنبه  
 کاری ندیده و شنیده بودند غرض آنرا و سیر و ماشا و تحقیقات احوال قلعه گذرانده  
 شش جانب شرقی حصار محکم سردقات جاه و جلال شاهنشاهی و منسوب خایم که الک  
 چشم افواج انگلیس گردید و وایش که صاحبان بلندشان در تهنید تهنیه چهار بودند  
 در نصف النهار خبر رسید که هنرموسی نام شخصی از قوم غلجانی متوطن حال زیر دست با  
 جمعیت ده دوازده هزار غازی از راه جبال ابراهیم قتل می آید و محمد افضل خان و ولد  
 دو ستمی خان مع دو هزار سوار با هم صدمه دو گروه ششست منته نظر نورین اینانی تند  
 میباشد درین اثنا ملاحظه شد که ثوابع جبال حد جنوبی و شرقی را همه پیادگان شکاری  
 گرفته و در مواضع انگلیسین با قالی پیش از آنکه صاحبان فوج انگریزی را تیرگی نمایند  
 فوج سوار و پیاده حضوری خود را مع چند ضرب توپ جلوی بمقابله آنها فرستاد  
 چونکه هنرموسی با جمعیت خود را تا آنکه سبیل تمجیل می آمد تقابل طرفین دست داد و در  
 که جنوب تا سیدات الهی با استقبال اولیای دولت شاهی دو اسپه میدوید جمعیت غازی  
 هنریت روداد و محمد رین در صحت خبری فوج انگریزی از سوار و پیاده که موسوسی

صاحبان بلندشان در اطراف و جوانب حصار غرنی گشت و سیر نموده اظهار نمودند که شاید میسر لیج صاحب و میجر لاد صاحب در زمانیکه نقشه حصار غرنی را بقلم تحقیق آورده بودند در خواب بودند یعنی هرگاه نقشه قلعه وضعی که حال بنشاده می در آید میسر لیج البته توپهای قلعه شکن را در قنداز میگذرانستیم مع ذلک البته امروز افتتاح قلعه نمودند لکن فردا در نواخت چهار ساعت بعد از نصف شب در واره حصار را مفتوح نمایند تا معان افغانستان با این حرف و تعجب می آید زیرا که اینچنین قادر اندازی و شنبه کاری ندیده و شنیده بودند غرض آنرا و سیر و ماشا و تحقیقات احوال قلعه گذرانده شش جانب شرقی حصار محکم سردقات جاه و جلال شاهنشاهی و منسوب خایم که الک چشم افواج انگلیس گردید و وایش که صاحبان بلندشان در تهنید تهنیه چهار بودند در نصف النهار خبر رسید که هنرموسی نام شخصی از قوم غلجانی متوطن حال زیر دست با جمعیت ده دوازده هزار غازی از راه جبال ابراهیم قتل می آید و محمد افضل خان و ولد دو ستمی خان مع دو هزار سوار با هم صدمه دو گروه ششست منته نظر نورین اینانی تند میباشد درین اثنا ملاحظه شد که ثوابع جبال حد جنوبی و شرقی را همه پیادگان شکاری گرفته و در مواضع انگلیسین با قالی پیش از آنکه صاحبان فوج انگریزی را تیرگی نمایند فوج سوار و پیاده حضوری خود را مع چند ضرب توپ جلوی بمقابله آنها فرستاد چونکه هنرموسی با جمعیت خود را تا آنکه سبیل تمجیل می آمد تقابل طرفین دست داد و در که جنوب تا سیدات الهی با استقبال اولیای دولت شاهی دو اسپه میدوید جمعیت غازی هنریت روداد و محمد رین در صحت خبری فوج انگریزی از سوار و پیاده که موسوسی

حجه و متعینه کپتان نکلس بهادر بود نیز رسیدند آردین آنها آردینم زیاده بی استقامت  
 گردیدند حکم حضرت خاقانی در آغاز مقابل شرف نفاذ یافت بود که هر که ازین  
 بهائم خصلت زنده و اسیر با سر آنها را بریده بحضور آورد یکصد و ششصد در عوض عتاق  
 خواهد یافت و لا و این معرکه کارزار بسیار آدم زنده و سرهای بریده اشرفیایا  
 بعد از آنکه آن گروه اکثری فرار داشت اوبار و بعضی گشته شمشیر آیدار گردیدند از اسیران  
 هشتاد نفر بحضور شاه حجه بودند که حضور خود سر هر یک از قلعه بدیشان جدا نمودند  
 از جمع بی همه صاحبان تخریب شدند چون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت شاه بکنند  
 گردید در آخر شب همان روز در نواخت دو ساعت از نصف شب و نیمه میگذشت  
 بهادر شرف عقبه علیه حضور خاقانی شده عرض نمودند که در عرصه چهارم صاع  
 غزنین از یورش افواج انگریزی مفتوح خواهد گردید حضور خاقانی خود بدو دست نیز بر کرده  
 زیارت حضرت بهلول و امان شریف آورده تا شام فرماید شاه حجه فی الفور با چند نفر  
 از خواص شریف فرما شدند مجروح و زود بندگان شریکان از کمپلرف شروع شدند اوبان  
 صاعده در نظر میرید و از یکجانب بصدقه نقب از پنج برکنده شدن در واره قلعه وقوع  
 و دلا و دمان تهاون توان انگریزی این تهور و زنگریزی خود را در حصار انداخته و نقب  
 دراز کردند تا که ساکنان حصار غزنین صدای آلمان بدروه آسمان بلند نمودند البته کما  
 ساغر غریش بریزاده اجل شد تا بقی از ذکور و نواخت در قید اسیری و هراس درآمده  
 مال و مواشی آنها بچند و اوصاف غارت رسید و علام حیدر زمان واد دوست محمد از  
 مع عمال و متعلقان و مستگیر بر خنجه بختند صاحبان لیدشان نامیده را بحضور خاقانی

بهادر شرف عقبه علیه حضور خاقانی شده عرض نمودند که در عرصه چهارم صاع  
 غزنین از یورش افواج انگریزی مفتوح خواهد گردید حضور خاقانی خود بدو دست نیز بر کرده  
 زیارت حضرت بهلول و امان شریف آورده تا شام فرماید شاه حجه فی الفور با چند نفر  
 از خواص شریف فرما شدند مجروح و زود بندگان شریکان از کمپلرف شروع شدند اوبان  
 صاعده در نظر میرید و از یکجانب بصدقه نقب از پنج برکنده شدن در واره قلعه وقوع  
 و دلا و دمان تهاون توان انگریزی این تهور و زنگریزی خود را در حصار انداخته و نقب  
 دراز کردند تا که ساکنان حصار غزنین صدای آلمان بدروه آسمان بلند نمودند البته کما  
 ساغر غریش بریزاده اجل شد تا بقی از ذکور و نواخت در قید اسیری و هراس درآمده  
 مال و مواشی آنها بچند و اوصاف غارت رسید و علام حیدر زمان واد دوست محمد از  
 مع عمال و متعلقان و مستگیر بر خنجه بختند صاحبان لیدشان نامیده را بحضور خاقانی

آورده زبان عجز بیان در غوغا قصیر است کشوند علیحضرت خاقانی نظر بر علو خویش فرمود  
و نذر خون او در گذشته ایضا صاحبان بلندشان سپردند و برای حفاظت زن و فرزند و عیال او  
با قوت خان و غیره خواجہ سرا بیان از حضور خود گماشتند ازین فتح عجیب نصرت غریب  
عام و خاص راجحت افزود از دلادوری دلاوران انگلیسیه شجاعت و تهور بهادران انگریز  
هر یک زبان مدح کشوند و چون خبر این فتح و غیره می رسید در عرض دو ساعت بخوبی  
نصیب روزی نبرد آرمایان انگریزی شد بدست محمدخان که در آنوقت در منزل او بودند  
با سپاه و اسلحه گاوین که از کس بود رسیدند و ای جهانی او از استماع این آفت ناگوار  
و مخافت جانی زائل گردیده و بخواهین وقت بین احوال این درانی قند یار نیز که از رکاب  
نصرت انساب حضرت خاقانی بچید تهنیه بسیار بپایانده از عقب باگه فتنه می آمدند و تها  
و قوع امر باطل میباشند هرگاه گوش زد گردید و کسی ای نامتناهی و اسرار و شاکست  
و محمد فضل خان ولد دوست محمدخان که در نواحی غزنین با دو هزار سوار مستقر میشد  
بهم ناری حال دریافت میسر و باگشته فرار برقرار اختیار کرد دوست محمدخان بعد از استماع  
سیر و شت اثر غزنین ثواب جبار خان برادر خود را طاهر بجهت بند بستن خود و عیال  
و باطنه برای دریافت احوال در نزد صاحبان عالیینان فرستاد ثواب مذکور گفت  
شنیدی چند کرده از صاحبان بلندشان بهین جواب یافت که دوست محمدخان مدح  
بهندستان برود و سالینا یک کس روپیه برای اخراجات او از سرکار ووالا  
انگلیسی عنایت خواهد شد ثواب مذکور بعد از دریافت احوال افسرده حال و شکسته با  
گشته یکشب در آنجا گذرانیده بعد بهر گشته در لشکر دوست محمدخان رسیده آنقدر

خطات  
جنگستان

از قتل  
در راه

است  
که در

اسبان  
در

که بفرست  
با

و بفرست  
و

که در  
و

و  
و

سخنانه مسج و بیداد صریح از جانب صاحبان و افواج انگلیسیه که سراسر کدبه بهستان بود  
 بیان نمود که بشرح در نمی آید دوست محمد خان بعد از استماع آنها به ایتام نواب تمام را  
 در کابل فرستاد تا دو بستگان زنمان او را ببارد و رسیدن آنجا نیز سخنان دروغ بی فواید  
 خود را بخاص و عام شهرت داد چنانچه از بهیوده درانی او سکنه کابل مضطرب و متحیر  
 گردیده منع عیال و اطفال فرار و احیات و کوهستانات گردیدند بعد از آن انگلیس  
 خاقانی و صاحبان بلندشان هفت یوم در غریب زینت بخش بوده و مال و سواران  
 غریب را در تحت فروش در آورده و اسیران را را با ساخته متحرک به سمت کابل شدند  
 دوست محمد خان که از خود و بیگانه را ازین خبر یکسان دید و در دوش مردم را بر خلاف  
 مشاهده نمود و محمد اکبر خان پسر خود را از سبب بیماری قریب الموت دانست و خبر فتنه  
 انگیزی غلام خان و ولد اعظم خان نساچی باشی را در کوهستان کابل بتواتر شنید لهذا  
 لاچار شده عیال خود را بر داشته بجانب ترکستان فرار اختیار کرد خوانین قندار نیز  
 بحضور سلطانی رسیدند شاه مجاهد و صاحبان بلندشان کپتان اترم صاحب بهادر  
 و حاجی خان کاگر رابع سوار خوانین قندار و هم کسانیکه در آنحال از خوانین کابل  
 مشرف حضور سلطانی گردیده بودند در عقب دوست محمد خان برای گرفتاری او  
 فرموده فرستادند تا مگر بر دکان بدوست محمد خان قریب شدند تا کن در گرفتند  
 حاجی خان کاگر تهاون نموده چشم پوشی کرد تا بعد از آن میل مقصود مباحثت کردند چنانچه  
 کپتان در وصف اظهار نمینی بحضور خاقانی در حین ورود کابل بوضاحت تمام از  
 احوال و توفیق بخشی دار السلطنه کابل و واقعات آن چون شب

از آنکه در کابل  
 بیان نمود که  
 در کابل فرستاد  
 خود را بخاص و عام  
 مضطرب و متحیر  
 گردیده منع عیال  
 خاقانی و صاحبان  
 غریب را در تحت  
 دوست محمد خان  
 مشاهده نمود و  
 انگیزی غلام خان  
 لاچار شده عیال  
 بحضور سلطانی  
 و حاجی خان کاگر  
 مشرف حضور سلطانی  
 فرموده فرستادند  
 حاجی خان کاگر  
 کپتان در وصف  
 احوال و توفیق  
 از آنکه در کابل



نهایت مهربانی و پرورش داشتند چنانکه در تحت امیر اصفهان خان جوان شیر که معروف  
بخان شیرین است بقصد سوار مقرر فرمودند که در وقت ضرورت خدمت کیسوار نیم  
بجعل نماید و بدگر طوایف نیز علی بن القیاس چون بندگان شهزاده محمد تیمور با بقا و  
کلونیل کلا دمارین وید صاحب بلاد از جانب پنجاب پشاور و آراخجا بقلعه و مردگان  
از خیر گذشتۀ دارد کابل شدند ملا عبد الشکور خان نام که در مدت سی سال در لودیانه  
نختر کار شاه جمجاه وکیل بخشور صاحبان والا کتگاه بودند و در نزد صاحبان  
مستحسن الوصف و کثیر الخصاله و در سر کار سلطانی مقررب و معتد الدوله بود همکار  
شهزاده موصوف نیز در کابل رسید تاجر دور و در خدمت شاه بخلعت نائب الحکومه کابل  
سرافراز شد خان مذکور با وجود آنکه مبتلای امراض لاد و او بود مگر شب و روز بصلاح امور  
خلقی و معنوی مشغول و رعایای ترست که در ادای مال دیوانی تمسکینند و بر فلق و غلج  
نواحی ترک خود که در زمین نزول مکتب بخافانی جبهه سالی غلبه نگردیده بودند بلکه  
آزاد و آگاهانه هنوز شمار را هنری می نمودند که پستان آنهم صاحب بلاد مع جبری فوج  
تو پخانه بنا بر بدیم قلعه حیات آنها مقرر شده و خوانین قندمار که بمراجعت قندمار مشرف  
از خاص حاصل کرده بودند نیز با صاحب بلاد موصوف مامور شدند که بعد از انجام یافتن  
بقصد مار بودند چنانچه مذکور رفتند چند قلعه آن گرامان را منهدم و وجود مکتبی از آن منهدم  
بدان سنی منهدم ساخته خود را آنجا بطرف شال و کوت ملک بلوچ روانه شدند  
شاه جمجاه همیشه ذکر می نمودند که قریب سی سال است که در خانه دوستان یعنی صاحبان  
بلندشان سکونت میداریم هر قدر دانی و اهتمام عالیشان می باشد اما نکرده ایم که

در خدمت امیر اصفهان خان جوان شیر که معروف بخان شیرین است بقصد سوار مقرر فرمودند که در وقت ضرورت خدمت کیسوار نیم بجعل نماید و بدگر طوایف نیز علی بن القیاس چون بندگان شهزاده محمد تیمور با بقا و کلونیل کلا دمارین وید صاحب بلاد از جانب پنجاب پشاور و آراخجا بقلعه و مردگان از خیر گذشتۀ دارد کابل شدند ملا عبد الشکور خان نام که در مدت سی سال در لودیانه نختر کار شاه جمجاه وکیل بخشور صاحبان والا کتگاه بودند و در نزد صاحبان مستحسن الوصف و کثیر الخصاله و در سر کار سلطانی مقررب و معتد الدوله بود همکار شهزاده موصوف نیز در کابل رسید تاجر دور و در خدمت شاه بخلعت نائب الحکومه کابل سرافراز شد خان مذکور با وجود آنکه مبتلای امراض لاد و او بود مگر شب و روز بصلاح امور خلقی و معنوی مشغول و رعایای ترست که در ادای مال دیوانی تمسکینند و بر فلق و غلج نواحی ترک خود که در زمین نزول مکتب بخافانی جبهه سالی غلبه نگردیده بودند بلکه آزاد و آگاهانه هنوز شمار را هنری می نمودند که پستان آنهم صاحب بلاد مع جبری فوج تو پخانه بنا بر بدیم قلعه حیات آنها مقرر شده و خوانین قندمار که بمراجعت قندمار مشرف از خاص حاصل کرده بودند نیز با صاحب بلاد موصوف مامور شدند که بعد از انجام یافتن بقصد مار بودند چنانچه مذکور رفتند چند قلعه آن گرامان را منهدم و وجود مکتبی از آن منهدم بدان سنی منهدم ساخته خود را آنجا بطرف شال و کوت ملک بلوچ روانه شدند شاه جمجاه همیشه ذکر می نمودند که قریب سی سال است که در خانه دوستان یعنی صاحبان بلندشان سکونت میداریم هر قدر دانی و اهتمام عالیشان می باشد اما نکرده ایم که





از خوانین با همکین میباشند بیان کردند که از هر طایفه یعنی بارکزی و غیره بر صفتی  
صاحب مذکور بجا حاضران در بار خود محظوظ گردیده گفت خدا شاه شجاع الملک را  
حاضران مجلس تعجب نمودند که شاه شجاع الملک زنده و قائم است صاحب چه میفرماید  
او یطابق سید صاحب گفت که شخص نامداری را که در میان خود خوار و بولوشین و لغز و  
بحال و برقرار باشد زنده بودن او را عقل سلیم بخیر نکند تخفیر میاید شنید که شاه شجاع  
الملک از دست مین بارگرا اسیر گشته شد و قهر علیحضرت خاقانی و صاحبان عالیین  
ای چهار ماه بکابل رزق و کسب نموده در آغاز زمیسم سر در بار بروج بیت و چهارم شهر  
۵۵ هجری بسبت جلال آباد نهضت فرمودند و سیدگان شهزاده محمد تیمور را  
نائب السلطنه کابل فرموده ملا عبد الشکور خان را بدستور نائب السلطنه ماندند بعضی  
صاحبان چون سکنه برین صاحب بهادر و مانند او نیز و کابل ماندند بدکان  
علیحضرت خاقانی که زب آرای باغ نموده شدند شهزاده محمد اکبر که در صد و نوا  
دوست محمد خان و ولد از سر شاه سکنه در شان بود و بیعت شهاب رسیده و از حال  
جوانی هنوز کامیاب نگردیده ناگاه بشماره در دبد و راه مسکنت بیغفت پادشاه  
لازل پیش گرفت از نیمه شاه حجاب را باغ طواع سینه گشت و از قضیه این شهزاده  
صغیر و کبیر را در آتش غم را بیکه آمد شاه حجاب تابوشت از حرم حضرت یزدان در لعل  
نزار با انوار حضرت بهتر خاک علیالسلام فرستاده خود بدولت نهضت فرمای  
شدند چون شهر جلال آباد ختم شد اوقات جاه و جلال و متعجب بنیام سپهر احشاه  
علیحضرت خاقانی و صاحبان عالیین شد چند ماه اقامت آنجا بخا ش گذرانیدند

تاریخ  
سلطان  
محمد  
شاه  
قاجار

اتراع و افتتاح قلعات محال کنر از قبضه سید هاشم و تسلیم  
سید بهار الدینخان به سید هاشم حاکم محال کنر که دست نشاند  
دوست محمد خان بود هر چند طلب حضور نموده شد حاضر نشسته سر از خط فرمان باز نشد  
آخر الامر بوقوع لا چاری چیزی فوج انگیزی مع چند ضرب توپ با یکصد سوار عبد  
اچکرالی بکمان افسری جارج میکر گیر صاحب بهادر بنا بر اخراج سید هاشم و نصب  
بهار الدینخان که جمیع وجوه موصوف و باوصاف محموده معروف بود مقرر گردید  
سید هاشم از ورود درستم صفقان انگیزی تا بمقامت بجای نیامده مگر در قلعه شش چند  
روز پایداری بر خود واجب ساخت دلاوران تهمن نشان انگیزی خواستند که چون دروا  
نخرین در آنقلعه با تمکین با صد نه نقب از پنج بر کنند و داخل قلعه شوند اما میورشل اول خونکه  
در انشب شدت باد و باران نهایت ظلمت ابر و هوا بغایت بود بیرون نقب در قلعه را  
پیدا نشد زیرا که بعقب دروازه قلعه دیواری دیگر محکم بنا گداشته بودند بعد چون دلاوران  
تهمن نشان بکجه افسر بکمان قدم پست کرده و از سبب فور باران در خمیه گاه رفتند سید هاشم  
از دلاوری دلاوران انگیزی خوف گردیده و فرصت وقت را غنیمت یافته همین که راه  
گیر یافت فی الفور از دریا که قریب قلعه مذکوره میباشد سوار بر جاله عبور نمود و فرار کرد  
پس بکمان افسر مذکور ملک کنر را سپرد سید بهار الدینخان کرده و خود مراجعت نموده و در  
مکب بایون گردید و احوال عبد العزیز خان جبار خیل و عبد العزیز خان  
جبار خیل قوم غلجانی که یکی از معتبران دوست محمد خان بود بلکه همیشه ایش در عقد کجاک دو  
منققد در قرا و در قوم نمود نیز نامدار و با اعتبار میبود بعد از چند گاه اولی از ایش

تاریخ  
سلطان  
محمد  
شاه  
قاجار

تاریخ  
سلطان  
محمد  
شاه  
قاجار

تاریخ  
سلطان  
محمد  
شاه  
قاجار

تاریخ  
سلطان  
محمد  
شاه  
قاجار

تاریخ  
سلطان  
محمد  
شاه  
قاجار

خاقانی استالیت یافته و از صاحبان بلندشان خاطر جمع گشته جبهه میای عقبه علیه شد ثانیاً  
 خود بخود مخوف گردیده کوه شیعین اختیار کرد هر چند دلالت بر رجوع و زید نش بدر بار  
 عالم پناه شد آرد نور پس بی سبب باز نیامده بدستور غاصی ماند اند احکم اشرف  
 صلاح صاحبان بلندشان در بزم قلعبات او بنفاد پیوست چنانچه در جکان قلعه داشت  
 که از حاکم غلجائی انهدام آن مستعد بود بتایران چیزی فوج مقرر گشته نامندم و منعدم  
**احوال طوائف خوگیانی** رعایای خوگیانی سکنه جنوبی ملک جلال آباد از  
 و جهالت در ادای مالیات دیوانی نمی پرداختند نیز فوج انگریزی بکمان افسری کانی صاحب  
 تقریافته قبل از آنکه کوشمالی بایند قبول ادای مالواجب نموده استعدای چیزی تخفیف نمود  
 چنانچه بکینارو دوسر و پیچ تخفیف یافتند راه خیر که مدام مسدود میبود یا حدود غلجائی  
 از کابل تا کند مک یا تاجلال آباد که مترودین بد جمع می آمد و شد نمیتوانستند کرد بندوبست  
 بوجه حسن یافته که اجرای قوافل و تردد خلق الله از پشاور الی کابل بکمال رفاهیت حاصل  
 علیحضرت خاقانی از جلال آباد بقرن زیارت مرقد مشهور حضرت مهتر ملک علیه السلام ریشتر  
 لغمان شدند حاکم تاجکیه لغمان که میرزا ابراهیم خان منشی باشی سرکار اشرف بود سیورسات  
 و ضیافت اراکین دولت را از خاص و عام چنانچه میبایست اقدام نمود حضرت خاقانی  
 بعد از حصول زیارت مراجعت بجلال آباد فرموده از نظم و نسق جلال آباد فراغت کلی حاصل  
 ساخته عنان ریاست دولت بصوب کابل معطوف فرمودند و مراجعت بدار السلطنه  
 کابل و بندوبست غلجائی بیان سکنه اولان رباط و در تارخ بغداد  
 ماه صفر المظفر سنه ۱۲۵۶ هجری بندگان علیحضرت خاقانی و صاحبان بلندشان بهضی کابل

توسعات و اصلاحات  
 علیه آستان علیه بلند  
 نایب دایره و بار و کبر  
 نایب خوار و خوار  
 نایب خوار و خوار

توسعات و اصلاحات  
 علیه آستان علیه بلند  
 نایب دایره و بار و کبر  
 نایب خوار و خوار  
 نایب خوار و خوار

توسعات و اصلاحات  
 علیه آستان علیه بلند  
 نایب دایره و بار و کبر  
 نایب خوار و خوار  
 نایب خوار و خوار

توسعات و اصلاحات  
 علیه آستان علیه بلند  
 نایب دایره و بار و کبر  
 نایب خوار و خوار  
 نایب خوار و خوار

وزیر اگر خوانین درانی را در عهد سلطنت بندگان شاهزبان خوار و بیوقار میکرد و سران  
 انظار افراشته را بکشتن نمیداد چه سلطنت شاهزبان خوار میشد حتی کسی را که بخت و بخت  
 منصب بزرگ و دولت بزرگ بی پریش برسد علاوه بر آن و لیس حرم میکشاید صاحب  
 که وزیر مختار کار دولت بهیبه انگلیستی را و ال باشد بدین آرمودن و حصول تجربه  
 وزارت نسل بعد نسل باو بدید او چگونه بخیر آقایی خود نظر کند غرض میکند رئیس صاحب  
 میکشاید صاحب را در رفتار ملا عبدالشکور خان پسند خاطر نیاید درین اثنا میرزا امام  
 وردی معتقد دوست محمد خان که در منافقت و شیطنیت ابلیس کمیند شاگرد مکتب است  
 از بخارا خود را دیوانه ساخته بصورتیکه گوشت بدن خود را بدندان میکند و باین جیل  
 از آنجا بجات حاصل نموده در کابل آمد چونکه در خانه ملا عبدالشکور خان پیشرفت کار خود  
 ندید و در آنوقت عثمان خان نظام الدوله که در سرکار شاهی در تالشان عمال مقرر و جاسوس  
 شده بود لهذا با او پیوسته در اندک ایامی کار بجایی رسانید که همه در میان و عرت  
 در بدگویی و بدخواهی ملا عبدالشکور خان زبان کذب ترجمان بخدمت پادشاه حجاب  
 در خلا و ملا کشوند و میکشاید صاحب و میکند رئیس صاحب بخدمت خاقانی ظاهر نمود  
 که ملا عبدالشکور خان با هر حکومت نمیرسد دیگری را قائم مقام او باید ساخت شاه حجاب  
 هر چند تعریف و توصیف ملا عبدالشکور خان بشیبا لاف میبردند که ازین آدم بهتر ناظم و حاکم  
 ستدین تر بدست نمی آید چون آنها باطن با حکومت دیگری راغب بودند لهذا بدلائل  
 حکایات لا طائل میسر داشتند حتی که او صاف بی اثر میگذاشت از آنجا که حضرت  
 خاقانی پیوسته برضی صاحبان بلند شان قدم زن طریق انتظام بودند بملا

ظاهر حال عثمان خان ولد وفادار خان سدوزالی را بخطاب نظام الدوله مخاطب فرمود  
 صل و عقد امور مملکت را با و گذاشتند و ملا عبد الشکور خان از حکومت معزول  
 کردند چنانچه تبحر یک نظام الدوله حسب ایش صاحبان بلندشان چنان قدر غن شد  
 اجرا یافت که احدی از رعایا و پرایا و خود و بزرگ نزد ملا عبد الشکور خان آمد دست  
 ننماید بلکه سوار و پیاده که در تحت او بودند هم از او جدا ساختند و او را خانه نشین کردند  
 درین حین خبر رسید که دوست محمد خان از بخارا اگرچند در تاشقورغان که موشوم حکم  
 آمده از آنجا بجمعیّت مردم او بیک مقدمه بر سر بمیان آورد و چونکه در آن زمان و اکثر  
 لاش صاحب مع چندی از سواران جانباز و پیادگان بلتئی با چند ضربت پ در تاشقورغان  
 مقرر بود دوست محمد خان با جمعیّت که از مردم ترکستان با خود داشت مقابل لشکر  
 پیکر شده دوسه دفعه حمله نموده چون فائده در کار خود ندید بل هر وقت که مقابل شد  
 هزیمت یافت آخر الامر ضرورت بهتری کار خود بآن تصورید که در کوهستان کابل  
 رفته باتفاق رعایای آنجا محجر یک سلسله فساد شود شاید که کاری بکنند مردم کوهستان  
 نیز خبر مختصه دوست محمد خان شنیده بدینوا شده در صد و آن بودند که بکدام بهانه الت  
 فتنه و فساد در کوهستان روشن سازند مگر در عهد حکومت ملا عبد الشکور خان که شخصه  
 نیک و محض و رعیت پرور بود و محجر که فتنه نشدند همین که عثمان خان سدوزالی بر روی کار  
 آمد اول میر مسجدی خان نامی ولد خواجه اسحاق که نامدار و صاحب جمعیّت و وقار  
 کوهستان بود سر سرکشی از گریان بخی بلند کرده متواتر خطوط و ابلاط دوست محمد خان  
 فرستادن گرفت چون این خبر بحضرت خاقان صاحبان بلندشان رسید پند گان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائف نبينا في كل زمان ومكان  
وبعد فقد حضر هذا المجلس المبارك  
في يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربيع الأول سنة ١٢٩٠ هـ  
على يد فضيلة الشيخ الميرزا محمد باقر الخليلي  
المعتمد في العلوم الشرعية والحدائق النادرة

شهرزاده محمد محمود و جرنیل سیل صاحب کسندر رئیس صاحب مع افواج انگلیس و سوارانی  
فوق العادلی مأمور که هستان شدند آوآلا در موضع خواجه خضری بر قلعه میرسجیدی خان  
مقدمه پیش آمد چنانچه میرموصوف آن قلعه با چهل پنجاه نفر پاچه تفتکچی نکل سفت  
دور دیده دست جلاوت و مردانگی دراز کرد جرنیل فوق الذکر مضرب گلوله های کثیری  
دیوار حصار را مسمار ساخته بشکر نصرت اثر حکم پور شش داد قضا را دیوار حصار  
مسمار شده بود که دلاوران تهورشان باندرون قلعه در آیند با وجود آن حمله نمود  
به پای دیوار پیوسته کمال تهور بجای برده قدم بردیوار گذار شدند تا از درون قلعه  
تفتک و تیغ بید ریخ میزدند کار بجائی رسید که دلاوران فوج اگر نری بنگین تفتک و قلع گیل  
بکارد و پنجر جنگ بر روی سینه یکدیگر کار میفرمودند غرض از باعث بلندی دیوار قلعه  
غیر حصول فتول بسیار از دلاوران سرخود در پای دیوار گذار شدند و کمانی صاحب بار  
نیز از زیر دوستی دست چهل رخت حیات هم در پای قلعه از بر کشید جرنیل بهادر چون دانست  
که بر قلعه غرض غیر ممکن است لهذا دلاوران فوج را حکم فرجخت و ترک انداخت داد  
چونکه میوه دم جلاوت و جنگی از طرف میرسجیدی نیز بر دیوار قلعه میسوزان و مجروح شده بودند  
و یکدست خود شش هم از ضرب گلوله های تفتک دلاوران از کار رفته لهذا استقامت آنجا  
نویسب با کت تهور دیده یوسف شب از حصار بر آمد بخت ریزه که هستان رفت  
دوست محمد خان دشمنی که در کو هستان رسید جمعیت نموده در موضع پیران  
جنگاه آراشد آن افواج نصرت افواج آوآلا قدری سوار شدند و ستانی غیاثه  
اورفت چون دوست محمد خان سواران هندی را بدون پلین و توپ یافت محمد خان

خط  
سوار و سواره  
بسیار است بمقتضای  
نیاز و خواهش  
چنانچه اینجاست  
در آن است  
دیف

مکتبہ اسلامیہ  
لاہور

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

بر سر را با چند سوار که همراه داشت فی الفور بر سواران مذکور حکم مقامی و حمله دادند  
 بکار بردند سواران هندی روی خون دیده استقامت بر خود و سوار یافتند بعد چون  
 افواج انگریزی مانند امواج سیل فدا در رسید دوست محمد خان با محمد فضل خان رسیدند  
 که نیز اسب انگریز شدند هرگاه دانست که فوج انگریزی چون یک جل از عقب مرادخواهد گذاشت  
 و از شهرت دادن صاحبان بلندشان که هر که دوست محمد خان را گرفتار نموده بیارند مبلغ  
 دو لک روپیه انعام داده میشود و رسید که مردم این ملک که برای پیرو پیچ نفر را میکشند  
 مرا دست ایشان هیچ جایان بسلامت نخواهم برد مقتضای خرد آنست که بیای خود نزد  
 صاحبان رفته اند روی غدر و التیام سرانجام مرام خود نمایم هنوز بجایال مردم آنسوی  
 این بود که دوست محمد خان در نیمه لک چندین مقابله و کارزار خواهد نمود لکن در محمد خان  
 بعد ازین از مال کار کسی را اطلاع نداده خود را مع سه سوار که یکی ازان محمد فضل خان شیر  
 بود بوقت شام متوکل علی الملک العلام بخدمت میکنان صاحب بهادر رسانید  
 صاحب مدوح در آنحال از بالا حصار بجهت هوا خوردن سوار شده میرفت که ناگاه  
 آمده مصافحه نمود صاحب مدوح پرسید که شما چه کسید گفت من دوست محمد خانم میکنان  
 از بعضی نهایت تشبیه الحال گردیده با او مراجعت بجان خود نموده بجدت و سکون  
 مسلوک در شسته غایت فرمان پذیری اختیار کرده یکی بجای گرگ را بر درید  
 چون پرورده شد خواهی را بر درید و طرفه اینکه دوست محمد خان از سعادت اندوختی  
 سلام حضرت خاقانی را برگزیده و سر باز کشید و میکنان صاحب نیز بحسب رضا جوی او  
 عمل و زید سبحان الله کسی که آبا و اجدادش همیشه متابعت کرده باشند و از ریزه چینی

در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

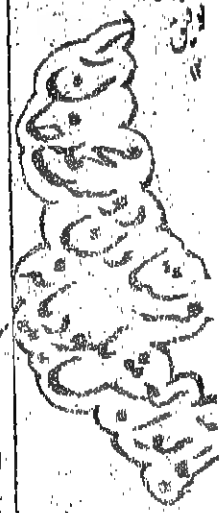
در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب



خوان نعمت و احسان او صاحب اسم و رسم و نام و کلام دیده پرورش یافته باشد و او  
از ان مطاع و در نعمت خود از کوتاه اندیشی و حقوق ناشناسی استغناء نماید و اگر  
که امید خیر از ان بی حقوق نماید چه قدر غلط و غفلت است از آنست که محمد اکبر خان خلیفه  
حسب التعلیم بایرانی شنودی آن حقوق احسان میکنان صاحب اینچنین خیانت  
به قتل نموده ابواب حسرت و فسوس از قتل آن مرد که دیده خود مندان روم و روس  
بر روی جهانی خاصه بخاطر پادشاه عجباه صاحب ناموس کشود و الحق سه تکونی باید ان  
چنانست که بد کردن بجای نیکو دان غرض میکنان صاحب عیال و اطفال و  
که از عرضه چند ماه پیش از آمدن خودش از حکم بهر ای جبار خان آمده و درین حسب اصلاح  
صاحبان مقیم میشوند و خدمت و خیر گیری آنها صاحبان خوب و بهرین خود طلبیده  
با دوست محمد خان مانع از او اگر تمام بلو دانه رسانیدند و بمکانات شامی که کرده  
در سال دو کس پیله برای قیج او مقرر ساخته و از روز آمدن دوست محمد خان کابل  
الی آورد و دایانه آنچه خواهش خاطرش در گرفتن اسبابه میبایم و طلبه سات صاحبان  
از نشان قیج غنچه نفرزوده بهر فرقه عطا فرمودند و در افغانستان هر کسکه مستحق  
داشت و مراد است از او به از آن فرقه و هر چه به و تکلیف و دلش تا چو کافر که به سلام قبول کرد  
باشد از او که در قیج کابل و مرکه الحال شد و ظهور این واقعه و التفات ظاهر و بیان  
خاطر و انشراح این صاحبان بلند شان باین وجه و عنوان نسبت بجبال دوست محمد  
شاه عجباه در کابل افغانستان آنچنان از اعتبار افتاد که گویا از آسمان بر زمین  
پندگان شمراده فتح جنگ که حاکم دناظم قذار بود هم از بهر تخریبی میسر لیج صاحب

استغناء از مال و ثروت  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت



فصل در بیان  
استعداد و قیاس  
الحال استعدادهای  
و در نظر مردم این است  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت  
و این خاصه استغناء از مال و ثروت

چهارمین  
چهارمین  
چهارمین

چهارمین  
چهارمین  
چهارمین

چهارمین  
چهارمین  
چهارمین

چهارمین  
چهارمین  
چهارمین

چهارمین  
چهارمین  
چهارمین

حسب الطلب حضرت خاقانی در کابل آمد و ششزده صفدر جنگ برادر عینی او را قتل  
مقتول ساخته در قند باره کلم نمودند و غریمیت فرمودن شاه حمجاه  
جلال آباد سال دوم چون در کابل موسم سردی پیش آمد علیحضرت خاقانی  
ششزده محمد تیمور را در کابل گذارشته خود بدولت و سعادت با صاحبان بلند  
بخدمت فرمای جلال آباد شدند درین سال تا زمان رون بخش جلال آباد واقع شد  
نیاید نگارنده سکه خلیل چند رفته گوشت مردم شغورای را بیاعت و دشمنی خانگی  
که با آنها داشتند چپا و کرده بودند از نتیجه فوج از سپاه نصرت پناه انگریزی مع  
سواران جاساز رفته با وجود اینکه انقدرم خود را در جلال انجا کشیده بخود اری  
انجونی گوشتالی داده قلعبات آنها را غیبه اسرار و منیدم ساخته مراجعت نمود  
گرفت و دستهای جلی بنام شاه حمجاه روزی سه قطعه طغرا خط  
مهری شاه حمجاه را میگرد صاحب بهادر بخشور شاه محمد روح آورده نمود چون  
شاه حمجاه استورندی بینند که با سیم خوانین کوستان متضمن تحریک فتنه و فساد  
و بنیاد چهار با فوج صاحبان تهور نهاد بود از مطاعه این مضمون چونکه سر اسراف  
کنون بطون با او نش بود رنگ از روی شاه حمجاه پرید و هر چند بهر دستخط خود  
فور و ملاحظه فرمودند هیچ استنباهی در نیافتند و هر کس بقدر حوصله خویش تیرای میرد  
و بخش مخالف مراد او نمینمود اما هیچگونه تسلی خاطر شاه حمجاه نگردید چنانچه تمام آنروز  
مختص و تحسین گذشت و هیچ بی تحقیق حال میسر گشت روز دیگر علی الصباح شاه حمجاه  
میرزا ابراهیم خان منشی باشی حضور خود را طلب فرموده و دستخطهای مذکور را نمودند

و بر روی تحقیق حال جعل تاکید فرمودند منتهی مانی مذکور مجرّد ملاحظه دریافت که نوشته  
اول را مفسدی از راه تحریف از روی کاغذ شسته بعد بجای آن حسب مراد خود حکایت  
که مانی مانی فساد باشد نوشته است چون کیفیت این جعل بحضرت خاقانی از روی تحقیق  
کشف گردید غنچه خاقدار شمس باین زبان چنین رو بسکفتن آورد فی الفور دیگر حکایت را  
طلبیده چگونگی صورت حال دستخطهای جعلی را با او نشان داده بر آثار و علامات نوشته  
اول که هنوز بغور از روی کاغذ مانده بود آگاه فرمودند صاحب موصوف نیز  
بعد توقف حال تصدیق نکال نمود آنگاه میخواست صاحب کاغذ را ببصاحبان تمامه فوج  
ظفر نوح نموده و بحقیقت جعل هر یک را در قف گردانید همگی فریاد کردند که مانی مانی که  
مستحق بود بکشتن نشان گردیده بود با کمال زلف نمودند شاه حمزه بدفعات بصاحبان کاتبان  
فرمودند که احسان نمودن شمار حق طائفه بارگرازی و بودن آنها باین غرت و اعتبار  
در تملیک آخر نتیجه اش خیر فتنه و فساد نخواهد بود و ازین نوع کاغذ بایستی خواهند ساخت  
بلکه شنیده میشود که قوم بارگرازی چون جبار خان و محمد عثمان خان و محمد زیان خان و  
اینها شب روز در دامن زنی آتش فتنه و فساد میباشند خصوصاً الحال که نظام الدوله  
مستقران دولت محمد خان را همچون میرزا امام وردی و مستوفی عبدالرزاق و میرزا احمد  
و نائب امیر بارگرازی و مانند ایشان را کاردار و مختار خود ساخته است همین شهرت  
داود اند و امید است که پادشاه را خبر نام هیچ دخل نیست بلکه در ملک اختیار تحریک  
تصرف پرکاری اندارد شکر کار هستی ما که در لود یانه در دفعات مطلوبه خود نوشته ایم  
که صاحبان عالی شان را هیچ امر از امور مردم ولایت سر و کاری نباشد و صاحبان

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب  
بنی هاشم بن عبدالمطلب  
بنی هاشم بن عبدالمطلب

کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی

در این کتاب

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

۵  
فصل پنجم  
در بیان احوال و سیرت  
و صفات و مناقب  
و کرامات و معجزات

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

پذیرائی این مطلب نموده اند مراد اصلی ما وظایف بارگزاران و متعلقان شان بود احوال بر عکس  
 خلاف آن ملاحظه میشود آنست که قبل از آنکه فتنه از خواب بیدار گردد تدارکش  
 کرده شود نگارش این احوال از جانب شاه حجه که برای نواب گورنر جنرل لارڈ انگلند به  
 نموده شده شاهد این مقال است آنرا آنچه صاحبان بلند شان مضمون اینک ع و د و  
 با حساست گردن بلند و عمل نموده اند تدارک این معنی نشد عمل فجوای مصرع مذکور  
 در غیر افغانستان لائق است و در افغانستان تعمیل بدین مضمون او حجت احسن تواند بود  
 که ع و د و را بشمار گیرند برین : الحق که اگر پادشاه را اختیار میشود متقی از اولاد  
 پاینده خان بارگزارانی را در ملک افغانستان میگذاشت بلکه خود از بارگزاران اصدی  
 نمیداد و ظاهر است که اگر پادشاه را دست تسلط بر طایفه بارگزارانی دراز میشود خراج  
 بر مادی مال و جان با من شنیدنی برین سرکار این عالیشان رو نمیداد و عرض اگر چه شاه  
 حجه را اضطراب بریشانی خاطر از اعتبار بارگزاران و تحطیف صاحبان در بار ایشان  
 بهر باب بود متبادر است که از انوار ناشایسته و نوکاری نظام الدوله و بر سر کار آمدن  
 معتقدان و دوست محمد خان بقیت الله فتنه رفسار بر بخش خواهد شد آنرا چون صاحبان  
 پرداخت احوال بارگزاران و منسوبان ایشان منظور بود شاه حجه نقدیم رضای بار  
 اقریب نصیب میدید و عرض شاه حجه را کند اخلاص شوق بر باریت مرقده منور  
 علیه السلام و شریعت شریکه نواب عالیه یعنی والدۀ ماجده فردوس مقام کشیده  
 رونق افروزه افغان شدند تیرا ابراهیم خان بنشیند باشی که حاکم آن محال بود لازمه  
 سرکار شاهی و ضیافت آرکین دولت از نادر نام سپاهی بجا آورد چونکه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

1906

نظام الدوله میخواست که جز خودش از روی در سر کار شاهی اختیادی داشته باشد و از سر کار  
قدی حضرت شاه نهایی هم خود در دایمیکاشت میرزا ابوالهیم خان منشی باشی که  
در حضور شاهی عزت و افتخار و از دست خالی روزگار او را هم همچون سلطان شکوه  
موجب قیوح کار خود رنسته با وجودیکه ملک لغمان از روی تحقیق اجاره او داده  
بود بیوجه ضبط نموده سلطان کار داران او را در مقامش استاده کرد و چون منشی  
مذکور گفت و شنید نمود که ملک لغمان اجاره من است کس شنید و بر مال او که در  
مسلطه خود متصرف شد از کین دولت و خاص و عام که شاید اینحال نموده و اگر  
شدند که کسیکه ملک اجاره مینماید بامید حصول نفع میکنند این شخص که از عرصه  
خدمتگار حضرت شاهی بوده هرگاه منفعت نموده از ممر اجاره داری نموده است نه  
از راه خیانت نه از روی هرگاه منشی باشی مذکور بجهت تحقیقات مواظله خود خوانین معتبر  
درانی را بحسب حکم حضرت خاقانی متصرف نمود و همگی دانستند که نظام الدوله سر  
در خرابی آورده است آنکشان صاحب که طرفدار او بود حق بر که خود قرار گرفت چون  
اعلی حضرت خاقانی از لغمان مراجعت فرمود و بجدال آباد نزول اجلال فرمود و از آنجا  
بر و عرصه قریب با صاحبان بلند شان لواهی خدمت بسوی کابل برافراشتند  
میراجعت شاه مجاه از جدال آباد بکابل نوشت و هم چون  
گویند شاهی ازین بخش کابل شد بعد از چندی شمراده شمر میور و اصلاح و هوا بدید  
میکشان صاحب باور مانور بکومت کنند بار فرمودند در تاریخ ماه ربیع الثانی  
سه کیم از رود و صد و پنجاه و هفت مجری ابالی هم که شمر شاه مجاه از لودیان بکابل

نظام الدوله میخواست که جز خودش از روی در سر کار شاهی اختیادی داشته باشد و از سر کار  
قدی حضرت شاه نهایی هم خود در دایمیکاشت میرزا ابوالهیم خان منشی باشی که  
در حضور شاهی عزت و افتخار و از دست خالی روزگار او را هم همچون سلطان شکوه  
موجب قیوح کار خود رنسته با وجودیکه ملک لغمان از روی تحقیق اجاره او داده  
بود بیوجه ضبط نموده سلطان کار داران او را در مقامش استاده کرد و چون منشی  
مذکور گفت و شنید نمود که ملک لغمان اجاره من است کس شنید و بر مال او که در  
مسلطه خود متصرف شد از کین دولت و خاص و عام که شاید اینحال نموده و اگر  
شدند که کسیکه ملک اجاره مینماید بامید حصول نفع میکنند این شخص که از عرصه  
خدمتگار حضرت شاهی بوده هرگاه منفعت نموده از ممر اجاره داری نموده است نه  
از راه خیانت نه از روی هرگاه منشی باشی مذکور بجهت تحقیقات مواظله خود خوانین معتبر  
درانی را بحسب حکم حضرت خاقانی متصرف نمود و همگی دانستند که نظام الدوله سر  
در خرابی آورده است آنکشان صاحب که طرفدار او بود حق بر که خود قرار گرفت چون  
اعلی حضرت خاقانی از لغمان مراجعت فرمود و بجدال آباد نزول اجلال فرمود و از آنجا  
بر و عرصه قریب با صاحبان بلند شان لواهی خدمت بسوی کابل برافراشتند  
میراجعت شاه مجاه از جدال آباد بکابل نوشت و هم چون  
گویند شاهی ازین بخش کابل شد بعد از چندی شمراده شمر میور و اصلاح و هوا بدید  
میکشان صاحب باور مانور بکومت کنند بار فرمودند در تاریخ ماه ربیع الثانی  
سه کیم از رود و صد و پنجاه و هفت مجری ابالی هم که شمر شاه مجاه از لودیان بکابل

نظام الدوله میخواست که جز خودش از روی در سر کار شاهی اختیادی داشته باشد و از سر کار  
قدی حضرت شاه نهایی هم خود در دایمیکاشت میرزا ابوالهیم خان منشی باشی که  
در حضور شاهی عزت و افتخار و از دست خالی روزگار او را هم همچون سلطان شکوه  
موجب قیوح کار خود رنسته با وجودیکه ملک لغمان از روی تحقیق اجاره او داده  
بود بیوجه ضبط نموده سلطان کار داران او را در مقامش استاده کرد و چون منشی  
مذکور گفت و شنید نمود که ملک لغمان اجاره من است کس شنید و بر مال او که در  
مسلطه خود متصرف شد از کین دولت و خاص و عام که شاید اینحال نموده و اگر  
شدند که کسیکه ملک اجاره مینماید بامید حصول نفع میکنند این شخص که از عرصه  
خدمتگار حضرت شاهی بوده هرگاه منفعت نموده از ممر اجاره داری نموده است نه  
از راه خیانت نه از روی هرگاه منشی باشی مذکور بجهت تحقیقات مواظله خود خوانین معتبر  
درانی را بحسب حکم حضرت خاقانی متصرف نمود و همگی دانستند که نظام الدوله سر  
در خرابی آورده است آنکشان صاحب که طرفدار او بود حق بر که خود قرار گرفت چون  
اعلی حضرت خاقانی از لغمان مراجعت فرمود و بجدال آباد نزول اجلال فرمود و از آنجا  
بر و عرصه قریب با صاحبان بلند شان لواهی خدمت بسوی کابل برافراشتند  
میراجعت شاه مجاه از جدال آباد بکابل نوشت و هم چون  
گویند شاهی ازین بخش کابل شد بعد از چندی شمراده شمر میور و اصلاح و هوا بدید  
میکشان صاحب باور مانور بکومت کنند بار فرمودند در تاریخ ماه ربیع الثانی  
سه کیم از رود و صد و پنجاه و هفت مجری ابالی هم که شمر شاه مجاه از لودیان بکابل

رسیدند قاصدان عالیشان همیشه اسباب لوازم سفر از خیمه جات و سواری و بار برداری همه  
 احسن نموده برای رسانیدن و حفاظت در راه میجرباد فوت صاحب بار را مقرر کرده بود  
 عالیه موصوف آنچنان حفاظت در راه نموده و اعزاز و احترام و تجلیل و اکرام صغیر و کبیر را  
 بجا آورده بودند که بشرح در نمی آید یعنی که هر یک از خدمه و یاسوران شاهی بسیار شکر گزار  
 میبودند کیفیت بد سلوکی نظام الدوله و ضربی دولت چون میکانیز  
 صاحب بار در دم خست باطنی نظام الدوله را فریبی ظاهرش اعتبار نموده بدرجه محال  
 با او موافق شد همین که چند ماه از مختار کاری او گذشت از روی خود بینی و استکبار با  
 کبار رفتار و گفتار نامهار و بدگوار اختیار نمود و بخدمت شاه حجه در نهایت  
 رفت آمد مینمود هرگاه دید که حالا در دربار شاهی از خدمتگاران قدیمی کسی بآب اعتبار  
 خود نماند که برخلاف من دم زند یا سخن گوید دست در مخالفت خوانین دراز کرده چند نفری  
 که در دربار شاهی اسمی و رسمی داشتند اول احوال آنها را عرض دست میکانیز صاحب بار  
 باقی وجه و انموده بعد از آن در تقیض مواجب هر یک چه درانی و چه غیر آن کمر بست  
 بخصه از خوانین که خود را از ارکان سلطنت میدانستند حکومت بارگزارانی را کرده طبع  
 و بر سر آرائی شاه حجه شکر انهای ایزدی بجای آوردند هر چند بحضرت شاه حجه عرض نمودند  
 دشا حجه بنظام الدوله فرمودند که تقیض مواجب این مردم لازم نیست فائده بخشید بلکه  
 روزی در دربار شاهی که اهل دربار مجبوعا علی قدر مراتبهم بحضرت شاه حجه هر یک بمقام  
 خود قائم بودند صد خان نیره زان میخان درانی باد و زانی بعضی رسانید که موجب غلام  
 نمید شد شاه حجه بنظام الدوله اشاره فرمودند چه عرض میکنید نظام الدوله در جواب گفت که

اینکه در این  
 کتاب در این  
 باب در این  
 فصل در این



اینکه در این  
 کتاب در این  
 باب در این  
 فصل در این

اینکه در این  
 کتاب در این  
 باب در این  
 فصل در این

اینکه در این  
 کتاب در این  
 باب در این  
 فصل در این

اینکه در این  
 کتاب در این  
 باب در این  
 فصل در این

اینکه در این  
 کتاب در این  
 باب در این  
 فصل در این









نیک دانسته اختیار دارند اولاً از طائفه غلجائی مطالبه چهل هزار روپیه بابت  
 اینان نمودند خوانین غلجائی زبان بکشدند که در هیچ عصری از مواجب مردم نقصان  
 نشده زیرا که بعهده ما خدمت و محافظت طرق و تنهاجات راه و غرامت امورالیکه  
 بسرقت رود مقرر و لازم است و این مواجب مقرر را کس بامردم رایگان نمیدهد بلکه  
 در عوض خدمت میگیریم پس تقصیر مواجب بر خود بکدام وجه رواداریم نظام الدوله عذر  
 کمتر شنیده بلکه کشتی در استراده مسلح کور ظاهر نمود خوانین غلجائی هرگاه اینمعالله  
 مشاهده نمودند از حضور او رخصت شده بوقت شب از شهر کابل فرار نموده بمادای خود  
 رفته در تحریک فتنه و فساد و انسداد راه شدند چنانچه افواج انگیزی که با جارج  
 صاحب بهادر در آنحال بهضت جلال آباد داشت چون بمنزل خود کابل رسید طائفه غلجائی  
 سدره شده فیما بین بسی مقابله و محاربه واقع شد بعد از آنکه آنمردم بهایم خصلت  
 باصلاح آمدند و فوج انگیزی از جمده و دشان گذشته بجای آمد و رسید نظام الدوله حاکم  
 سابق غلجائی را معزول ساخته محمد اکبر نام سپهت ساله خود را بحکومت محال غلجائی منصوب  
 ساخت اینمغنی زیاده بر طبیعت خوانین غلجائی ناگوار افتاد بهمدین حال نظام الدوله  
 برهنوی خود نوشته از جانب میکناش صاحب بهادر بحضور شاه حجه آورده که بچغقر خوانین  
 روانی چون غلام احمد خان ولد مختار الدوله و عبداللہ خان اچکزائی و محمد عطاءخان ولد  
 سردار سمندر خان بامیرائی و تختم او سردار سکندر خان و محمد التام خان ولد محمد اکرم خان  
 بامیرائی امین الملک از شهر کابل بیرون شده بروند و در کابل نباشند شاه حجه فرمودند  
 که ایشان چه خطا کرده اند اگر محمد اکرم خان امین الملک و سردار سمندر خان سر خود را بر کابلان داده اند

مطالبه چهل هزار روپیه بابت اینان نمودند

مطالبه چهل هزار روپیه بابت اینان نمودند

مطالبه چهل هزار روپیه بابت اینان نمودند

مطالبه چهل هزار روپیه بابت اینان نمودند

مطالبه چهل هزار روپیه بابت اینان نمودند

مطالبه چهل هزار روپیه بابت اینان نمودند

و با خود پسران آنها خدمت کرده اند تقصیر ایشان همین است که از خجسته نقصان میجویند  
 با تو گفت و شنید کرده اند با رزانیان و متعلقان آنها دوست شدند که بهر نوبت میباشند  
 و این همه خوانین دشمن گردیدند که اخراج شان باید کرد آخر الامر شاه حجه بعد از سیاه  
 بملا خطه تقدیم رضای صاحبان بلند شان برضای خود حکم دادند که خوانین مذکور را  
 از شهر کابل اخراج سازند خوانین مذکور از نواقعه سر اسید مضطرب گردیده بحضرت  
 خاقانی عرض داشت نمودند که هر یک ما غلامان در ملک کابل اساک و عیال و زندگیانی  
 بقدر حال داریم اکنون از کابل پائیده بکدام سمت رویم و چه کنیم حضرت خاقان باین  
 معروضه آنها را بمیکشاید صاحب بر میانیدند صاحب موصوف گفته فرستاد که من است  
 که اخراج شوند و زیاده از سه روز در ریخا نباشند و بدین ملک شاپر دیگر جای نروند  
 چون این حکم بخوانین مذکور رسید دستند که ما را بسبیل قید بطرف هند وستان میبرند و  
 بلوا و خروج نمودن خوانین درانی و بهبه و خراسانی و اقصای اخراج  
 چون خوانین مذکورین از حمایت شاهی مایوس شدند شجته بخت خود از آوارگی و  
 بیچارگی کنکاش کردند و با دیگر خود و بزرگان من زن آتش میگامه شدند تشبیه علی الصبا  
 فتنه بلوایر با میسند و شهنشاهی باید که از ایشان چند پارچه کاغذ بمنتهن استیکه فکری کمال خود  
 بکنند که فردا چنین گرفتار و اسیر قید هند وستان خواهند شد نوشته بخانه هر یک از  
 خوانین و غیر ایشان چون میر حاجی اسیر و غلامان این اسد خال اسیر گردی مخفیانه انداختند  
 هر یک آن نوشته را دیده مرا سیدم در پیشان آتش از آذرده کاغذ بهر چند جستجو کردند نیافتند  
 خوانین مذکور از اضطراب و نواقض عیال خود به ناخوشی و اندوه گریخته در بریانها

این خوانین و پسران آنها خدمت کرده اند تقصیر ایشان همین است که از خجسته نقصان میجویند  
 با تو گفت و شنید کرده اند با رزانیان و متعلقان آنها دوست شدند که بهر نوبت میباشند  
 و این همه خوانین دشمن گردیدند که اخراج شان باید کرد آخر الامر شاه حجه بعد از سیاه  
 بملا خطه تقدیم رضای صاحبان بلند شان برضای خود حکم دادند که خوانین مذکور را  
 از شهر کابل اخراج سازند خوانین مذکور از نواقعه سر اسید مضطرب گردیده بحضرت  
 خاقانی عرض داشت نمودند که هر یک ما غلامان در ملک کابل اساک و عیال و زندگیانی  
 بقدر حال داریم اکنون از کابل پائیده بکدام سمت رویم و چه کنیم حضرت خاقان باین  
 معروضه آنها را بمیکشاید صاحب بر میانیدند صاحب موصوف گفته فرستاد که من است  
 که اخراج شوند و زیاده از سه روز در ریخا نباشند و بدین ملک شاپر دیگر جای نروند  
 چون این حکم بخوانین مذکور رسید دستند که ما را بسبیل قید بطرف هند وستان میبرند و  
 بلوا و خروج نمودن خوانین درانی و بهبه و خراسانی و اقصای اخراج  
 چون خوانین مذکورین از حمایت شاهی مایوس شدند شجته بخت خود از آوارگی و  
 بیچارگی کنکاش کردند و با دیگر خود و بزرگان من زن آتش میگامه شدند تشبیه علی الصبا  
 فتنه بلوایر با میسند و شهنشاهی باید که از ایشان چند پارچه کاغذ بمنتهن استیکه فکری کمال خود  
 بکنند که فردا چنین گرفتار و اسیر قید هند وستان خواهند شد نوشته بخانه هر یک از  
 خوانین و غیر ایشان چون میر حاجی اسیر و غلامان این اسد خال اسیر گردی مخفیانه انداختند  
 هر یک آن نوشته را دیده مرا سیدم در پیشان آتش از آذرده کاغذ بهر چند جستجو کردند نیافتند  
 خوانین مذکور از اضطراب و نواقض عیال خود به ناخوشی و اندوه گریخته در بریانها

فشنه بلوای عام از روی عهد و اقسام باهم دیگر با اتفاق سپاه و میثاق بستند عجب از  
تجربگی صاحبکار بسیار و پوشیدار که اینچنین اشخاص را در از شهر فشنه زای اخراج  
میسازد و از احوال شان با کمال غافل دبی پروا باشد با وجودیکه خوانین مذکور از جهت  
صلح منی کار خود همگی شب در دریا میگذرانیدند و بجا نهد میگرد و باقی منفعت آن  
آن شهر تردد میکردند و او بخیر نشسته قطع نظر از آن در شب صبح بلو او را خبر دادند  
و او از مستی تدارک آن نگردید خواب غفلت رفت و پناه حجاب نیز اطلاع نداد علی  
تاریخ هفتم شهر رمضان المبارک ۱۲۵۹ هجری که هنگام بلو ابر باشد شاه حمزه مختصر  
گردیده اولاً با چنان و نساق چنان در شهر فرستادند تا منادی و قدح کردن گرفتند و  
فائده حاصل نشد چون در احضار خوانین منفعت ارشاد رفت سربازان زدند و بالا جماع  
بجواب گفتند که از لشکر و افعال نظام الدوله الحال کار از اختیار رفته تا نیا فوج تلنگ  
و هندوستانی رکابی حضور خود را مع شهزاده فتح جنگ و چند ضرب توپ بجهت  
سکندر برنس صاحب برکندگی جمعیت فساد ایشان فرستاده برای سکندر برنس صاحب  
پیغام فرمودند که از میان شهر خود را کشیده یاد در چاوانی انگریزی بروید یاد بالا حصا  
بشخص حاضر شود سکندر برنس صاحب که با تیغ اجل دست در میان بود سخن شنیده راه  
به بود و فوج تلنگ و پنجپی هندوستانی که با شهزاده ممدوح رفته بود قریب به صد نفر  
و مجروح شده باقی با شهزاده ممدوح مراجعت بالا حصا نمودند شاه حمزه میرزا  
ابراهم خان منشی باشی چاوانی در نزد میکان صاحب بهادر فرستادند که در بقوت  
تقطیل بکار نیست فوج را حکم بدید که از چهار طرف داخل شهر شوند چرا که هنوز اتفاق





و غیره در آنجا بود غازیان بغارت بردند تر یور صاحب بیاد که یوم اول در برج وزیر  
فتح خان بمکان خود بود چون این واقعه روداد سواران جهانجا رسب آنکه صاحب بک  
لشکر نویسنده کارشان بود چو بسته سر کار باو میدهند نگهباری او چند است  
نمودند چون تر یور صاحب در دست بلامتن بدر لویه نوشته خود از سیکان حجاب  
نمود و جوابی نرسید و غازیان میگویند که او را گرفتار سازند مردمان محل اندر پای  
نموده او را از آنجا کشیده در جهادنی رسانیدند بقره چون غازیان از شهر فارغ و  
ظفر را شدند در گرفتن قلعه جعفر خان کابلی که قریب به جهادنی بود و گودام یعنی ذخیره  
غله و غیره آذوقه تمام قوج در آن فراهم میبود متوجه شدند باو خود یک در آنجا مردمان  
تنگه مسلح برای حفاظت مقرر بودند مگر مردمان بخاری هجوم آورده متصرف شده غله  
و اسباب آن را نیز تاراج نموده عماراتش را آتش دادند بعد از آن در گرفتن قلعه شریف  
متصل بهادنی بود شدند و در آنجا مانده و نشان بهر طرف آن قلعه سوار خرابه و خاک  
آن نیز شده آتش زدند و تسخیر قلعه جات مذکور و غازیان مقرر بر آنجا میبود گشت که سبکی  
قریب بشهر بودند و دیوار سبک باغات نیز متصل بود و در گرد و نواح اشجار و انبارها  
داشتند و این قلعه جات اگر در میان میبود خسارت و ویرانی نمیتوانستند کرد که باین  
از دست دیوانه آنکه نیری میگرفتند از قضا کردگار آنسال را رستایش آنقدر صعب  
سرایش سخت بود که کس باین مرتبه در قرنها کم باو مید بد یعنی از کثرت سردی هوایش گری  
نه طبعیت آتش برده بود و از فراط بارش برفش راه اند و شد خلاق بسته گردیده همه  
بود که اهل کابل دست بخانه زنبوری انداختند و در دلاوری خود را علم میساختند و

در آنجا بود غازیان بغارت بردند تر یور صاحب بیاد که یوم اول در برج وزیر فتح خان بمکان خود بود چون این واقعه روداد سواران جهانجا رسب آنکه صاحب بک

لشکر نویسنده کارشان بود چو بسته سر کار باو میدهند نگهباری او چند است نمودند چون تر یور صاحب در دست بلامتن بدر لویه نوشته خود از سیکان حجاب نمود و جوابی نرسید و غازیان میگویند که او را گرفتار سازند مردمان محل اندر پای نموده او را از آنجا کشیده در جهادنی رسانیدند بقره چون غازیان از شهر فارغ و ظفر را شدند در گرفتن قلعه جعفر خان کابلی که قریب به جهادنی بود و گودام یعنی ذخیره غله و غیره آذوقه تمام قوج در آن فراهم میبود متوجه شدند باو خود یک در آنجا مردمان تنگه مسلح برای حفاظت مقرر بودند مگر مردمان بخاری هجوم آورده متصرف شده غله و اسباب آن را نیز تاراج نموده عماراتش را آتش دادند بعد از آن در گرفتن قلعه شریف متصل بهادنی بود شدند و در آنجا مانده و نشان بهر طرف آن قلعه سوار خرابه و خاک آن نیز شده آتش زدند و تسخیر قلعه جات مذکور و غازیان مقرر بر آنجا میبود گشت که سبکی قریب بشهر بودند و دیوار سبک باغات نیز متصل بود و در گرد و نواح اشجار و انبارها داشتند و این قلعه جات اگر در میان میبود خسارت و ویرانی نمیتوانستند کرد که باین از دست دیوانه آنکه نیری میگرفتند از قضا کردگار آنسال را رستایش آنقدر صعب سرایش سخت بود که کس باین مرتبه در قرنها کم باو مید بد یعنی از کثرت سردی هوایش گری نه طبعیت آتش برده بود و از فراط بارش برفش راه اند و شد خلاق بسته گردیده همه بود که اهل کابل دست بخانه زنبوری انداختند و در دلاوری خود را علم میساختند و

بیست و چهارم ماه رمضان یوم شنبه هنگام نماز عصر بر پشت دوی بی ماهر که قریه  
 چهاونی بود سواران انگریزی سیرکنان باینظام خود میگشتند که سواران کابل نیز قدم جسات  
 پیش گذاشته بگوشه پشت مذکور برآمدند سواران تهور نشان انگریزی که قدری خود را عقب  
 کشیدند سواران کابل بیکانه خود نداشتند در خیالت سواران انگریزی بحسب ضابطه  
 آورده دست تهور بیکدیگر دراز کردند سواران کابل را پای ثبات مانده راه گریز نداشتند  
 گرفتند چند دفعه دیگر نیز در خیابان باغ شاهی که طرفین آن دیوار و اشجار دارد محاط بها  
 اتفاق افتاد مگر جمله اول دلاوران تهمین نشان انگریزی جمعیت کابل گر خسته و فلشده  
 یک دفعه چاه غلجائی نو وار و خارج شهر و آنکه مکان شهر و موسوم بغازی بودند با اتفاق  
 همدیگر در اطراف چهاونی غوغا برداشتند تا که چیری سوار انگریزی مع چند ضرب توپ جلوی  
 از چهاونی بیرون شده بهر طرف که حمله نمودند آمدند رسته گوسفند از حمله گرگ برگزند  
 گردد بهیچ طرف تاب نیاورده راه فرار پیش گرفتند بلکه آنچه قلعت در نواحی  
 چهاونی بود سوای قلعه موسمی ریکا باشی که قدری استحکم بود تمامی از نیست و صد  
 آمد آمد دلاوران انگریزی خود بخود خالی گردیدند و قتی که نازریان و طوائف غلجائی در قلعه  
 ریکا باشی واقعه شمت شرفی چهاونی بجا گیرند دلاوران هر بر توان انگریزی متوجه آن  
 شده گوشه آنرا بنقب گوله بم منهدم ساختند و تپ و تفلط اندرون قلعه شدند  
 که نظار گیان با کمال حیرت دست دار خلاصه اینکه مردمان غلجائی و کابلی در آنقدر  
 ضائع شده بسوی شهر از راه گریز در خیر شدند و هر بران پیش انگریزی بفتح و فیروزی  
 مراجعت چهاونی خویش نمودند و محاربه سپاه انگریزی و غازیان در کوه

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت

بسیار از دست و پا  
 دلاوری و شجاعت  
 و کمال و شجاعت  
 و کمال و شجاعت



دره بی بی ماهرو دفعه دیگر چون بر پشت دره بی بی ماهرو متقابل روداد و  
 رستمانه اتفاق افتاد و چشم زخم عظیم بر افواج انگیزی رسیدن این انگیزی بود که  
 مردم پیاده کوهستانی شب بیدار شدند و صبح شده دره بی بی ماهرو که متصل چاه  
 و اعلی سواران بود جا گرفتند و علی الصبح صغیر و کبیر و برنا و پیر از شهر و قریات آمده  
 و پیاده که چون مورد ملخ می نمودند بمقابل پیش شدند پلایان انگیزی خارج چاهونی شده  
 قریب بویار چاهونی ایستادند سواران انگیزی با چند ضرب توپ شمن کوب بالای پشت  
 عروج نموده دلاوران با غر پشت مذکور رسیدند آنگاه که سوار و پیاده کابل نجاب  
 شمالی پشت قدم پیش گذاشتند دلاوران انگیزی بحمله اول آنها را در پیش انداختند که  
 آنچنان پس شدند که هر بیت تصور میتوان کرد چونکه از گوشه شرقی پشت دره بی بی ماهرو  
 تفنگی شروع کردند و در گوشه مغربی جمعی کثیر فراهم شدند و ضرب توپ انگیزی مع  
 سواران که بطرف مغربی پشت ایستاده بودند چند نفر پیاده کابل ایستاده آهسته آهسته  
 مغربی خرمه خود را بجای رسانیدند که آنها را از سبب پناه بودن کس نمیدید و آنها را  
 توپ پامیدند که از خود را و انتقام حکم ساخته بضرب تفنگ توپچان از توپ کنار  
 ساختند حتی که توپها را بجا ماند و از این تفنگ زنی مخالفان توپچان مذکور را  
 جرات از تحمل توپها که تا گشت ناگهان سواران کابل که در قابو مستعد بودند چندی  
 دست از جان گشسته خود را بر سر توپ رسانیدند و آنحال توپچان بدون توپ شرف  
 کار را معذورم یافته با سواران انگیزی عطف غمان نموده بجهادنی درآمدند چون  
 چاهونی پلایان و اتواب دیگر طیار بودند مردم مخالف نتوانستند که زیاده مبارزت و زید

داخل چهارمی شوند لهذا میگوید انگریزی را بقصر آورده مراجعت بجانب شهر نمودند و بعد  
 هیچ مقابله بمیدان در فریقین دست نداد صاحبان چهارمی در تمهید صلح و صلاح متوجه  
 شدند ظاهر است که اگر کسی برب توپ مذکور در معرکه مزبور مشغول نمیشد مردم بی طرف  
 هر چند که غالب میبودند از کثرت و سطوت آنها این واقعه رونمیداد بهر صورت شجاعت  
 دلاوری و شهنشانت و بهادری فوج انگریزی هویدا صد بار زدند و بردند اگر کباب  
 نرزد و خورند چه مضایقه آخر در سال دوم چون که جنرال پاک صاحب پادشاه از جلال  
 کابل می آمدند در حدود خود کابل و نیز محمد اکبر خان و طوائف غلجائی و غیره هم چند  
 سنگر ایستاده بودند و نیز محمد اکبر خان تقریباً با پنجاه هزار سوار و پیاده مقابل بود  
 نایستاد و سابق بر آن که در جلال آباد با جمعیت کثیر جنگامه آرا بود هم تاب مقابلگی  
 پلتن انگریزی متعین جلال آباد نیاورده فرار داشت او بار گردیده بلکه تا نیزین هیچ جا  
 آرام نگرفت و نیز در زمان ورود پاک صاحب پادشاه در موصوف در کابل که ناهمی نکنند  
 کابل و کوه دامن کوهستان در استالاف که محل صوبت جمع شده بودند از رسیدن چند  
 پلتن انگریزی مال و ناموس خود را گدشته فرار نمودند انصاف رحمدلی صاحبان بلند  
 باین درجه که بناموس آن مردم متعرض نشده اگر بعضی در حین ملامت استالاف بدست سپاه  
 افتاده بود آنرا نیز رها نمودند محمد اکبر خان و غلجائیان ظلم اساس در صلح و صلاح طرفین  
 بچین رفتن افواج انگریزی بغیر جلال آباد از حدود قلعه تاج خان الی ورود منزل جلال  
 که مسافت هشت و چهار کوه است چه جفا نمودند که احدی را از صغیر و کبیر و آزاد و اسیر  
 زنده و باقی نگذاشته و بر صاحبان چه سختیها در میان آوردند اکنون آنچه پرورش و نوازش

این متن در حاشیه چپ به خط نستعلیق و با حروف ریزه و گاهی با حروف بزرگ و کلمات کلیدی مانند «و بعد»، «و نیز»، «و در»، «و در»، «و در» و... نوشته شده است.



محمد اکبر خان شود چون شاه حجه از نیمعی اطلاع یافتند برای میکنان صاحب بهار مکرر گفتند  
که شما را در نیک برای این آورده بودید که سپرد دست دشمن کنید آرد عهدی طائفه  
بارگرازی و سکنه این ملک هنوز واقف نشده اید چرخ خود را و مرا ملک میسازید و عیبت  
میلغان خود را با این مردم میدید و باید ادخود این طائفه پر کینه را بر قتل خود مستعد میدید  
این شرط عقل نیست میکنان صاحب بهار که تعینش بر کستی و گنگانی محمد اکبر خان حال  
گشته بود چنین جواب فرستاد که الحال قول طرفین میثاق فستین انجام و اختتام است  
ترک آن نمیشود شاه حجه از نیمعی شب روز سیاه دار بقرار در اضطراب و اضطراب میبودند  
و دست تحیر و تحسیر میکرد میسودند که میکنان صاحب بهار چه پیش آید که با وجود عقل و دانش  
کارش از جاده صواب دوری افتد اولاً عثمان خان را مانده بجاالی رسانید که از بیرونی  
به قنار زشت او این روز رسیدیم الحال محمد اکبر خان را در کنار گرفته که عهد و پیمانش مخفی  
تدارک هلاک من اوست بعهده میکنان صاحب بهار حکم بیرون شدن ملین و القاب متعینه  
بالاحصار داد محمد اکبر خان گفته فرستاد که قوج و اسباب مردم را بالا حصار بیرون میشود بسیار  
خود را بفرستید که در بالا حصار تصرف و دخل نمایند محمد اکبر خان فی الفور دو هزار نفر بیاورد  
و خراجی روانه بالا حصار نمود که در ملاحظه این حالت صغیر و کبیر و برنا و پیر شهر کامل از آن  
بدرگاه دارند هر دو جهان بدعا کشوند که پروردگار بالا حصار در تصرف محمد اکبر خان  
نیاید که سرو مال و ناموس و عیال شاه شجاع الملک پادشاه بباد فنا میرود حضرت خاقانی  
ببایست که اینک درین یک دو ساعت سرو ناموس و مال و منال من همه بغارت و تاراج رفته گرفتار  
در دشمن میشود مستغرق گرداب غم و اندوه میشود تا کسان بالا حصار که اکثر از آباء و اجداد و برادر

محمد اکبر خان  
صاحب بهار  
مکرر گفتند  
که شما را در نیک  
برای این آورده  
بودید که سپرد  
دست دشمن کنید  
آرد عهدی طائفه  
بارگرازی و سکنه  
این ملک هنوز  
واقف نشده اید  
چرخ خود را و مرا  
ملک میسازید و  
عیبت میلغان  
خود را با این  
د مردم میدید و  
باید ادخود این  
طائفه پر کینه  
را بر قتل خود  
مستعد میدید

این شرط عقل  
نیست میکنان  
صاحب بهار که  
تعینش بر کستی  
و گنگانی محمد  
اکبر خان حال  
گشته بود چنین  
جواب فرستاد  
که الحال قول  
طرفین میثاق  
فستین انجام و  
اختتام است  
ترک آن نمیشود  
شاه حجه از نیمعی  
شب روز سیاه  
دار بقرار در  
اضطراب و اضطراب  
میبودند و دست  
تحیر و تحسیر  
میکرد میسودند  
که میکنان صاحب  
بهار چه پیش  
آید که با وجود  
عقل و دانش  
کارش از جاده  
صواب دوری  
افتد

اولاً عثمان خان  
را مانده بجاالی  
رسانید که از  
بیرونی به قنار  
زشت او این روز  
رسیدیم الحال  
محمد اکبر خان  
را در کنار  
گرفته که عهد  
و پیمانش مخفی  
تدارک هلاک  
من اوست بعهده  
میکنان صاحب  
بهار حکم بیرون  
شدن ملین و  
القاب متعینه  
بالاحصار داد  
محمد اکبر خان  
گفته فرستاد  
که قوج و اسباب  
د مردم را بالا  
حصار بیرون  
میشود بسیار  
خود را بفرستید  
که در بالا حصار  
تصرف و دخل  
نمایند محمد  
اکبر خان فی  
الفور دو هزار  
نفر بیاورد و  
خراجی روانه  
بالا حصار نمود  
که در ملاحظه  
این حالت صغیر  
و کبیر و برنا  
و پیر شهر کامل  
از آن بدرگاه  
دارند هر دو  
جهان بدعا  
کشوند که  
پروردگار بالا  
حصار در تصرف  
محمد اکبر خان  
نیاید که سرو  
مال و ناموس و  
عیال شاه  
شجاع الملک  
پادشاه بباد  
فنا میرود  
حضرت خاقانی  
ببایست که  
اینک درین  
یک دو ساعت  
سرو ناموس و  
مال و منال  
من همه بغارت  
و تاراج رفته  
گرفتار در  
دشمن میشود  
مستغرق  
گرداب غم و  
اندوه میشود  
تا کسان بالا  
حصار که اکثر  
از آباء و  
اجداد و برادر

محمد اکبر خان  
صاحب بهار  
مکرر گفتند  
که شما را در نیک  
برای این آورده  
بودید که سپرد  
دست دشمن کنید  
آرد عهدی طائفه  
بارگرازی و سکنه  
این ملک هنوز  
واقف نشده اید  
چرخ خود را و مرا  
ملک میسازید و  
عیبت میلغان  
خود را با این  
د مردم میدید و  
باید ادخود این  
طائفه پر کینه  
را بر قتل خود  
مستعد میدید

یافته و خانه زاد این دولت خدا داد بودند در همین خروج فوج انگریزی که بر دایگی بسته و از سر خود در  
بعد از آمدن لشکر و اتواب بهشت دست تقاسم بجد و حساب در دانه بالا حصار را بستند  
و حکم کردند سپاهیان محمد اکبر خان چند نفری که داخل و تریب دانه شده بودند مقتول و مجروح  
گشته باقی بایوس شده گشتند حضرت خاقانی با شماع خیر انجیل شکر و شای داور بهر حال  
کرد کار و احوال بر زبان حال انتقال جاری کردند هرگاه میخواست صاحب بهادر بود و آنچه  
معلوم بود که محمد اکبر خان ضرر و حقیقت بنای ضبط و اراج بالا حصار داشت و در شیطنت او  
خوب نگاه گشته بودند و هرگز موافق تقدیر نداشتند بعد از مشاهده انجیل مخصوصه  
جمجاه نوشت که انجیل پادشاه درین ملک مصلحت نیست هرگاه اما بهندوستان میروند  
سالی چهار لک روپیہ در آنجا بجهت اخراجات مقرون داده میشود حضرت خاقانی در جواب  
نوشتند که اگر من باین ناموس میبودم با شما میرفتم اما منظر نمی آید که شما نیز از دست انبطافه  
در غوغ و غدار پیشه جان سلامت برید بهتر آنست که از حفظ کار خود غافل نباشید چون  
چند روز این سوال جواب نگذشته بود که غوغا بلند شد که محمد خان بدیهان مسکن صاحب  
بلاک بود و تریور صاحب را دستگیر نموده تا قلع و محو و خیانت بنایت با خود آورده باز بل  
رسانید حضرت خاقانی از امتناع این خبر و حشمت اثر آفتد حسرت بقراری نمودند که فرزند  
خود نفرموده بودند چون میخواست صاحب سرگزین ملک نقاش بانی صاحبان مقیم جهادلی  
جهت نجات خود غرضم بیرون شدن و گشتن جهادلی من ظهور کردند یعنی در حلال آباد میروم  
حضرت خاقانی از برای پاتنجر صاحب نوشتند که زنهار جهادلی را گذاشته درین شدت بر  
سرا و قدرت بروی برادر اعظم حلال آباد نکنید که هرگز سلامت نخواهید رفت و تصور تنگی

در این وقت  
فوج بر آمدن یافتی  
بکاف و بکاف ماند  
و در آنجا که بودند

بیمال بر  
نشان و بی معنا  
زبان حال زبان دل  
و زبان حال

غدار و غدار  
و غدار و غدار  
و غدار و غدار  
و غدار و غدار

و غدار و غدار  
و غدار و غدار  
و غدار و غدار  
و غدار و غدار

و غدار و غدار  
و غدار و غدار  
و غدار و غدار  
و غدار و غدار

در جهادنی گذران نشانی شود در بالا احصار بیایید که با اتفاق ایام زمستان را خواهم گزینم  
و اگر از آن وقت بنگی رود در نواحی بالا احصار بحسب ضرورت مجبوری اضطرار بقدر کفاف  
تا وقت مراجع نموده بهر صورت زمستان را میگذرانیم یعنی نیز قبول خاطر صاحبان نشد آنها  
با قوت مجبور جهادنی بغیرم جلال آباد بیرون شدند محمد اکبر خان خود عقاب آنها نموده و مردمان  
اطراف جوانان را ترغیب و تحریک بر قبیل و غارت داده تا آنچه در تقدیر بود بطور آید یعنی از سید  
مخلوق حضرت خالق مکتفونم نوانست که بجای آباد برسد یعنی بنام هم از صغیر و کبر و پیر و جوان  
امان حتی اطفال شیرخواره بمعرض هلاک آمدند مگر برخی که از منزل تنگاک و قلعه تاج خان گریخته  
در شهر کابل رسیدند که یکی هم پای رفتار نداشت که از باعث برد و برف همه رنجیده و خسته  
بود و صاحبان بقیه اسیر با عورت اطفال خود بغایت بد حال اسیر دست علیا بیان نگه میداد  
خصال شدند خدای سبحانه اینچنین روز نصیب کردند محمد اکبر خان ظلم بنیان آه یک مظلوم  
گریبان گیرند تنگاک در بارگاه حضرت کبریا هیچ جای چون و چرا نیست چونکه مقدمه جهادنی  
خلاص یافت فردایش صغیر و کبر بر بالا احصار جمعیت نموده بقصد آنکه تا مانند جهادنی در خلعت  
آن نیز پروازند بعضی اشخاص از راه خبرخواهی بعضی حضرت شاهی رسانید که تا وقتیکه این اید  
لهو گردی را مطیع خود نماند جمعیت مردم فساد اندیش برانگیخته و بنیاد فتنه کننده خوابیدند  
حضرت خاقان چون دانستند که یقین خاص و عام پیوسته که پادشاه در حقیقت عین فریاد است  
باز از قصد آن فتنه انگیز قوم بایکرائی سردشانی نیست تا چهار بنابر الطغای نو ابر بلوا و سحر بیان  
نائب این اید سلاکه دودمان سلطنت و شهر باری خلاصه خاندان اید و بختیاری فرزند چمن  
سعادت ظهور شهنشاه سلطان شهپور را که در دیده جهان بین شاه مدوح چون مردمک دیده

از آن وقت بنگی رود  
در نواحی بالا احصار  
بحسب ضرورت مجبوری  
اضطرار بقدر کفاف

تا وقت مراجع نموده  
بهر صورت زمستان  
را میگذرانیم یعنی  
نیز قبول خاطر  
صاحبان نشد آنها

با قوت مجبور  
جهادنی بغیرم  
جلال آباد بیرون  
شدند محمد اکبر  
خان خود عقاب  
آنها نموده و  
مردمان اطراف  
جوانان را ترغیب  
و تحریک بر قبیل  
و غارت داده تا  
آنچه در تقدیر  
بود بطور آید  
یعنی از سید  
مخلوق حضرت  
خالق مکتفونم  
نوانست که بجای  
آباد برسد یعنی  
بنام هم از صغیر  
و کبر و پیر و  
جوان امان حتی  
اطفال شیرخواره  
بمعرض هلاک  
آمدند مگر برخی  
که از منزل تنگاک  
و قلعه تاج خان  
گریخته در شهر  
کابل رسیدند که  
یکی هم پای رفتار  
نداشت که از باعث  
برد و برف همه  
رنجیده و خسته  
بود و صاحبان  
بقیه اسیر با عورت  
اطفال خود بغایت  
بد حال اسیر دست  
علیا بیان نگه  
میداد خصال  
شدند خدای  
سبحانه اینچنین  
روز نصیب کردند  
محمد اکبر خان  
ظلم بنیان آه  
یک مظلوم گریبان  
گیرند تنگاک  
در بارگاه حضرت  
کبریا هیچ جای  
چون و چرا نیست  
چونکه مقدمه  
جهادنی خلاص  
یافت فردایش  
صغیر و کبر بر  
بالا احصار  
جمعیت نموده  
بقصد آنکه تا  
مانند جهادنی  
در خلعت آن نیز  
پروازند بعضی  
اشخاص از راه  
خبرخواهی بعضی  
حضرت شاهی  
رسانید که تا  
وقتیکه این اید  
لهو گردی را  
مطیع خود  
نماند جمعیت  
مردم فساد  
اندیش برانگیخته  
و بنیاد فتنه  
کننده خوابیدند  
حضرت خاقان  
چون دانستند  
که یقین خاص  
و عام پیوسته  
که پادشاه در  
حقیقت عین  
فریاد است باز  
از قصد آن  
فتنه انگیز  
قوم بایکرائی  
سردشانی نیست  
تا چهار بنابر  
الطغای نو ابر  
بلوا و سحر بیان  
نائب این اید  
سلاکه دودمان  
سلطنت و شهر  
باری خلاصه  
خاندان اید و  
بختیاری فرزند  
چمن سعادت  
ظهور شهنشاه  
سلطان شهپور  
را که در دیده  
جهان بین شاه  
مدوح چون مردمک  
دیده

از آن وقت بنگی رود  
در نواحی بالا احصار  
بحسب ضرورت مجبوری  
اضطرار بقدر کفاف

تا وقت مراجع نموده  
بهر صورت زمستان  
را میگذرانیم یعنی  
نیز قبول خاطر  
صاحبان نشد آنها



مطیع خود فرمودند همین که امین الله خان را میلش بجانب شاه حجه شد برونی کار بارگرا ایستاد  
 روز بروز او آورد و محمد زمان خان از آن خدو لک روپیه آوایا آورده گفت من خطبه ام  
 خارج کردن شاه شجاع الملک از قلعه بالا حصار صلح نسکنم امین الله خان که رعیتش از  
 تصرفات باطنی شهزاده موصوف بجانب شاه حجه مضر و ف گردیده بود در جوابش گفت که  
 خلافت تو در آن حال بود که پادشاه از سلیمان دست کشیده بود و الحال که حضرت پادشاه  
 مالک و مختار اند ما را خلیفه در کار نیست وزارت نیز مرتبه بلند است البته از حضور پادشاه  
 حجه برای تو میتوانیم حاصل نمود و الا فلا چونکه اکثر خواجگان و اعیان و اشراف خلعت و منصب و  
 جاه و شوکت کردن بسته عقیدت شهزاده دالا نهست بزرگ گشته همه مستعجب و متعجب  
 شاه حجه میبودند بستماع این جواب مؤید قول سراسر صوابیاب امین الله خان گشته و  
 وزارت را در حق محمد زمان خان اولی و احسن دانسته رجوع بخدمت شاه حجه نمودند  
 صلح نمودن شاه حجه با محمد زمان خان و امین الله خان و سایر اعیان و اشراف  
 بری شهزاده شهپور و آمدن ایشان و انشتاح دروازه حصار و  
 و تاراج هفتم ماه ذی الحجه سنه یک هزار و دوهصد و پنجاه و هفت هجری نور دیده شوکت  
 سرور یعنی بندگان شهزاده شهپور با جمیع خوانین و سران و رانی و فارسی و غلجائی و کوهستانی  
 و کابلی و غیرهم و امین الله خان و محمد زمان خان و سایر اکابر و اصناف آن در بار بالا حصار  
 بدر بار جهاندار حاضر شده جمیع عیال و عیالیه گردیده شرف اسلام سر فریدان و اشراف  
 خاقانی حاصل نمودند و آن حضور فیض ظهور حضرت خاقانی جلای و این اطاعت و فرمان  
 و اقبال و درین و خاکساری مورد و مخاطب کلام تفاعل نظام احسن و آفرین گردیدند

عبدالله خان  
 محمد زمان خان  
 امین الله خان  
 شاه حجه  
 وزارت  
 خطبه  
 صلح  
 انشتاح  
 دروازه  
 حصار  
 تاراج  
 هفتم  
 ماه  
 ذی  
 الحجه  
 سنه  
 یک  
 هزار  
 و  
 دوهصد  
 و  
 پنجاه  
 و  
 هفت  
 هجری  
 نور  
 دیده  
 شوکت  
 سرور  
 یعنی  
 بندگان  
 شهزاده  
 شهپور  
 با  
 جمیع  
 خوانین  
 و  
 سران  
 و  
 رانی  
 و  
 فارسی  
 و  
 غلجائی  
 و  
 کوهستانی  
 و  
 کابلی  
 و  
 غیرهم  
 و  
 امین  
 الله  
 خان  
 و  
 محمد  
 زمان  
 خان  
 و  
 سایر  
 اکابر  
 و  
 اصناف  
 آن  
 در  
 بار  
 بالا  
 حصار  
 بدر  
 بار  
 جهاندار  
 حاضر  
 شده  
 جمیع  
 عیال  
 و  
 عیالیه  
 گردیده  
 شرف  
 اسلام  
 سر  
 فریدان  
 و  
 اشراف  
 خاقانی  
 حاصل  
 نمودند  
 و  
 آن  
 حضور  
 فیض  
 ظهور  
 حضرت  
 خاقانی  
 جلای  
 و  
 این  
 اطاعت  
 و  
 فرمان  
 و  
 اقبال  
 و  
 درین  
 و  
 خاکساری  
 مورد  
 و  
 مخاطب  
 کلام  
 تفاعل  
 نظام  
 احسن  
 و  
 آفرین  
 گردیدند



چنانچه بعد از آن هر روزه بقاعده مستمرا برای ادای سلام و استماع اوامر و احکام  
صبح و شام وزیر موصوف و نائب این ابد خان و بانی خود و خواجه بن حضور اقدس  
شده علی حسب ترتیب روز مره حاضر می سواران خود میدادند و منفیصت بندگان اشراف  
جامعه مقصدان مشغول در منصب ساخته برای جارج دیگر گیر صاحب مقیم جلال آباد بودند  
که الحال خاطر جمعه اریکه قلع بنیان فساد کیشانشون خواجه شد محمد اکبر خان که خارج  
از این جماعه در جلال آباد بنگاهمه آرا بود چون استماع نمود که حضرت پادشاه باز مالک  
مطاع وقت شدند کارش رو بسته آورد بلکه متخیر و متاستف ماند که کار بر جمت  
جانبازی حاصل کرده باز از دست رفت آینه اگر در تمهید فریب شده مردمان را  
تلقین تفهیم کرد که اگر پادشاه با انگریزان پیوسته و دبستی کند پس در این جهاد  
بر انگریزان جلال آباد باعث شود بنابرین مردمان هر روز متحقق شریف را بر سر خود  
صلوات خوانان و تکبیر گوینان بدر و از دربار شاهی می آیند و تشویر و غوغا میکنند  
پادشاه جهان بنده نهضت سبقت جلال آباد نمایند تا بقیه انگریزان نیز ازین ملک برود  
شود حضرت خاقانی ملا خطه میفرمودند که هنوز که مک افواج صاحبان در جلال آباد  
اگر بجانب جلال آباد حرکت نمایند که مردم بر کاتب حاضر خواهند شد متباد اصحاب  
جلال آباد بیدار شوند و فرمودند که محمد اکبر خان هرگاه از محاصره جلال آباد دست برد  
مشترف حضور اشراف شود و در باب گذاشتن جلال آباد بند وستی با صاحبان انگریز  
کرده خواهد بود یعنی اول امتدی نزد صاحبان مقیم جلال آباد میفرستیم اگر برضا و رغبت خود  
کوچ نموند بهر و الا بعد از آن جمعیت اتفاق نازم جلال آباد میشود و چون که خبر خواهد بود

دوام فرمائید  
مطاع وقت شدند

محمد اکبر خان

محمد اکبر خان

محمد اکبر خان

محمد اکبر خان

بارگانی باز آمدن محمد اکبر خان را روا از نبودند حیا چند در چند در میان می آوردند غافلانه  
صلح وقت بهمین منقذ شد که محمد اکبر خان همدر آنجا باشد لکن بجهت صاحبان دستخط  
فرستاده شود چنانچه حضرت خاقانی مرتبه اول سردار عنایت الله خان درانی بامیرانی در  
ثانی دین محمد خان مشیخت خاص حضور خود را ظاهر البصورت و کالت باینمرد که صاحبان  
از جدال آباد کوچیده بردند و باطناً برای استمالت و اطمینان بپوش یار نمود در ایشان  
که محمد اکبر خان شخصی بسیار بد عهد و ضدعت یشیه است زنده را بقول و قرار او اعتبار  
که همچون واقعه میکنان صاحب در حق ثمانیر پیش نیاید بدریغی نوشتجات مکرده در سنا  
و در بنمطه امیراد و مقصد حضرت خاقانی آن بود که چندگاه باین آمد و شد مغیره و دستخط  
بتوقین افتاده زبان عوام از مقدمه تحریک جلال آباد بسته شود چون مرتبه ثالث بختی  
که حقیقت مکاری و غداری مردم کامل برنمینوال است که شنیدید و دیدید پس چسباید کرد  
که ما و شما از شرف و فساد این مردم کذب بنیاد امین و آباد و خاطر جمع و آزاد باینهم  
و زیاده خرابی بایشان رسد میگوید صاحب بپادشاه نوشتند که حضرت خاقانی از ردی  
و مهربانی بوجهی که ممکن بنظر اندام عرصه پانزده روز از کامل حرکت نفرینند که فوج ما  
عنقریب بپناور در جلال آباد میرسد حضرت خاقانی نظر بنوشت صاحب موصوف لطیف  
اعل و امرو فردا عرصه دو ماه کامل از کامل حرکت ننمودند و بارگزاشان بهیچ مردان  
بهین میگفتند و شهرت میدادند که پادشاه عین فرقیست فرقیته نبشود و بسیار است  
که قصد جهاد بطرف جلال آباد نمیکند حضرت خاقانی شایع خطیر بر لبی سرو پا داده و قول  
پرخاش برکت است آورده رفتن جلال آباد را بانواع تحقیر و توهین میشنیدند تا که







بی اختیار از پاکی برآمده خواهند که خصم نابکار را گرفتار کنند یا از وار شمشیر ذوالفقار شجاع  
بدار البوار بفرستند اول آن حرامی ملک حرام از بدیبت شکست صورت خاقان استقام  
تاب استقامت و آرام نیاورده بخوف تمام چون رنگ گشام از خضر غام با بگرزنده آن  
و مردود حضرت و دود خواست کبی نیل مقصود برگردد مگر حضرت نام برید انجام مراد  
که با آن حرامی باین حرکت بی برکت حصول و وسیعای دجهانی مشارکت جانی داشت  
اورا نگذاشت و گفت ای بد بخت جای اندیشه نیست و درین مینه و صحرا جز این شیراز  
افتاده کیست برگردد و کارش تمام کن و آلا اگر زنده رفت شیر خواره خاندان ترا هم زیر  
بید ریغ خواهد کشید لهذا آن حرامی بدگر با جعفر کافر سیر مکر بر سر شاه جم انسانی  
گناه که زبانش را که طایفه لاله الله الله بود و از ضرب گولهای تاختن قرا این جهانگاه  
از تاج توان مانده و در غایت در دالم بیچاره و بی پناه بر خشم شمشیر درجه شهادت  
رسانیدند و خود گرفتند شهیدان نام پیشخدمتی که در اوقات بر کاب شهادت است  
حاضر بود و نفر از خرم شمشیر مجروح ساخت لاکن چون میدان را از اغیار خالی و کیسه  
جنت آرا میگاه را بر آرزو ابرو لالی یافته فرصت وقت را شنبه انگاشته هر دو کیسه  
جواهر گران قیمت آن مستحق خزان جنت را بریده راه حمار پیش گرفت و از عدم حصول  
پاس و استیلا یاسر و هراس که خاصه متعبدان خیانت اساس است بمندان و ابر  
گران سنگ پیشه را در یک درزی از دیوار کهنه انداخت تا از بی نصیب  
نصیب بخصم دیگر گردیده و از آنجا کشیده بخیم مبلغ فروخت آخر الامر بدست  
حرامی رسید انقضه نغش با پناه مجاهد همچنان در میدان بخان و خون غلطان افتاده بود



بسا مان جهانگیر کرو ۴۴  
آنکه در خشم و اقبال بدافسانه دهر  
آنکه در تا بوران بود چو جیشید بجاه  
آنکه پیوسته ز دولت بفرج بود قرین  
آنکه کجیخسر و نرم آمد و اسکندر زرم  
آنکه روز عمل فرض خدا داشت سفید  
کان گوهر بکر پادشاه کوه و قار  
در در آن بگر گوهر کان در آن  
یاد میداد فریدان جهان را بخشم  
بیزق و دلش ازین هوا بود بلند  
نور بهم رای خطا از مدد فوج قضا  
ریشه ز چند گدا خو چو غریبش کشند  
تن سیمین تن برگ مثالش بخرج  
بسکه خون زفت گاش چو پیکر شست سفید  
کرد چون در گرانایه اگر میل باب  
دوست خاک از بدش شست و نگه داشت باز  
چشمه بیان بود روان از بدش تا یکسال  
پرزویدار خوشش جان چاکول شاد

از سه کس درو شود گشته شیخون افسوس  
از چشم دور دیدش اجل افسون افسوس  
دیو تختش برد از گردش گردون افسوس  
ناگهان با غم و اندوه شده مقرون افسوس  
بزم و زرش بچه انجام شد اکنون افسوس  
سرخ و گشت بخون بر زده سنون افسوس  
سری تیغ چه بنهاد بهامون افسوس  
در کف بد گهران چون شده مرمون افسوس  
شوکت و ثروت و آئین فریدون افسوس  
بیکه باد اجل چون شده وارون افسوس  
بخت اسکندر و تدبیر فاطون افسوس  
مخزنش بیشتر از مخزن قارون افسوس  
زاهن سنگدلان اهل شد از خون افسوس  
ستمن از آله خویش شده گنگون افسوس  
چون گل آلوده شد آن کو لوی مکنون افسوس  
دشمنش گنج صفت ساخته مدفون افسوس  
اقدار خون که ز طوفان غم افزون افسوس  
چون ز پیشش نشود پر غم و مخزون افسوس

از این کس درو شود گشته شیخون افسوس  
از چشم دور دیدش اجل افسون افسوس  
دیو تختش برد از گردش گردون افسوس  
ناگهان با غم و اندوه شده مقرون افسوس  
بزم و زرش بچه انجام شد اکنون افسوس  
سرخ و گشت بخون بر زده سنون افسوس  
سری تیغ چه بنهاد بهامون افسوس  
در کف بد گهران چون شده مرمون افسوس  
شوکت و ثروت و آئین فریدون افسوس  
بیکه باد اجل چون شده وارون افسوس  
بخت اسکندر و تدبیر فاطون افسوس  
مخزنش بیشتر از مخزن قارون افسوس  
زاهن سنگدلان اهل شد از خون افسوس  
ستمن از آله خویش شده گنگون افسوس  
چون گل آلوده شد آن کو لوی مکنون افسوس  
دشمنش گنج صفت ساخته مدفون افسوس  
اقدار خون که ز طوفان غم افزون افسوس  
چون ز پیشش نشود پر غم و مخزون افسوس



رو چشمم ارجه روان بود چون افسوس	داغم از سینه چون از گشتش نشسته نشد
نشد از آن دل غمزه بیرون افسوس	باز روزی کس از قاتل او خون نگرفت
رشته نظم نباید در مضمون افسوس	نادر این قصه غصه است مگر در منظوم

آن قصه چون این خبر قیامت اثر اسمع شهنزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش  
 ماند شب در بخور گردید و در نهاد صغیر و کبیر و پیرانش حسرت و نفیر در افتاد  
 در آن حالت شهنزاده نادر با وجود حدوث این چنین حادثه نصیب بار چار و ناچار بود  
 با حکام حصار شده نگهداری قلعه و برج و باره و جوی از روی استقامت و پیرولی و  
 شجاعت و مردانگی فرمودند که در آن انقلاب قیامت آثار ایلی حرم محترم و طفلان را  
 و باقی صغار و کبار با حسن وجه از دست تاراج و تصرف قاتلان خونخوار و بد عهدان  
 محفوظ و محروس ماندند مگر در ظهور این واقعه بارگاه میان بد بیان متعلقان شان بر دهم  
 مبارکباد و با گفتند تیر حاجی پسر میر داغ و با غله ها یک بغیم حواد جلال آباد آراسته بود  
 در سیاه سنگ بر گشته در شهر زنده از زبان خود پیر دم نداسید او که لاری کلان بار  
 ملحق با تقیم و بخاطر هر یک بنیاد شلی می نهاد که الحال پنج طوائف فرنگی را از نیکو  
 کشیدیم شهنزاده فتح جنگ که در ده خدا داد در خیمه گاه خود بود از این خبر قیامت اثر اطلاع  
 یافته خود را به خدای غلام حیدر خان پسر خود نشان بیایست در قلعه خان مذکور رسانیدند  
 و حیدر خان و پسرش از خفا شت طینت خونی بران گردیدند که شهنزاده مدح را سپرد  
 محمد زماخان دوده خود را سیاه روی و پیر سازند بملا خطه ای جمال جناب شاه زمان شهنزاده  
 حیدر و دیگر منسوبان خاندان شاهی که در بالا حصار بودند هر گاه این کیفیت را بخت

از این خبر قیامت  
 و از این خبر قیامت  
 و از این خبر قیامت  
 و از این خبر قیامت



در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب



شهرزاده سلطان شهپور حالی نمودند متمسک بر آن گشتند که الحال کل خراسان و قلعه و در و آبر  
 حصار بقبضه و تصرف است صلاح دولت چنان نژاد گوارا که زود بر تخت نشینند  
 متصرف همه سباب سلطنت شوید هرگاه شهرزاده فتح جنگ از آنجا بازگشته آید و بگوید  
 از شما بزرگتر هست البته تخت نشین خواهد شد بختان اندر بی همت و ناجوئی و جوار  
 و مبارک خوی شهرزاده مدد و رح که بجز دستماع فرمودند که درینوقت ما را از روی تخت  
 نشینی و نفاق خانگی منظور نظر انصاف منظر نیست چنانکه هنوز والد بزرگوار نایب  
 در میدان یکپایه بسته و کشته افتاده لازم عالم آنست که با اتفاق خرد و بزرگ اولاً  
 خون والد را از قاتل بی سامان بازستانیم بعد از آن قسمت هر کس هر چه باشد بفرمود  
 آمد آئند امتوجه نجات شهرزاده فتح جنگ شده تا اینکه نائب این انداختن حساب شود  
 شهرزاده و الا نشان و بخیر یک خواجه خارجی و بعضی خوانین و فو قله الی سوار و پیاده حصار  
 فرستاده شهرزاده فتح جنگ را بقلعه از جنگ آن میبزدان سگ سار کشیده در بالا  
 رسانند و احوال تحت نشینی شهرزاده فتح جنگ با اتفاق مرد  
 فردایش این انداختن خان با تمامی خوانین درانی و کابلی و میر حاجی پسر میر و اعطای  
 قریبش در بالا حصار آمده شهرزاده فتح جنگ را نظر بزرگ سالی نسبت بسائر اولاد  
 جنت آرامگاه که در آن هنگام در کابل حاضر بودند و بنابر اتفاق و منظور می شهرزاده  
 سلطان شهپور شاه چنانکه آید الا تمش با حصول قصاص شاه فرد و سراج از منافقان  
 بیدستگاه مطلوب و هوای طبع و الابد و الا اتفاق خانگی در واداری می شود  
 حضرت شاهنشان و سائر اعیان خاندان بخت نشینی ایشان بیشتر و بیشتر کردند

کننده و سواران  
 از کابل  
 از کابل  
 از کابل

از کابل  
 از کابل  
 از کابل

از کابل  
 از کابل  
 از کابل

از کابل  
 از کابل  
 از کابل

از کابل  
 از کابل  
 از کابل

از کابل  
 از کابل  
 از کابل

بر تخت شاهی نشاندند بختش شود بعد از چند روز از همه خوانین خواهرش مشتاق نمود  
 خوانین درانی و قزلباش و کابلی و غلجایی را که سینه‌ای گران‌بهره که با محمد زماخان متحد  
 ملازم بودند باقی همگی مشتاقی که شش بر اطاعت شهرزاده ممدوح و قبول پادشاهی او  
 باشد انواع اقسام و قسم‌ها نمودند و مرتب ساخته نوشته و مهر نموده پادشاه ممدوح  
 سپردند چنانچه شاه ممدوح نیز هر یک از شال و شله علی قدر اعتبار بهم بخلع و آخره فرستاد  
 ممتاز فرمودند بعد از آن خوانین مذکورین سر مخالفت با محمد زماخان برداشته چنانچه  
 گذشته مقابل محمد زماخان و امین الدخان در میان شهر اتفاق افتاد با وجودیکه امیر  
 خان را قوتش نسبت به محمد زماخان بیشتر بود چنانکه امین الدخان را یقین شد که میر حاجی  
 پسر میر و اعظم محمد زماخان موافقت و پادشاه فتح جنگ طریق منافقت دارد آنگاه او را  
 مقابل محمد زماخان میر حاجی را در خانه خود طلبیده بنا بر احتیاط نظر بند ساختن که  
 مردمان کابلی و کوهستانی خبر نظر بندی میر حاجی را دریافتند تنگی بتحریک محمد زماخان  
 اجتماعه را تشک قوی خود ساخته و متوجه بجان حبس باطنی خویش گشته از عهد و  
 میثاقی که شده و سر مخالفت و اتفاق با امین الدخان برداشته در این صورت محمد زماخان غایب  
 و امین الدخان بفرمان خویش فوغل را میفرستاد و به گردین همان روز تا به استقامت نیارود  
 از شهر فرار و در میان راه قرار می‌گذاشتند که در آن احوال **شرف بردن**  
 شهر پور شاه برای محکمی قلعه یعنی حصار و وقوع محاربه با  
 مخالفان چون بعد از وقوع این واقعه صلاح کار بمحسوری و قلعه بندی انجامید  
 در آن وقت و حفظ اطراف و جوانب و معبر آمد و شد غل و مقلود و افتاد و قلعه بی

محمد زماخان  
 و قزلباش  
 و کابلی  
 و غلجایی  
 و سینه‌ای  
 گران‌بهره  
 و شال و شله  
 و فتح جنگ  
 و امیر الدخان  
 و فوغل  
 و حصار  
 و محاربه  
 و مخالفان  
 و قلعه بندی  
 و حفظ اطراف  
 و جوانب  
 و معبر آمد و شد  
 و غل و مقلود  
 و افتاد و قلعه بی

کتابخانه  
 قزوین



و حکم بر کردگار نتوان کرد و زیاده سعی و استقامت خویش در آن محل سفیده تصور  
 فرموده ناچار اسپ سواری طلب نموده و رو ببالاحصار نهادند من بعد جنگ بیرون  
 بسبب عدم وفاق موافق صورتان متناقض سیرت متوقف مانده بامید و زود افواج  
 نظیر امواج انگلیسیه تنهیه شخص با منبرم دستکم نمودند. حقایق مخصوصه  
 قلعه بالا حصار بامید و زود افواج و امداد صاحبان انگلیز  
 بهادر چون محمد اکبر خان خبر شهادت پادشاه غفران پناه شنید نظر باطله را ترک  
 شروع باجرای سردان توپ و تفنگ نمود صاحبان محصورین قلعه جلال آباد یکتره  
 با معده و گلوله پلانت و توپخانه بر محمد اکبر خان حمله آورده جمعیت بی حمیتش را متفرق و  
 پرتشان ساختند حتی که نامبرده با چند نفر سوار سپاده برکنده افسرده بکابل آید چون  
 محمد القاسم امین الله خان و محمد زلفخان در ایالت مجید و نرسید بعزیز محمد شاه خان  
 غلامی امین الله خان را از آگاه شنیده نزد خود ویرود شاه فتح جنگ از رفیق امین الله خان  
 پرتشان خواست که دیدند که بعد از این کار قلعه واری بگوشه پیش برده خواهد شد عاکیجا بان  
 میرزا ابوالفتح علی شیره اشکی و میرزا ابوالفتح علی شیره که نویسنده جنگ کاران با اعتبار میرزا  
 باوقار شاه غفران پناه بودند شاه مدح و خفاطه جمعی دادند که عاکیجا طرد و هیچ اندیشه  
 راه نداشتند که بنگی بر این دروازه افواج برسد و سوارانی و سواران بالا حصار از طافه غرض  
 غلامان و جمعیست و غیره و بعد از مال خود جنگاری در جان شکاری ایستاده اند پیش بر در  
 و عدم وفاق باشند گمان بالا حصار که ذکر ایشان شد بر زنده یابان است لهذا در پیش محمد  
 خان زاده حاجی هاشم خان عرب با سایر خوانین بالا حصار ای آمده بشاه فتح جنگ حضور

[illegible]

بنده ای که در خدمت  
شاهی بزرگوار  
بود از صفای  
پادشاه

1000

که بایان همه بدل و جان در خدمت و جانباری حاضریم خاطر اشرف را از جانب ما جمع  
بعد آن شاه فتح جنگ با اتفاق خوانین فوغلزائی چون سردار عنایت الله خان و عظیم گلخان و غیره  
و سردار سکندر خان و سردار خان بادوزائی و محمد عمر خان با میرزائی و خدمتگاران قدیمی از  
سائر خوانین و فوج هندوستانی و دیگر دولتخواهان چون خواجه خاکی عرف شیخ مراد  
تقی میرا حضرت عارفان عاشقان علیهم الرحمة و الرضوان مع پسران خویش و میر آفتاب و  
ساکنان بالا حصار تا عصر چهل روز که در هر روز و شب جمعی از مردم کامل و کوهستانی و  
تزلزل باش و علیجائی با محمد زمانخان و محمد اکبرخان بر سر بالا حصار و بالا برج که مراد از برج عقاب  
باشد جنگهای آو دارند پایداری نمودند و هر هفته که از طرف محمد زمانخان و از جانب کامل  
و تزلزل باش و محمد اکبرخان هم بموقعیت این انداخته و محمد شاهان علیجائی و کیلان بجهت  
صلح و مذاکره می آمدند جواب سوال هر یک بکار دانی و عقل و رسائی میرزا ابراهیم خان  
باشی و میرزا عیدر علیخان لشکر ندیس صورت انجام میدادند و کار قلعه داری و در و دیوار  
نیز با تمام ایشان پیش میرفت چون که مخالفان را از جهت عدم حرکت صاحبان بهادر  
و اعتبار و برتری بود با وجود این خوانین فوغلزائی و غیره که در بالا حصار بودند و در  
خطا نکردند و در بندت محصور می فتح جنگ شاه بدفعات و کرات شراسانات خود به سلاح  
میرزایان موصوف پی در پی در نزد جنرال پالک صاحب بهادر ارسال جلال آباد فرمود  
استدعای حرکت شان بجان کامل مینمودند از جانب جنرال بهادر مدوح پیکوسته  
این جواب مینمود که مشرب حرکت خواهیم نمود خاطر خود را جمع دارند چون  
حرکت فوج صاحبان از جلال آباد بجان کامل برودی نشد و زمان محصور علی طول انجام

و در این زمان که  
میرزا ابراهیم خان  
باشی و میرزا عیدر  
علیخان لشکر ندیس  
صورت انجام میدادند

عاشقان  
گویند علی  
و خوانین فوغلزائی  
با میرزائی و خدمتگاران  
قدیمی از سائر خوانین  
و فوج هندوستانی و دیگر  
دولتخواهان چون خواجه  
خاکی عرف شیخ مراد

تقی میرا حضرت  
عارفان عاشقان  
علیهم الرحمة و الرضوان  
مع پسران خویش و میر  
آفتاب و ساکنان بالا  
حصار تا عصر چهل روز  
که در هر روز و شب  
جمعی از مردم کامل و  
کوهستانی و تزلزل باش  
و علیجائی با محمد زمانخان  
و محمد اکبرخان بر سر  
بالا حصار و بالا برج  
که مراد از برج عقاب  
باشد جنگهای آو دارند

پایداری نمودند و هر  
هفته که از طرف محمد  
زمانخان و از جانب کامل  
و تزلزل باش و محمد  
اکبرخان هم بموقعیت  
این انداخته و محمد  
شاهان علیجائی و کیلان  
بجهت صلح و مذاکره  
می آمدند جواب سوال  
هر یک بکار دانی و عقل  
و رسائی میرزا ابراهیم  
خان باشی و میرزا عیدر  
علیخان لشکر ندیس صورت  
انجام میدادند و کار  
قلعه داری و در و دیوار  
نیز با تمام ایشان  
پیش میرفت چون که  
مخالفان را از جهت  
عدم حرکت صاحبان  
بهادر و اعتبار و برتری  
بود با وجود این  
خوانین فوغلزائی و غیره  
که در بالا حصار بودند  
و در خطا نکردند و در  
بندت محصور می فتح  
جنگ شاه بدفعات و کرات  
شراسانات خود به سلاح  
میرزایان موصوف پی در  
پی در نزد جنرال پالک  
صاحب بهادر ارسال جلال  
آباد فرمود استدعای  
حرکت شان بجان کامل  
مینمودند از جانب  
جنرال بهادر مدوح  
پیکوسته این جواب  
مینمود که مشرب حرکت  
خواهیم نمود خاطر  
خود را جمع دارند چون  
حرکت فوج صاحبان  
از جلال آباد بجان  
کامل برودی نشد و  
زمان محصور علی طول  
انجام

و در این زمان که  
میرزا ابراهیم خان  
باشی و میرزا عیدر  
علیخان لشکر ندیس  
صورت انجام میدادند  
و کار قلعه داری و در  
و دیوار نیز با تمام  
ایشان پیش میرفت  
چون که مخالفان را  
از جهت عدم حرکت  
صاحبان بهادر و اعتبار  
و برتری بود با وجود  
این خوانین فوغلزائی  
و غیره که در بالا  
حصار بودند و در خطا  
نکردند و در بندت  
محصور می فتح جنگ  
شاه بدفعات و کرات  
شراسانات خود به  
سلاح میرزایان  
موصوف پی در پی در  
نزد جنرال پالک  
صاحب بهادر ارسال  
جلال آباد فرمود  
استدعای حرکت  
شان بجان کامل  
مینمودند از جانب  
جنرال بهادر مدوح  
پیکوسته این جواب  
مینمود که مشرب  
حرکت خواهیم نمود  
خاطر خود را جمع  
دارند چون حرکت  
فوج صاحبان از  
جلال آباد بجان  
کامل برودی نشد  
و زمان محصور  
علی طول انجام

و در این زمان که  
میرزا ابراهیم خان  
باشی و میرزا عیدر  
علیخان لشکر ندیس  
صورت انجام میدادند  
و کار قلعه داری و در  
و دیوار نیز با تمام  
ایشان پیش میرفت  
چون که مخالفان را  
از جهت عدم حرکت  
صاحبان بهادر و اعتبار  
و برتری بود با وجود  
این خوانین فوغلزائی  
و غیره که در بالا  
حصار بودند و در خطا  
نکردند و در بندت  
محصور می فتح جنگ  
شاه بدفعات و کرات  
شراسانات خود به  
سلاح میرزایان  
موصوف پی در پی در  
نزد جنرال پالک  
صاحب بهادر ارسال  
جلال آباد فرمود  
استدعای حرکت  
شان بجان کامل  
مینمودند از جانب  
جنرال بهادر مدوح  
پیکوسته این جواب  
مینمود که مشرب  
حرکت خواهیم نمود  
خاطر خود را جمع  
دارند چون حرکت  
فوج صاحبان از  
جلال آباد بجان  
کامل برودی نشد  
و زمان محصور  
علی طول انجام

و باروت در قورخانه بالا حصار باقی نماند و نیز خبر تمام باروت در شهر مشهور گردید و  
بارگزانیان و قوف یافته قدری مبلغ نموده گرفت و گیر شدید بکار برزد که بمقتدار بکشتن آن  
اتحادی را اجرات رسانیدن در بالا حصار نبود بلکه یکفرشته از هندوان شهری که بمقت  
خواجیه فرار نموده رسانیدن باروت نموده بود و قدری قدری میرسانید بارگزانیان  
واقف احوال شده گرفتار نش نمودند تا اسلام نیار و سلامت نماند عرض در بالا حصا  
قلت باروت کار بجائی رسانید که اگر یک استر بوزن هشتاد و پنج کبصد روپیه میخرید  
هم امکان وجود داشت با وجود این همه اشکال میرزایان موصوف با انواع جیلن بهر قسم که  
میتوانستند باروت از شهر طلبانیده و بشب بروج و دیوار قلعه بالا کشیده نگه داشت  
قلعه می نمودند چون از نیمه غی هم بارگزانیان اطلاع یافتند نهایت در شهر گرفت و گیر نمود  
آغاز نهادند آخر الامر در بالا حصار گوله و بارود و عدم الوجود گردید لهذا نوایب عجایب  
نامی که در سر کار شاهی منصب دیوانگی سر بلند و آبر باعث نام اجداد خود یعنی ذوالکلیله  
و غیره در حضور شاه مخبران پناه از بخت بود بحسب ضرورت تعهد ساختن بارود نموده در بار  
بالا حصار شوره پختن ایجاد کرده و انگشت فراهم ساخته اند که اجزای کار نموده در بار  
ساختن بسیارش بود که نگاه بیج و منظم می نمود که متصل شهر و شاه بروج قلعه بود مخالفان  
بصدقه تقیبت از بیج برکنند در آن حال که از باغش مدوی گوله و بارود کار بانداختن  
نگاه و کلنج انجامیده بود و میخواست با محمد اکبر خان با نهایت ایدان و دهان محمد شاه جهان  
بنای شلالی و سراج گذاشته بودند محمد اکبر خان نهادند که از خواندن کلماتش انسان را خوف  
می آید چه جای آنکه در عملش تاثیر و حضور در زد و و خاکسند بدین مضمرن نوشته دار

باروت در قورخانه بالا حصار باقی نماند و نیز خبر تمام باروت در شهر مشهور گردید و  
بارگزانیان و قوف یافته قدری مبلغ نموده گرفت و گیر شدید بکار برزد که بمقتدار بکشتن آن  
اتحادی را اجرات رسانیدن در بالا حصار نبود بلکه یکفرشته از هندوان شهری که بمقت  
خواجیه فرار نموده رسانیدن باروت نموده بود و قدری قدری میرسانید بارگزانیان  
واقف احوال شده گرفتار نش نمودند تا اسلام نیار و سلامت نماند عرض در بالا حصا  
قلت باروت کار بجائی رسانید که اگر یک استر بوزن هشتاد و پنج کبصد روپیه میخرید  
هم امکان وجود داشت با وجود این همه اشکال میرزایان موصوف با انواع جیلن بهر قسم که  
میتوانستند باروت از شهر طلبانیده و بشب بروج و دیوار قلعه بالا کشیده نگه داشت  
قلعه می نمودند چون از نیمه غی هم بارگزانیان اطلاع یافتند نهایت در شهر گرفت و گیر نمود  
آغاز نهادند آخر الامر در بالا حصار گوله و بارود و عدم الوجود گردید لهذا نوایب عجایب  
نامی که در سر کار شاهی منصب دیوانگی سر بلند و آبر باعث نام اجداد خود یعنی ذوالکلیله  
و غیره در حضور شاه مخبران پناه از بخت بود بحسب ضرورت تعهد ساختن بارود نموده در بار  
بالا حصار شوره پختن ایجاد کرده و انگشت فراهم ساخته اند که اجزای کار نموده در بار  
ساختن بسیارش بود که نگاه بیج و منظم می نمود که متصل شهر و شاه بروج قلعه بود مخالفان  
بصدقه تقیبت از بیج برکنند در آن حال که از باغش مدوی گوله و بارود کار بانداختن  
نگاه و کلنج انجامیده بود و میخواست با محمد اکبر خان با نهایت ایدان و دهان محمد شاه جهان  
بنای شلالی و سراج گذاشته بودند محمد اکبر خان نهادند که از خواندن کلماتش انسان را خوف  
می آید چه جای آنکه در عملش تاثیر و حضور در زد و و خاکسند بدین مضمرن نوشته دار

مضمون عهدنامه محمد اکبر خان که بفتح جنگ شاه سپرده است  
در بنوقت خجسته رخت که بندگان سپهر بکان السلطان ابن السلطان الخاقان  
ابن الخاقان سلطان فتح جنگ شاه پادشاه این بنده درگاه آله محمد اکبر خان و الامیر  
دوست محمد خان با برتبه وزارت خود سرفراز فرمودند بنده درگاه آله اقرار نمودم  
تجدای واحد و لا شریک عزوجل و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و جمیع پیران  
و چهار یار کبار و ائمه اطهار که سلطان مدوح را از دل و جان پادشاهی خود  
برگزیدیم و اختیار نمودیم که بدون سلطان مدوح ما دام الحیاة احدی را پادشاهی  
اختیار ننماییم و تسرو مال و جان در ضد متکاری سلطان مدوح کوتاهی ننماییم و بیکار یکدیگر  
و نمایان پادشاهی نباشد اقدام نکنیم و تمام محکوم حکیم سلطان مدوح باشیم و نفاذ امر  
سلطان مدوح را بر خود و بر ملک و بر لشکر واجب لازم دانم هر که سلطان مدوح را  
بیادشاهی و فرمان روائی قبول نماید بشک محمد اکبر خان این بمنیز دوست محمد خانم و شهنشاه  
سرو مال و جان و ناموس او باشم هرگاه یال و جان و ناموس و سلطنت و غرت سلطان مدوح  
بدینیت باشم و یا ظاهر یا باطن و اشاره و کنایه و دلالت و یا بگفته کسی مخفی افشایم و بیایم  
و نقصان نمایم بغضب و لعنت خدای عزوجل و طاعت مقرب و نفرین پیغمبر الزمان و اصحاب  
و امانان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار باشم و هرگاه درین اقرار خود ثابت قدم باشم  
نبودم از رحمت خدا و شفاعت حضرت محمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و نصیب  
باشم آمدن ایچند کلمه بر سبیل اقرار ناچهار قلبی گردید فقط بر در حق متصفی نرفت  
خود نوشته فرستاد و امین الله خان و محمد شاه خان غلجانی ضمانت نامه نیز بهمان الفاظ

عهدنامه محمد اکبر خان  
محمد اکبر خان  
سلطان  
امیر  
دوست محمد خان  
وزارت  
فتح جنگ شاه  
پادشاه  
ابن الخاقان  
سلطان  
مدوح  
برگزیدیم  
اختیار  
نماییم  
تسرو مال  
و جان  
در ضد  
متکاری  
سلطان  
مدوح  
کوتاهی  
ننماییم  
و بیکار  
یکدیگر  
و نمایان  
پادشاهی  
نباشد  
اقدام  
نکنیم  
و تمام  
محکوم  
حکیم  
سلطان  
مدوح  
باشیم  
و نفاذ  
امر  
سلطان  
مدوح  
را بر  
خود  
و بر  
ملک  
و بر  
لشکر  
واجب  
لازم  
دانم  
هر که  
سلطان  
مدوح  
را  
بیادشاهی  
و فرمان  
روائی  
قبول  
نماید  
بشک  
محمد  
اکبر  
خان  
این  
بمنیز  
دوست  
محمد  
خانم  
و شهنشاه  
سرو مال  
و جان  
و ناموس  
او باشم  
هرگاه  
یال و جان  
و ناموس  
و سلطنت  
و غرت  
سلطان  
مدوح  
بدینیت  
باشم  
و یا  
ظاهر  
یا باطن  
و اشاره  
و کنایه  
و دلالت  
و یا  
بگفته  
کسی  
مخفی  
افشایم  
و بیایم  
و نقصان  
نمایم  
بغضب  
و لعنت  
خدای  
عزوجل  
و طاعت  
مقرب  
و نفرین  
پیغمبر  
الزمان  
و اصحاب  
و امانان  
دین  
و مجتهدان  
شرع  
متین  
گرفتار  
باشم  
و هرگاه  
درین  
اقرار  
خود  
ثابت  
قدم  
باشم  
نبودم  
از رحمت  
خدا  
و شفاعت  
حضرت  
محمد  
مجتبی  
محمد  
مصطفی  
صلی الله  
علیه و آله  
و سلم  
و نصیب  
باشم  
آمدن  
ایچند  
کلمه  
بر سبیل  
اقرار  
ناچهار  
قلبی  
گردید  
فقط  
بر در حق  
متصفی  
نرفت  
خود  
نوشته  
فرستاد  
و امین  
الله  
خان  
و محمد  
شاه  
خان  
غلجانی  
ضمانت  
نامه  
نیز  
بهمان  
الفاظ



نوشته دادند فتح جنگ شاه در و بقلعه مالا حصار را مفتوح ساخته بقبضه ایشان سپرد  
 و محمد اکبر خان بهین که تصرف با حصار نمود بنای بدعی را گذاشته آوا جمعیت  
 شاه موصوف از روشن حد کرده در نزد خود برد بیدار اینکه چون بجنون میگرد  
 و این مردم مسلح با بجا حاضر میباشند موجب هر سه میگرد و بالفعل که مطاعت  
 بغلامی برود صداقت گذاشته ام امیدوارم که این سپاه هندوستانی از سوا  
 و پیاده و توپخانه اگر بخاطر پادشاه در حق من کنون نباشد سپردم کرد تا از مالا حصار  
 که چیده در نزد من آمده قیام نمایند تا نیاز طلب مبالغ شده دو لک روپیه نقد  
 جنس وصول نمود چون دانست که وجه نقدی دیگر از شاه ممدوح وصول نمیشود خط  
 از خطوطیکه شاه ممدوح در حالت بیماری و وقوع بدعهدی محمد اکبر خان برای پاد  
 صاحب بهادر نوشته فرستاده بودند در آشنای با بدست شخصی افتاده و او در نزد  
 محمد اکبر خان آورده بود همان خط را بهانه و دست آورده و ساخته شاه ممدوح را محسوس  
 گردانیده آنچه اسباب و اموال در محل شاهی بود همه را بتاراج برد و آنچه بود و بود  
 یافت و او را به آستانه از خود شاه ممدوح وصول نمود بعد از آن در صدد آن شد که  
 شاه مذکور را برای آموختن و گوناگون غنای خاصه است که کرده و مشورت عدم وصول  
 و این مردم و اولاد بهادر را که از او یکبارگی در بدست مقامت میگیرند فتح جنگ  
 که تا آنجا که در پیش بود و آن را بعد بدیده یعنی غنائم خود انواع شتی و سخنان خوف آفرین  
 میفرستاد و از آنکه شاه ممدوح اگر بخوبی آید آورده بخیر و شام و اسرا که سزای او  
 بود دیگر از این میفرستاد و در بی دلاوری و عدم انگیزه و بیکیه شاه ممدوح را

محمد اکبر خان  
 فتح جنگ  
 شاه ممدوح  
 خط  
 در و بقلعه  
 مالا حصار  
 را  
 مفتوح  
 ساخته  
 بقبضه  
 ایشان  
 سپرد  
 و محمد  
 اکبر  
 خان  
 بهین  
 که  
 تصرف  
 با  
 حصار  
 نمود  
 بنای  
 بدعی  
 را  
 گذاشته  
 آوا  
 جمعیت  
 شاه  
 موصوف  
 از  
 روشن  
 حد  
 کرده  
 در  
 نزد  
 خود  
 برد  
 بیدار  
 اینکه  
 چون  
 بجنون  
 میگرد  
 و این  
 مردم  
 مسلح  
 با  
 بجا  
 حاضر  
 میباشند  
 موجب  
 هر  
 سه  
 میگرد  
 و بالفعل  
 که  
 مطاعت  
 بغلامی  
 برود  
 صداقت  
 گذاشته  
 ام  
 امیدوارم  
 که  
 این  
 سپاه  
 هندوستانی  
 از  
 سوا  
 و پیاده  
 و توپخانه  
 اگر  
 بخاطر  
 پادشاه  
 در  
 حق  
 من  
 کنون  
 نباشد  
 سپردم  
 کرد  
 تا  
 از  
 مالا  
 حصار  
 که  
 چیده  
 در  
 نزد  
 من  
 آمده  
 قیام  
 نمایند  
 تا  
 نیاز  
 طلب  
 مبالغ  
 شده  
 دو  
 لک  
 روپیه  
 نقد  
 جنس  
 وصول  
 نمود  
 چون  
 دانست  
 که  
 وجه  
 نقدی  
 دیگر  
 از  
 شاه  
 ممدوح  
 وصول  
 نمیشود  
 خط  
 از  
 خطوطیکه  
 شاه  
 ممدوح  
 در  
 حالت  
 بیماری  
 و  
 وقوع  
 بدعهدی  
 محمد  
 اکبر  
 خان  
 برای  
 پاد  
 صاحب  
 بهادر  
 نوشته  
 فرستاده  
 بودند  
 در  
 آشنای  
 با  
 بدست  
 شخصی  
 افتاده  
 و  
 او  
 در  
 نزد  
 محمد  
 اکبر  
 خان  
 آورده  
 بود  
 همان  
 خط  
 را  
 بهانه  
 و  
 دست  
 آورده  
 و  
 ساخته  
 شاه  
 ممدوح  
 را  
 محسوس  
 گردانیده  
 آنچه  
 اسباب  
 و  
 اموال  
 در  
 محل  
 شاهی  
 بود  
 همه  
 را  
 بتاراج  
 برد  
 و  
 آنچه  
 بود  
 و  
 بود  
 یافت  
 و  
 او  
 را  
 به  
 آستانه  
 از  
 خود  
 شاه  
 ممدوح  
 وصول  
 نمود  
 بعد  
 از  
 آن  
 در  
 صدد  
 آن  
 شد  
 که  
 شاه  
 مذکور  
 را  
 برای  
 آموختن  
 و  
 گوناگون  
 غنای  
 خاصه  
 است  
 که  
 کرده  
 و  
 مشورت  
 عدم  
 وصول  
 و  
 این  
 مردم  
 و  
 اولاد  
 بهادر  
 را  
 که  
 از  
 او  
 یکبارگی  
 در  
 بدست  
 مقامت  
 میگیرند  
 فتح  
 جنگ  
 که  
 تا  
 آنجا  
 که  
 در  
 پیش  
 بود  
 و  
 آن  
 را  
 بعد  
 بدیده  
 یعنی  
 غنائم  
 خود  
 انواع  
 شتی  
 و  
 سخنان  
 خوف  
 آفرین  
 میفرستاد  
 و  
 از  
 آنکه  
 شاه  
 ممدوح  
 اگر  
 بخوبی  
 آید  
 آورده  
 بخیر  
 و  
 شام  
 و  
 اسرا  
 که  
 سزای  
 او  
 بود  
 دیگر  
 از  
 این  
 میفرستاد  
 و  
 در  
 بی  
 دلاوری  
 و  
 عدم  
 انگیزه  
 و  
 بیکیه  
 شاه  
 ممدوح  
 را

برگزیدند با وجودیکه دلاوران طرفین دست در میان میبوند و از جهه عدم بارد و گولگی  
مردم ضائع میشدند و دفعه اوقتی کار بانداختن سنگ و کلوخ رسیده بود و از طرف  
مخالف دولتک تنگی بادی غای و خل شدن بالا حصار آماده و مستعد ایستاده بودند که  
هم تنگ شمشیر برای جنگ قتال داشتند و هم جوال و رسن برای بردن مال بر پشت کمر  
بسته بودند و چنین حال بر اختلاف شاه ممدوح بر سر همان برج خراب بر کرسی بشجاعت  
جوانمردی نشسته مردم سپاه را بابتبار در سرخ ترغیب و تحریک جنگ داده با جمعیت خویش  
بکمال استقلال اهتمام ورزیدند که از دلاوری و بهادری شان از دور و نزدیک  
آنکه که نخست جنگ میسوی میگردد و بجای یافتن فتح جنگگاه  
از جلیس محمد اکبر خان رسیدن بکمال آباد نزد خیرالک صاحب  
چون محمد اکبر خان از بد باطنی خود بنامی داغ کردن و عذاب ناصواب نمودن گذشت  
فتح جنگگاه مخفیاً با چند نفر از بالا حصار باین بند و بست فرموده بوقت شب از زندان  
آرنجیه در شهر رفته بمحله چند اول پنهان شدند کسانیکه شاه ممدوح را از بالا حصار کشیده  
در چند اول رسانیدند تحیر نمایند که الحال شاه ممدوح را چگونه از شهر بر آورده بمطالع  
تسلی همگی رجوع بمیرزا ابراهیم خان منشی باشی و میرزا حمید علیخان لشکر نویس که در آن ایام  
سرود آنها در خانه امین الله خان نظر بند بودند نمودند میرزایان مذکور بجا آنکه اگر شاه  
فتح جنگ دستگیر دست محمد اکبر خان شود بگریختن نخواهد گذشت لهذا تمهیدی بکار برد  
در پی کشیدن شاه موصوف از شهر کابل بمصالح و رفاقت عالیجاه نائب سرافراز خان نا  
برادر امین الله خان و خواجه فرامی شیخ قرار انوار حضرت عاشقان و ارفان رحمهم الله

و در این وقت که شاه ممدوح را از بالا حصار کشیده بودند و در پی کشیدن شاه موصوف از شهر کابل بمصالح و رفاقت عالیجاه نائب سرافراز خان نا برادر امین الله خان و خواجه فرامی شیخ قرار انوار حضرت عاشقان و ارفان رحمهم الله

تدبیر سلیم و تدارک تویم همیشه شاه ممدوح از اسب و اسلحه و آنچه مطلوب وقت بود  
 کرده با آدمیان معتبر بجلال آباد رسانیدند آفرین بر میرزایان مذکور که حقوق محجاری  
 و خدمتکاری را بی کم و کاست منتهی ساخته بجا آوردند که قلعه داری بالحصه و انصراف  
 مهبات مقتدایت آن بایستاد ایشان شده و تجارت فتح جنگ شاه از کابل و رسیدن ایشان  
 در جلال آباد هم بگوشتش ایشان بعل آمده حاکم این نهایت دینت و شکلیست  
 غایت قنانت و خیر سگالی و کمال هو شیری و دانا نیست جمال کارگزاری و حق ادا  
 که با وجودیکه خود از دست محمد اکبر خان نظربند خانه امین ابدخان بود و هرگز غم خو  
 نداشته آقا زاده خود را از محل ملاک و آبادی چنین اعمادی بیباک خلاص ساختند و نشان  
 زیاده از این چه بشاید ابراهیم خان ملاحظه آنکه کسی از نیمنی مطلع نشود و خانه امین ابدخان  
 نظربند شسته و میرزا احمد علیخان خود کمر بست شاه فتح جنگ از چند اول کشیده  
 تا موضع مقبره پادشاه بوقت شب رسیده سپرد آدمیان متعینه ستان کمال دلاوری  
 سرای پسر قتی و وفاداری و پیار ساز می که بطریق آورد و دیگران نیز که خدمتکاران و  
 سواران و اهلان شاه تقضیر و پناه بودند هر یک بجهت خود و خود خدی بجا آورد و چنانچه خواجها  
 شیخ غفرار و در زمانیکه صاحبان عالی شان و چاهانی بزرگ قد من طریق خرابی شدند  
 و تیر و دم بار کزانی و در دستان بودند که بالا حصار نیز بخون چاه و منخر و سمار گرد و دشت  
 شدید بود که تنگنای از سپاه و رعیت در بالا حصار نبرد و هرگاه احد بر خلاف تاکید  
 سحران نماید خانه او تاراج و مالش بر خاص و عام صیاح و عیالش گرفتار و نیاه گردد و  
 خواجها مذکور با وجودیکه این قید و بسته بود بیوم اول بر آمدن صاحبان از بالا حصار

در پس خود را با یکصد نفر لشکر بختیاری بفرستاد و از طرف  
 کمره خود بارگزاران شکست بعد آن در یوم دوم سردار عنایت الله خان و محمد علی خان  
 عرض سبکی و غیره خوانین درانی بحضور پادشاه غفران پناه مشرف گردیدند و بهم درگاه  
 پادشاه جنت آرا نگاه شربت شهادت نوشیده بدار الحان میگویند و شاه فتح جنگ را  
 محمود خان در قلعه خود نگهدارنده مستعد سپهرن مجذرا خان گشتن خواسته فوق الذکر  
 امین الله خان را بمقامهای وزیر سر غیرت کثیر آورده تا نامه مرده کمره هست بسمه شاه  
 فتح جنگ را از چنگ آن سگ طینتان بر آورده در بالا حصار رسانید و نیز در  
 محصور شاه فتح جنگ خود شیخ فرار مع سپهرن در بالا حصار خدمت میکرد و وقتیکه  
 از حبس محمد اکبر خان شاه محمود فرار نموده در محله چند اول مخفی شدند شیخ مذکور را  
 میرزا یان سابق الذکر بجات شاه محمود غم شریک و رفیق بود محمد علی خان  
 بعد از خروج صاحبان از جواهری در حالت شدت قدغن با عنایت الله خان و سردار  
 نورالدین خان بامیرالی و سواران با تحت خود بر در روشن در بالا حصار بحضور شاه  
 غفران پناه شرف اندوز شدند و در درگاه پادشاه غفران پناه را طالعمان بدو سیاه مابین  
 لشکرگاه شهید کردند و جسم مبارکش در میدان میکس و خاکدان غری افتاده بود و از  
 باعث پریشانی و بیوسامانی هر کس کمال حسرت و اضطراب میفرمود و گرفتار بود و  
 آن ساعت بر طالت که خبر بهتر جانخان درانی اسحاق زلی آباد را باشی احمدی از قزاقان  
 قدیم و ملازمان جدید بر لشکرش پاک شاه فرودس آرا نگاه از آلم جانگاه سینه چاک  
 و از شم و آه آه چهره آلوده خاک نبود هم عظیم کلان عرض سبکی رسیده بجوانمردی پری

100

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

100

100

Handwritten signature: *Dr. M. A. Khan*

خدمت و همباز دگشته نعرش مبارک شاه را با آن سعادت اما همی وفد و نعت خصلت  
 قدیمی یعنی ابدار باشی شریک بهمت و وفاداری و رفیق خدمت و جان نثاری کردید  
 بر دشمنان خلاص کش بر داشته در بالا حصار رسانید الحق که مگر در آن عالم مصیبت که  
 بهنگام محشر نمونه ازان ساعت قیامت اقامت است مهر جانان آید ارباشی بنابر  
 دادای حقوق مکنخواری خود را هلاک دیدید بر نعرش پادشاه شهید سعید پادپاری و نغخواری  
 آیات امان روسیاه و قاتلان گمراه چه خاک خواری هنوز بر سر خود میخیزند هر یک  
 آفرین بر اینچنین خدمتگاران خاص با خلاص که در حالت نعمت احسان و در ساعت خوف  
 زینان بصداقت و دیانت خود بدل و جان با و لی التغمم بکینک و کیسان مانده اند و نیز  
 چون ابن مقدخان از مقابل محمد زماخان مغلوب گردیده در بالا حصار آمد بهر کس که  
 عهده حفاظت بالابرج برای کیش میدهد اخذی از غایت بدلی قبول نمیکرد  
 محمد عظیم گلخان مذکور بدون تاکیو چکس نمیگذاشت از شهر مغلوب گشته مراجعت بالا حصار  
 داشت خود در بالا برج رفته قیام و در زید معتقد و درانی القور بحضور شاه فتح جنگ بنابر  
 تبلیغ تسلی از حفاظت برج مذکور فرستاد و تا زمان محصور و فتح جنگ شاه جانفشانی  
 میفرمود و نیز در زمانیکه بندگان سلطان محمود شاه از کابل باعث آمدن محمد اکبر خان  
 باطنی وزیر با دشمنان ملزم هندوستان فرموده در کوه که کوه گزفتار دست طائفه غدا  
 علیانی تا کار آن کو بهار گردیدند بهمت و نغخواری محمد عظیم گلخان مخصوص یافته مراد  
 بهای پشاور شد در سه حدایا محشر بخشش گناه بکه دار و چنین حق نعمت نگاه  
 نائب سرازار خان برادر حق این آید خان بعد خروج صاحبان بهادر از هاونی

اصول و کتب  
 در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این

در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این

در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این

در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این

در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این

در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این

در فاضل و شفا  
 این است و در این  
 این است و در این



صاحبکار و مختار کار بود و در و مال بیشتر از همه حاصل نمود چنانچه این پادشاه  
 در زمان مختار گاری خود کمالات حضرت شاه جنت آرا مگاه عرض و اظهار نمود که نظام  
 الدوله از روی تخیل منبغ ده لک روبیه از مالیات نقد برده از آغاز برودر مقدمه  
 الی انتها و مراجعت افواج انگلیسیه بطرف هندوستان هیچ خدمتی نه بصاحبان  
 بهادر و نه بیادشاه و اولادش بجا آورد که بقید تحریر در آید اما افعالی در زمان  
 خود بجا آورد که باعث برانگیختن چندین فتنه و فساد و موجب بدنامی و حقارت شاه  
 غفران پناه جنت معاد در ممالک افغانستان شد حقا که اگر تقصیر موجب این عجبانی  
 باو عای کمال کاروانی که محض حماقت نادانی او بود و نمیشد و علاوه بر آن بیعت ساله  
 خود را اگر تا بر آن طوائف حاکم مقرر نمیداشت چرا آنها باغی میشدند و همچنین اگر در  
 پنج نفر خوانین معتد و رانی متوطن اندیاد و نامدار و با اعتبار ساعی نمیکشت چرا آنها بخراب  
 بلوا میشدند فی الحقیقه اگر ملاحظه فرمایید و تامل نمایند عاقلان میدانند چرا با افعال ناشایسته خود پادشاه  
 تفران پناه را بدنام ممالک افغانستان میساخت و اگر خلل انداز فیما بین صاحبان پادشاه  
 نمیکردید چرا اقول قوی مقدمه بلوا از پادشاه تفران پناه بدگمان میشود آفرین بر چنین  
 نقطه که مقدمه بلوا که ظهورش بوجود اعتبار از میان بعد از ده سال احتمال داشت او  
 با افعال نیکب خود متواضع و فساد را در یکسال قابل اخراج خست آفتاب شایع جنگ  
 در زمان محصوره خود بحسب رای میرزا یان موشوق بنا بر انتظار و ورود افواج صابان  
 والا شان که شاید بزودی آمده دستیاب طلب و کارمان مقصود شوند قبول خواهرش  
 کابلی و قزلباش محمد زانجان نفرمود و اگر نه هر یک مقبول اند و باید فحاش بجهت حشمت

این پادشاه  
 در زمان مختار گاری  
 خود کمالات حضرت شاه جنت آرا مگاه  
 عرض و اظهار نمود که نظام الدوله  
 از روی تخیل منبغ ده لک روبیه از مالیات  
 نقد برده از آغاز برودر مقدمه الی انتها  
 و مراجعت افواج انگلیسیه بطرف هندوستان  
 هیچ خدمتی نه بصاحبان بهادر و نه بیادشاه  
 و اولادش بجا آورد که بقید تحریر در آید  
 اما افعالی در زمان خود بجا آورد که باعث  
 برانگیختن چندین فتنه و فساد و موجب بدنامی  
 و حقارت شاه غفران پناه جنت معاد در ممالک  
 افغانستان شد حقا که اگر تقصیر موجب این  
 عجبانی باو عای کمال کاروانی که محض حماقت  
 نادانی او بود و نمیشد و علاوه بر آن بیعت  
 ساله خود را اگر تا بر آن طوائف حاکم مقرر  
 نمیداشت چرا آنها باغی میشدند و همچنین اگر  
 در پنج نفر خوانین معتد و رانی متوطن اندیاد  
 و نامدار و با اعتبار ساعی نمیکشت چرا آنها  
 بخراب بلوا میشدند فی الحقیقه اگر ملاحظه  
 فرمایید و تامل نمایند عاقلان میدانند چرا  
 با افعال ناشایسته خود پادشاه تفران پناه  
 را بدنام ممالک افغانستان میساخت و اگر خلل  
 انداز فیما بین صاحبان پادشاه نمیکردید  
 چرا اقول قوی مقدمه بلوا از پادشاه تفران  
 پناه بدگمان میشود آفرین بر چنین نقطه که  
 مقدمه بلوا که ظهورش بوجود اعتبار از میان  
 بعد از ده سال احتمال داشت او با افعال نیکب  
 خود متواضع و فساد را در یکسال قابل اخراج  
 خست آفتاب شایع جنگ در زمان محصوره خود  
 بحسب رای میرزا یان موشوق بنا بر انتظار و  
 ورود افواج صابان والا شان که شاید بزودی  
 آمده دستیاب طلب و کارمان مقصود شوند قبول  
 خواهرش کابلی و قزلباش محمد زانجان نفرمود  
 و اگر نه هر یک مقبول اند و باید فحاش بجهت  
 حشمت

این پادشاه  
 در زمان مختار گاری  
 خود کمالات حضرت شاه جنت آرا مگاه  
 عرض و اظهار نمود که نظام الدوله  
 از روی تخیل منبغ ده لک روبیه از مالیات  
 نقد برده از آغاز برودر مقدمه الی انتها  
 و مراجعت افواج انگلیسیه بطرف هندوستان  
 هیچ خدمتی نه بصاحبان بهادر و نه بیادشاه  
 و اولادش بجا آورد که بقید تحریر در آید  
 اما افعالی در زمان خود بجا آورد که باعث  
 برانگیختن چندین فتنه و فساد و موجب بدنامی  
 و حقارت شاه غفران پناه جنت معاد در ممالک  
 افغانستان شد حقا که اگر تقصیر موجب این  
 عجبانی باو عای کمال کاروانی که محض حماقت  
 نادانی او بود و نمیشد و علاوه بر آن بیعت  
 ساله خود را اگر تا بر آن طوائف حاکم مقرر  
 نمیداشت چرا آنها باغی میشدند و همچنین اگر  
 در پنج نفر خوانین معتد و رانی متوطن اندیاد  
 و نامدار و با اعتبار ساعی نمیکشت چرا آنها  
 بخراب بلوا میشدند فی الحقیقه اگر ملاحظه  
 فرمایید و تامل نمایند عاقلان میدانند چرا  
 با افعال ناشایسته خود پادشاه تفران پناه  
 را بدنام ممالک افغانستان میساخت و اگر خلل  
 انداز فیما بین صاحبان پادشاه نمیکردید  
 چرا اقول قوی مقدمه بلوا از پادشاه تفران  
 پناه بدگمان میشود آفرین بر چنین نقطه که  
 مقدمه بلوا که ظهورش بوجود اعتبار از میان  
 بعد از ده سال احتمال داشت او با افعال نیکب  
 خود متواضع و فساد را در یکسال قابل اخراج  
 خست آفتاب شایع جنگ در زمان محصوره خود  
 بحسب رای میرزا یان موشوق بنا بر انتظار و  
 ورود افواج صابان والا شان که شاید بزودی  
 آمده دستیاب طلب و کارمان مقصود شوند قبول  
 خواهرش کابلی و قزلباش محمد زانجان نفرمود  
 و اگر نه هر یک مقبول اند و باید فحاش بجهت  
 حشمت





در کوه سارک تالف کرده و امر چار بکار قیام کرده بانی فساد و عباد شده بود  
 صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شهسوار  
 با فسی مقرر کرده و قوج ظفر مروج انگیزی را بر کار سعادت انتسابشان مبراه ساخته  
 برای اندفاع آن انبوه بی شکوه مأمور سازند تا در از نهاده آن جماعه اشراک کشیده آورده  
 دشت او بار گردانند شاهزاده مدوح بجزر استماع حال بحال رغبت اقبال اینهمه  
 بهمه خوانین درانی و قزلباشی و قوج ظفر مروج سرکاری از شهر کابل برآمده تشریف فرمای  
 کوهستان شدند از فضلای جناب کبریا دین اقبال شهزاده شجاعت دستگاه غنچه  
 اتحاد کرده مجاهدین خود خواه ساعتی مقابله نموده از بیدلی و عدم ماده اتفاق تائب  
 آتواب آهمن تاب و لیلان قوج نصرت تائب نیاورده میدان را از خود خاشاک و جو خود  
 صاف پاک ساخته فرار کوه سارک اند بار گردیدند اینها ملک و مال و غله آن مردم بی اقبال  
 آتش داده عالیجا بان پاتنجیر صاحب بیاد و ما کنزی صاحب بیاد و دیگر صاحبان نجابت  
 شهزاده و الا حاضر گشته عالی نمودند که ملک کوه دامن کوهستان این بحال کلمه بی نام  
 کمال از شماست بهشت در بلطی عالمان حضور و آورده خود نیز در اینجا با را حکومت رود  
 انداختند شهزاده مدوح و میدوند که بهر امر که رضامندی نشنودی انالی سرکار عالیها  
 باشد مرا قبول و منظور است لکن از کابل خبر رسیده که فتح جنگناه از اقامت و حاکمیت  
 کابل با نموده غم و اندوهستان دارند در تصور است اقامت مادر اینجا چه فائده دارد  
 از شنیدن اینجا بای صواب گفتند که انجی ال اقامت و ریاست کابل سواهی شامی و کوی  
 نیست بنابراین از اینجا بهمه تانی قوج واپس آمده در کابل گردیدند از آنجا که فتح جنگناه

توضیح  
 در کوه سارک تالف کرده و امر چار بکار قیام کرده بانی فساد و عباد شده بود  
 صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شهسوار  
 با فسی مقرر کرده و قوج ظفر مروج انگیزی را بر کار سعادت انتسابشان مبراه ساخته  
 برای اندفاع آن انبوه بی شکوه مأمور سازند تا در از نهاده آن جماعه اشراک کشیده آورده  
 دشت او بار گردانند شاهزاده مدوح بجزر استماع حال بحال رغبت اقبال اینهمه  
 بهمه خوانین درانی و قزلباشی و قوج ظفر مروج سرکاری از شهر کابل برآمده تشریف فرمای  
 کوهستان شدند از فضلای جناب کبریا دین اقبال شهزاده شجاعت دستگاه غنچه  
 اتحاد کرده مجاهدین خود خواه ساعتی مقابله نموده از بیدلی و عدم ماده اتفاق تائب  
 آتواب آهمن تاب و لیلان قوج نصرت تائب نیاورده میدان را از خود خاشاک و جو خود  
 صاف پاک ساخته فرار کوه سارک اند بار گردیدند اینها ملک و مال و غله آن مردم بی اقبال  
 آتش داده عالیجا بان پاتنجیر صاحب بیاد و ما کنزی صاحب بیاد و دیگر صاحبان نجابت  
 شهزاده و الا حاضر گشته عالی نمودند که ملک کوه دامن کوهستان این بحال کلمه بی نام  
 کمال از شماست بهشت در بلطی عالمان حضور و آورده خود نیز در اینجا با را حکومت رود  
 انداختند شهزاده مدوح و میدوند که بهر امر که رضامندی نشنودی انالی سرکار عالیها  
 باشد مرا قبول و منظور است لکن از کابل خبر رسیده که فتح جنگناه از اقامت و حاکمیت  
 کابل با نموده غم و اندوهستان دارند در تصور است اقامت مادر اینجا چه فائده دارد  
 از شنیدن اینجا بای صواب گفتند که انجی ال اقامت و ریاست کابل سواهی شامی و کوی  
 نیست بنابراین از اینجا بهمه تانی قوج واپس آمده در کابل گردیدند از آنجا که فتح جنگناه

توضیح  
 در کوه سارک تالف کرده و امر چار بکار قیام کرده بانی فساد و عباد شده بود  
 صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شهسوار  
 با فسی مقرر کرده و قوج ظفر مروج انگیزی را بر کار سعادت انتسابشان مبراه ساخته  
 برای اندفاع آن انبوه بی شکوه مأمور سازند تا در از نهاده آن جماعه اشراک کشیده آورده  
 دشت او بار گردانند شاهزاده مدوح بجزر استماع حال بحال رغبت اقبال اینهمه  
 بهمه خوانین درانی و قزلباشی و قوج ظفر مروج سرکاری از شهر کابل برآمده تشریف فرمای  
 کوهستان شدند از فضلای جناب کبریا دین اقبال شهزاده شجاعت دستگاه غنچه  
 اتحاد کرده مجاهدین خود خواه ساعتی مقابله نموده از بیدلی و عدم ماده اتفاق تائب  
 آتواب آهمن تاب و لیلان قوج نصرت تائب نیاورده میدان را از خود خاشاک و جو خود  
 صاف پاک ساخته فرار کوه سارک اند بار گردیدند اینها ملک و مال و غله آن مردم بی اقبال  
 آتش داده عالیجا بان پاتنجیر صاحب بیاد و ما کنزی صاحب بیاد و دیگر صاحبان نجابت  
 شهزاده و الا حاضر گشته عالی نمودند که ملک کوه دامن کوهستان این بحال کلمه بی نام  
 کمال از شماست بهشت در بلطی عالمان حضور و آورده خود نیز در اینجا با را حکومت رود  
 انداختند شهزاده مدوح و میدوند که بهر امر که رضامندی نشنودی انالی سرکار عالیها  
 باشد مرا قبول و منظور است لکن از کابل خبر رسیده که فتح جنگناه از اقامت و حاکمیت  
 کابل با نموده غم و اندوهستان دارند در تصور است اقامت مادر اینجا چه فائده دارد  
 از شنیدن اینجا بای صواب گفتند که انجی ال اقامت و ریاست کابل سواهی شامی و کوی  
 نیست بنابراین از اینجا بهمه تانی قوج واپس آمده در کابل گردیدند از آنجا که فتح جنگناه


خود قصد مراجعت بهندوستان داشتند هر چند که ترغیب باندن کابل نمودند شاه مدح قبول نکرده فرمودند که افواج بحر امواج انگلیسیه را حکم بمراجعت بهندوستانست و من افواج صاحبان باندن این ملک را هرگز منظور ندارم البته در صورتی متوقف میتوانم شد که پلتن از فوج انگریزی نیز در اینجا بقدر اسفندی از نشان و اگر این ممکن نباشد قدری مبالغه خواهد بصورت امداد خواهد بطور فرض بدینکه در بیوفت از وجه نقد هیچ در نزد من باقی نمانده اگر اقسیم چهارم خبری هست درین خرابی هیچ کار روا از آن نمیشود و عهدهی که اکار بر صاحب این ملک بمین میثاق و قسم و طلاق با من کرده باز خلاف آن محمول و مرسوم شده اند از آفتاب روشن تر است جنرل پالک صاحب بار و میکو صاحب بار و بعد از اجتماع این مقال ملاحظه اینحال گفتند که ما ندن فوج و داون مبلغ حکم نیست شاه فتح جنگ عهده نامه که در وقت تخت نشینی از خوانین و سائر سنگنه آنسر زمین مقرر کرده و قبضه خود داشت نشان داد مضمون آن را در یافته از بد عهدهی آن مردمان نیک واقف شده گفتند که الحال آنچه خیر خود دارند بفرق بهندوستان یا باندن افغانستان بعمل آورید و بعد از آن شاه فتح جنگ با چندی از سگیمات ایلی محرم محترم برآمده شامل افواج بحر امواج انگلیسیه شده روانه بهندوستان شدند و جان خود را بملک این امان رسانیدند

الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وكرمه

کتابخانه عمومی  
مکتبہ اسلامیہ  
لاہور

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

این اسامی را در کتاب  
علاقه و محبت  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب



کامل یافتند بر بهت والا نعمت شایسته ترک ریاست و انکار اقامت و رفتن بهند شاه  
 و دست برداشتن از ملک افغانستان و سلطنت و جاه شاه چنت مکان و رسانیدن <sup>حاجان</sup>  
 خود بملک امان اندیشه کردن از ظلم و تعدی ظالمان ناگوار آمده بخواجه معز بن جصو  
 خود فرمودند که جناب والد نادارم از عهد شباب دولت تازمان شیب شهادت  
 از رویه سیال داری و بخشنی گشته و چندین محبوبت مشقت و رنج و زحمت دیده اند  
 دست از مقصود برنداشتن و دولت شهادت برداشتن اگر یک پسر آنرا لاجاه هم  
 درین ورطه جان اندازد یا درین راه خست و کشته شود جز اتباع شت آنرا لا رحمت  
 امر دیگر نخواهد بود متناسبی بنی ندارم که روشن راه والد جنبت آرامگاه خود را گذاشته  
 سلامتی و آرامی جان خود را غنیمت شمرم اگر درین راه هلاک گردم نیکنامی بلکه عزیزند گمانی توان  
 بود بعد ازین حال جارج سیکر بیکر صاحب جصو و شهنشاه موصوف که سیدیه بیان نمودند که اگر  
 درین ملک شما قیام میکنید و ریاست اب جد خود را منظور دارید بهر شریعت و خوشنودی  
 نیز دران میباشند و الا شهر کابل و قلعه بالا حصار بسیار ساخته میشود تا نشانی و علامت  
 بنیای بانی نخواهد تا شهنشاه ممدوح فرمودند که اگر چه پیر عمر و وفای مردمان این ملک را آنچه کرد  
 بامتنان و طربین در کرده اعتمادی نیست مگر تنها پس فرمود غیبت صاحبان عالی شان  
 و بهم بیجا طجاه و قدری ریاست آیین و اجدادیه و بهم بنابر رفاه ملک املاک و  
 خانه و مکان خلق اند و بهم یقین اینکه افواج نصرت پناه انگریزی بی غل و لای نقصان  
 از ملک افغانستان برآمده و داخل هندوستان خواهند شد اقامت و استقامت کابل  
 را منظور است فقط آنکه که از قیام شاه ممدوح کمال رفاقت و آرامی نسبت به پناه

از رویه سیال داری و بخشنی گشته و چندین محبوبت مشقت و رنج و زحمت دیده اند  
 دست از مقصود برنداشتن و دولت شهادت برداشتن اگر یک پسر آنرا لاجاه هم  
 درین ورطه جان اندازد یا درین راه خست و کشته شود جز اتباع شت آنرا لا رحمت  
 امر دیگر نخواهد بود متناسبی بنی ندارم که روشن راه والد جنبت آرامگاه خود را گذاشته  
 سلامتی و آرامی جان خود را غنیمت شمرم اگر درین راه هلاک گردم نیکنامی بلکه عزیزند گمانی توان  
 بود بعد ازین حال جارج سیکر بیکر صاحب جصو و شهنشاه موصوف که سیدیه بیان نمودند که اگر  
 درین ملک شما قیام میکنید و ریاست اب جد خود را منظور دارید بهر شریعت و خوشنودی  
 نیز دران میباشند و الا شهر کابل و قلعه بالا حصار بسیار ساخته میشود تا نشانی و علامت  
 بنیای بانی نخواهد تا شهنشاه ممدوح فرمودند که اگر چه پیر عمر و وفای مردمان این ملک را آنچه کرد  
 بامتنان و طربین در کرده اعتمادی نیست مگر تنها پس فرمود غیبت صاحبان عالی شان  
 و بهم بیجا طجاه و قدری ریاست آیین و اجدادیه و بهم بنابر رفاه ملک املاک و  
 خانه و مکان خلق اند و بهم یقین اینکه افواج نصرت پناه انگریزی بی غل و لای نقصان  
 از ملک افغانستان برآمده و داخل هندوستان خواهند شد اقامت و استقامت کابل  
 را منظور است فقط آنکه که از قیام شاه ممدوح کمال رفاقت و آرامی نسبت به پناه

صاحبان علم و فضل و کرامت و افاضه و اسبابشان بخوف و نقصان از ملک انفسشان  
غلبه کرده بهندوستان داخل گردیدند و بیکدیگر صاحبان را در بعد از استماع این سخن  
آفرین بسیار تکرار نموده گفتند که کیفیت را بجزیل با یک صاحب بهادر بیان نموده بودیم  
و بعد از بعضی ادرده نمیشد چون صاحب موصوف از حضور شاه مدوچ ترخیص یافته بکشور  
رسیده کیفیت بجزیل بهادر مدوچ بیان کردند آو شان نیز بغایت پسندیده و نهایت  
خشنود گشته آفرین فرمودند و فرمای آنروز عالیجاه سکر صاحب بهادر نائب جزایر بهادر  
موصوف که تفریحی در آنجا بود در آنجا احضار آید شاه مدوچ را بر تخت سلطنت  
صلوات نشاند و در بار معدلت آثار را از خوانین و اراکین رنگین نموده سلامی شیک  
اتوا بپایان نموده نقاره خانه را اگر مسمی به همه مردم قلعه و شهر داده و پیشانیها  
بگفتند و زده و رضامند شد پس از همتش که آبادی باشد از دولتش باین بر دل کرد  
بجای حصار داده و شهر ماندی کجا به دعا گوی شاه نو کسی به همیگر و خوش بود و خرم  
بعد از آن صاحب موصوف بر صاحبان و اشراف و اعیان را که قابلیت است  
کار برگزیده اند از اهل تمام ملک نمودند و قلام احمد خان پسر مختار الدوله را که در وقت  
وقوف تمام داشت بر منصب وزارت برقرار گشته و میبایستی تجدید از کل خوانین اراکین  
استخراج و فارسیه و غیر هم گرفته بهیچ سو گنده اند که تقض عهد نموده پیوسته در انظار  
استحکام دولت شاه مدوچ با گاهی دولتخواهی جاهد و مایع بوده بجز راستی و خیر گمان دیگر  
امری بخاطر نیاید و نه تصدیق نموده بعد هر یک از خوانین تنهاتنها در زیر تخت شاه  
مدوچ طلبیده مصحف مجید بر روی دست شان نهاده قسم دادند و کل خوانین عهد نامه بر

صاحبان علم و فضل و کرامت و افاضه و اسبابشان بخوف و نقصان از ملک انفسشان غلبه کرده بهندوستان داخل گردیدند و بیکدیگر صاحبان را در بعد از استماع این سخن آفرین بسیار تکرار نموده گفتند که کیفیت را بجزیل با یک صاحب بهادر بیان نموده بودیم و بعد از بعضی ادرده نمیشد چون صاحب موصوف از حضور شاه مدوچ ترخیص یافته بکشور رسیده کیفیت بجزیل بهادر مدوچ بیان کردند آو شان نیز بغایت پسندیده و نهایت خشنود گشته آفرین فرمودند و فرمای آنروز عالیجاه سکر صاحب بهادر نائب جزایر بهادر موصوف که تفریحی در آنجا بود در آنجا احضار آید شاه مدوچ را بر تخت سلطنت صلوات نشاند و در بار معدلت آثار را از خوانین و اراکین رنگین نموده سلامی شیک اتوا بپایان نموده نقاره خانه را اگر مسمی به همه مردم قلعه و شهر داده و پیشانیها بگفتند و زده و رضامند شد پس از همتش که آبادی باشد از دولتش باین بر دل کرد بجای حصار داده و شهر ماندی کجا به دعا گوی شاه نو کسی به همیگر و خوش بود و خرم بعد از آن صاحب موصوف بر صاحبان و اشراف و اعیان را که قابلیت است کار برگزیده اند از اهل تمام ملک نمودند و قلام احمد خان پسر مختار الدوله را که در وقت وقوف تمام داشت بر منصب وزارت برقرار گشته و میبایستی تجدید از کل خوانین اراکین استخراج و فارسیه و غیر هم گرفته بهیچ سو گنده اند که تقض عهد نموده پیوسته در انظار استحکام دولت شاه مدوچ با گاهی دولتخواهی جاهد و مایع بوده بجز راستی و خیر گمان دیگر امری بخاطر نیاید و نه تصدیق نموده بعد هر یک از خوانین تنهاتنها در زیر تخت شاه مدوچ طلبیده مصحف مجید بر روی دست شان نهاده قسم دادند و کل خوانین عهد نامه بر

بر روی مصحف مجید نوشته دادند درین میان فرحت بختیان که بندگان سپهر بیکان  
السلطان ابن السلطان الخاقانی ابن الخاقان سلطان شهر شاه پادشاه مایان سپهر  
اقوام بنماییم بخدای عز و جل واحد و لا شریک و رسول الله و جمیع پیغمبران و چهار بار کبار  
و کل مهاجرین انصار و خاندان آل اطهار صلوات الله و سلامه علیه و علیه هم که سلطان  
پادشاهی بر سر خود برگزیدیم که بدون سلطان مدوح مادام الحیاة اهدی را اختیار  
نماییم و کسر جان در خدمتکاری سلطان مدوح کوتاهی کنیم و نفاذ حکم سلطان را  
بر خود و بر ملک و لشکر واجب و لازم دانیم هر کس که سلطان مدوح را پادشاهی و فرمانروایی  
قبول نماید مایان جمیع خردین که حاضر هستیم و من و مخالفان جان و ناموس و باقیم  
هرگاه بال و جان و سلطنت و غرت پادشاه مدوح بدینیت و بدخواه باشیم با ظاهر او  
باطناً و با اشاره و با دلالت مخالفت و خیانت در سلطنت نمایند بغضب و لعنت خدا  
عز و جل و پیغمبر و اصحاب کبار و مهاجر و انصار و امامان دین و مجاهدان شرع متین گردانند  
باشیم و اینان بخندند کلمه بر سبیل اقرار تا محکم گردید تحریر ۲۷ شهر شعبان ۱۰۰۰  
مکر غلام خان و له عظم خان قلندر زالی قسم نموده گفت من با صاحبان بهند وستان  
سگس بر صاحب پادشاهی بخندم و عتاب بحساب نمودند که ترا سر کار مانان نخواهد داد  
بعد آن سگس بر صاحب پادشاه و لاجاه موصوف گفتند که حال خوب است که برادر بزرگش  
بندگان شهزاده محمد سمور را صاحبان عالی شان قندمار هر چند باندن و نشستن بخت  
باعث شدند منظور نکرده غم بهند وستان نمودند و شهزاده فتح جنگ تیر برادرش پادشاه  
دولت نزدیده و در آن سه عازم بهند گردید و شما با وجود خرد سالی و بی بضاعتی







برگشت در منزل حدود دوهصد سوار از مردم غلامخانه و قزلباش و غیره باو ملحق میشدند  
روزمره قوت میکرد تا آنکه قریب بایمان رسید ششزاده حیدر از استماع این خبر  
راسبیده و منفطرا گشته در تدارک حمله طیاری داشت چونکه سواران قبل از آن بندوبست  
خود با مخالفان نموده بودند بجهت رسیدن خبر هر یک بطرف محمد اکبر خان گریخته فرار شدند  
و ششزاده حیدر تنها چون ششزاده مذکور رونق زمانه را دیگرگون و حیمه بخت خود را منکسر  
ناچار در وهیزار نهاد و آنجی اگر چند طبق صاحبان شجاعت پناه الی مستقل شدن شهنشاه  
تا عرض دهم ماه در کابل بایجاد آباد مقیم میشد و وزیر مذکور و مردم غلامخانه هرگز طلبکار  
محمد اکبر خان نمیشدند و بر بخت و فساد بلند نمیکردند اما از کم آنجی ساکنان افغانستان است که غلام  
از طریق ایشان کم نمیشوند اگر چه الحال از افعال و احوال خود منفعلند و یکدیگر کی از قوم صد واری  
و ششزاده حیدر و آماج سود ع چراغ افکند کاری که بار آورد و شبانی بر آمدن  
بندگان شهنشاه بجانب جلال آباد و تاراج شدن  
اسباب نشان در خدو و علجائی از چپا و محمد اکبر خان  
چون خبر آمدن محمد اکبر خان بندگان شهنشاه رسید و دانست که مخالف با شهنشاه افغان  
بل ششزاده حیدر و پیمان برگشته بل اند وین ایام گذشته باز و واران طلبیده اند  
و خود که حال مناسب نیست که در چهار بر قرار باشیم و آنقدر سرمایه و بیاعتی ندارد بیکم  
قلعه بندی کنیم چنان شود که بی پرواگی عیال و الد ما جدم شود یا نقصان جان من رسد لازم  
که از اینجا کوچ کرده در جلال آباد بدارم که سامان جنگ باشیم و فرصت بخت آزمائی کنیم البته  
در آنحال بوقت مناسب سواران را از خان و عظیم گلخان و ما عید المجدید خان و دیگر نو افغان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

فقد حضره  
ولم يفتد

Handwritten text in Persian script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

100

10/10/10

100



دعای سیال و اطفال بین سالکین را بکلیات برده و در هر سال  
قدیمی بود خواه از کابل شزارت تقابل کوچ اختیار فرموده و در حلال آباد که در  
در کوتل کرکچه رسیدند آومان محمد اکبر خان او تحجب رسیده و انب غلامی را از آن  
مال اسباب شاه و الاجاه رافع رخت سامان خدمتگاران کسوت راج بودند و  
شاه ممدوح را نیز محاصره نموده نظر بند و منظر داشتند تا خبر از محمد اکبر خان رسید  
ایمخال محمد عظیم گلخان عرض یکی کمال محنت و جوانمردی نموده و اینست که  
قوم غلامانی بودند و ارم آورده بردگی و فرزندی بندگان پیش از آنکه از دست  
خلاص ساخته در حلال آباد که هنوز غنائخان نظام الدوله حاکم آنجا بود و خواهر او  
نذکره را با وجودیکه تاد و هزار پیاده سوار جمعیت داشت و میان آن سواران  
و مواجعت بزرگه جان دل بخبرخواهی دودمان شاهی میکشیدند و حلال آباد  
و طاقت استقامت نیاورده باشاه ممدوح فرار شده در شاه آرا و در این  
غلامانی جانی خلیل از روی همت و غیره بحفاظت مردم آرا غلامانی خود خدمت می نمود  
بسیار که همه در جا کانه نشاندند از راه دریا در پشاور و کج و کج  
غلامانی با وجود مخالفت اینچنین خدمت نمود و عثمان خان نظام  
هنوز از کابل کمال آباد بنا بر تحری و تنظیم مواجعت حکام و  
حلال آباد قائم نشد تا پنج دیدگان راه بیایند و بین  
افسوس از اعتماد کردن ایشان صاحب است که اینچنین شخص ناکه  
امور سلطنت را با او مخوف و منهدم و منهدم بود که با مردم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

سفر و سخت آری صاحب صوفی نایده بود که سپهرها دار خان فرزند است و بطاعت چنان هم  
 روی قال متعال خیر و انکی ال می نمود اما در قوی و ناکرده کاری او غور نگزیده بود طرفه ای که  
 زبان ظهور بلوا الی آوان فرار و نمودن بنیدگان شهبور شاه کسی ندید و نشنید که نظام الدین  
 خدمتی نموده باشد که مفید احوال خاندان شاه غفران پناه یا صاحبان انگلیس فرشی جاه بوده با  
 زبانی حیای چشم و چشم حیا که حالا بطرف هند رفته بقصاحبان بهادر میگردد که من از خدمت  
 شما خراب و آواره از وطن بالوف جدو بایب شده ام و اولاد شاه غفران پناه را میگوید که  
 باعث خدمتکاری شما در بدر گردیده ام نه چنین است بلکه از هر اسباب او افسان افعال و کردار خود  
 و از خوف املاک و دولت بسیار خود جان و عیال و حاصل مال را از آن ملک چنان  
 کشیده است با آن فرض اگر در حضور پادشاه جنت آراگاه بخدمت صدقت خود اعتماد داشته  
 در زمانیکه صاحبان انگلیس از چپا دلی کابل لغزم جلال آباد بیرون شدند چو از حضور شاه غفران  
 رفته در محل جدید اول نموی شد و اگر از افعال زشت خود اندیشه نداشتی در زمانیکه محمد زین خان  
 این اند خان اطاعت پادشاه غفران پناه را قبول کردند و در وازنای حصار مفتوح گردید  
 چو بحضور پادشاه شهید حاضر شد و اگر در خدمت پادشاه منافقت نداشتی در خصوص  
 فتح جنگگاه که این اند خان نبود چو این خدمت فتح جنگگاه حاضر شده خدمت نموده قطع  
 ازین او کار اگر بخدمت صاحبان انگلیس از خدمتکاری خود قوی دل میبود و میدانست که  
 پادشاه حجه نقوش قلب مرا بر صفحۀ خاطر مرسم ساخته چو در میان فساد و در چپا  
 بخدمت یکنات صاحب بهادر حاضر نمیشد خدمت و اخلاص خود را ظاهر نمیکرد  
 و اگر در آن ملک اعتبار میداشت و سخنان کذب نمیشد بصاحب صوفی ظاهر میشد

این صاحب صوفی نایده بود که سپهرها دار خان فرزند است و بطاعت چنان هم  
 روی قال متعال خیر و انکی ال می نمود اما در قوی و ناکرده کاری او غور نگزیده بود طرفه ای که  
 زبان ظهور بلوا الی آوان فرار و نمودن بنیدگان شهبور شاه کسی ندید و نشنید که نظام الدین  
 خدمتی نموده باشد که مفید احوال خاندان شاه غفران پناه یا صاحبان انگلیس فرشی جاه بوده با  
 زبانی حیای چشم و چشم حیا که حالا بطرف هند رفته بقصاحبان بهادر میگردد که من از خدمت  
 شما خراب و آواره از وطن بالوف جدو بایب شده ام و اولاد شاه غفران پناه را میگوید که  
 باعث خدمتکاری شما در بدر گردیده ام نه چنین است بلکه از هر اسباب او افسان افعال و کردار خود  
 و از خوف املاک و دولت بسیار خود جان و عیال و حاصل مال را از آن ملک چنان  
 کشیده است با آن فرض اگر در حضور پادشاه جنت آراگاه بخدمت صدقت خود اعتماد داشته  
 در زمانیکه صاحبان انگلیس از چپا دلی کابل لغزم جلال آباد بیرون شدند چو از حضور شاه غفران  
 رفته در محل جدید اول نموی شد و اگر از افعال زشت خود اندیشه نداشتی در زمانیکه محمد زین خان  
 این اند خان اطاعت پادشاه غفران پناه را قبول کردند و در وازنای حصار مفتوح گردید  
 چو بحضور پادشاه شهید حاضر شد و اگر در خدمت پادشاه منافقت نداشتی در خصوص  
 فتح جنگگاه که این اند خان نبود چو این خدمت فتح جنگگاه حاضر شده خدمت نموده قطع  
 ازین او کار اگر بخدمت صاحبان انگلیس از خدمتکاری خود قوی دل میبود و میدانست که  
 پادشاه حجه نقوش قلب مرا بر صفحۀ خاطر مرسم ساخته چو در میان فساد و در چپا  
 بخدمت یکنات صاحب بهادر حاضر نمیشد خدمت و اخلاص خود را ظاهر نمیکرد  
 و اگر در آن ملک اعتبار میداشت و سخنان کذب نمیشد بصاحب صوفی ظاهر میشد

صاحب مدینه در هر سال در روز دوشنبه  
اول اختیار میکرد غرض بر اهل بصارت و بصیرت در  
اینست از افعال زشت نال او بوقوع آمده و شود و طبع  
شاه غفران شاه که در عوام کالایع اهل هندوستان در زمان  
حاجب بهادر با محمد اکبر خان شهری داشت بهم از گفتار  
که در حدیثی نال و دوستی سرکار دولتمداران  
که آید در زمانیکه میکنان صاحب بهادر با محمد اکبر خان  
اشته این الفاظ در میان آورد که اختیار ملک بکلی  
کرد و بتمنک مانند سال سال یک روپیچه بجزایر  
که در هندوستان بروند اختیار دارند کسی خراجم نشود سلطان  
و شکسته گذشته و خود و مذ که درین سال حرف میزدند  
شدیم و اندی از مخالفت ندیدیم احوال میکنان صاحب بهادر  
کرده طریقی بجا بماند پیش گرفت اینهم از گفتار بهشتیان  
و تقریب بجا بماند و بجا بماند در سرکار دولتمداران  
از اخبار آنها بماند بماند که شاه شجاع الملک بپول  
ملک حقوق دوستی قدیمی سرکار فیضدار و گلیس  
دست میداد و آبر سر سر سلطنت تازه بر سر  
پیش شصت و پنج سال گذشته و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و

صاحب مدینه در هر سال در روز دوشنبه  
اول اختیار میکرد غرض بر اهل بصارت و بصیرت در  
اینست از افعال زشت نال او بوقوع آمده و شود و طبع  
شاه غفران شاه که در عوام کالایع اهل هندوستان در زمان  
حاجب بهادر با محمد اکبر خان شهری داشت بهم از گفتار  
که در حدیثی نال و دوستی سرکار دولتمداران  
که آید در زمانیکه میکنان صاحب بهادر با محمد اکبر خان  
اشته این الفاظ در میان آورد که اختیار ملک بکلی  
کرد و بتمنک مانند سال سال یک روپیچه بجزایر  
که در هندوستان بروند اختیار دارند کسی خراجم نشود سلطان  
و شکسته گذشته و خود و مذ که درین سال حرف میزدند  
شدیم و اندی از مخالفت ندیدیم احوال میکنان صاحب بهادر  
کرده طریقی بجا بماند پیش گرفت اینهم از گفتار بهشتیان  
و تقریب بجا بماند و بجا بماند در سرکار دولتمداران  
از اخبار آنها بماند بماند که شاه شجاع الملک بپول  
ملک حقوق دوستی قدیمی سرکار فیضدار و گلیس  
دست میداد و آبر سر سر سلطنت تازه بر سر  
پیش شصت و پنج سال گذشته و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و



در این شب سید جهانگیر که شاه سمرقند  
در راه موافقت و موافقت میکردار انگلیسها ساخته و او را  
بهتیه را گذاشته اند و دیده و در فتنه خود را در جهته بیگانگی  
مردوخ خراب ساخته اند البته گرفتن خون سلطان شهید و تحویل او در سنگ از راه  
عیالش بر دست همت پادشاه گویان بارگاه انگلستان در دست  
و گویا که راقم این اخبار صحت آثار را کوالف مقدمات

مردمان آن دو بار صحیحاً و صریحاً واضح و در آن  
آزمین باعث تبحر بر آن نبرد همت  
بیان مجمل مفصل احوال کامل نامه  
و مختصر خسته نگاشته

باید میرگ لاله	پادشاه جهانگیر
و دو نفر در	آن شاه جهانگیر
تا پنج زمین	شده زمین
و بی حجه بود	آه و خروش قلم زنت
پنجاه نفر	چون سال طبع
یا نقشه	نقشه و رنگاشت روان
	سیف و شمشیر

شماره

908

**FOURTEEN DAYS**

A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

--	--	--	--

CALL No. {

ف ٩٥٨

ش ٩٦٠

ACC. No. ١٥٢٣

AUTHOR

TITLE

واقعات شاہ شجاع

24. 3

1883

960A

واقعات شاہ شجاع

Date

No.

Date

No.



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 4-00 per volume per day shall be charged for text-books and 20 Paise per volume per day for general books kept over a day.

